

جزوه متون فقه ۴

جمع آوری: دکتر امید ملاکریمی

(وکیل پایه یک دادگستری، مدرس دانشگاه و عضو هیأت علمی)

به کوشش انور یوسفی

سوکندبه قلم و آنچه می نویسند

آخرین نسخه بروزرسانی شده را از سایت بگیرید چون با توجه به تغییرات سرفصل های جدید، نسخه موجود در وبسایت را عوض می کنیم!

آخرین بروزرسانی: پاییز ۱۳۹۹

این جزوه، شرح روان و بیانی ساده دارد. سعی بر آن شده که جامعیت در کنار اختصار بنشیند. مطالعه ی این جزوه به دانشجویان دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد و علی الخصوص داوطلبان شرکت در آزمون های تخصصی حقوقی مانند آزمون های کارشناسی ارشد و قضاوت توصیه می شود. ده ها جزوه سبک و روان حقوقی دیگر که به طور شگفت انگیزی شیوا و گیرا و رسا توضیح دادم و قول می دم که اگر فقط یکی از اونها رو از سایت www.mollakarimi.ir بگیرید و مطالعه کنید به جزواتم اعتیاد پیدا می کنید! تمرکز اصلی کار من در این نوشته و بقیه جزوات گذاشته شده در وبسایتم (مثل جزوات آیین دادرسی مدنی، مدنی، آیین دادرسی کیفری، حقوق جزا، اصول فقه و حقوق تجارت) اینه که مثل به گاو بنفش در بین سایر گاوها که سیاه و سفید هستند متمایز باشم!! در واقع این، هدف من است که متفاوت باشم و در حوزه آموزش و نویسندگی در رشته حقوق، کارهای متفاوتی نسبت به دیگران انجام بدم. می خوام نوشته هام مثل گاو بنفش باشه که واقعاً در خور توجه باشه. حتماً دیدید آدم هایی رو که با به ویژگی خاص، خودشون رو متفاوت و منحصر به فرد نشون می دن؛ مثلاً عینک زرد می زنن یا به مدل موی خاص خودشون رو دارن؛ من هم می خوام با «ساده نویسی» و آوردن مثال های ساده فهم متفاوت باشم و با این ویژگی، به چشم بیام. من کمترین می خوام که بهترین تبلیغ برای کارهام، تمایز و انجام کاری نو و جالب توجه باشه. نمی خوام از این جمله کلیشه ای ها بگم ولی «کلید موفقیت، متفاوت بودن».

من این «متفاوت بودن» رو در جزوه هایی که به رایگان در دسترس دانشجویان حقوق گذاشتم، نشون دادم. در آخر، باید بگم که جزوات سایت MollaKarimi.ir و حتی این نوشته دائماً با توجه به سرفصل های جدید و آخرین تغییرات قوانین و سرفصل ها، به روز می شه و چنانچه پی.دی.اف یا نسخه چاپ شده جزوه رو در دست دارید بهتره مجدداً از سایت، نسخه به روز رو دانلود کنید. ضمناً ما کارگاهی داریم که متفاوت از بقیه کارگاه هاست! اسم کارگاه ما، «کارگاه تولید محتوای حقوقی» است که می تونید اینستاگرام ([@vekalatyar](https://www.instagram.com/vekalatyar)) و تلگرام ([@omidmollakarimi](https://www.t.me/omidmollakarimi)) رو دنبال کنید تا کلی محتوای حقوقی خوب رو مشاهده و دریافت کنید. در آخر هم باید بگم کافیه نام و نام خانوادگی خودتون رو به فارسی به شماره ۰۹۳۵۲۲۱۳۱۷۵ واتساپ کنید تا از آخرین تغییرات این جزوات و اخبار حقوقی و جزوات جدیدی که نگارش می شه مطلعتون کنیم.

توجه: این جزوه برای تدریس در دانشگاه ها و مؤسسات آموزشی توسط معلم (امید ملاکریمی) تهیه و تکثیر شده و جنبه انتفاعی نداشته و تکثیر و نسخه برداری از آن، بدون قصد سودجویی و «تنها با ذکر منبع» مجاز می باشد، در غیر این صورت، قانوناً ضمان آور است. نگارنده، پاسخگوار خوانندگانی خواهد بود که نظرات، پیشنهادها و انتقادات خود را پیرامون این نوشتار از راه های فوق یا ایمیل «mollakarimi.omid@gmail.com» بیان فرمایند.

تبلیغ خودم! امید ملاکریمی هستم مدرس دانشگاه، عضو هیأت علمی و وکیل پایه یک دادگستری و همینطور تدوین کننده جزوات آزمون های حقوقی. می خوام به داستان جالب براتون تعریف کنم، یادمه زمانی که مدرک کارشناسیم رو گرفتم خب اوون موقع مثل الان اینجوری در فضای مجازی فایل های صوتی یا جزوات در دسترس نبود؛ به دوستی داشتم که توی کلاسای یکی از مؤسسات آموزشی که توی تهران بود شرکت کرده بود و سر کلاس جزواتی را که اساتید می گفتن رو با به خط خیلی بدی نوشته بود؛ خلاصه من هم که توان شرکت در اوون کلاس ها در اون زمان نداشتم ازش

خواهش کردم که کپی اون‌ها رو در اختیارم بگذاره، بهم گفت که من اووادم توی یه خونه‌ای که در شهرستان دارم و برای آزمون وکالت می‌خونم و دسترسی و امکان تهیه کپی ندارم؛ گفت که برو فلان آدرس توی تهران (که آدرس همون مؤسسه آموزشی بود) برو واحد انتشاراتش و جزوات رو بخر! خوشحال شدم و رفتم اونجا، یه آقای مُسنی توی قسمت تکثیر یا همون واحد انتشارات اون مؤسسه نشسته بود و تا گفتم جزوه فلان اساتید رو می‌خوام بهم گفت دانشجوی مؤسسه هستی؟ گفتم که نه! گفت بین پسر جون! اینجا یه مؤسسه است که داره کار تجاری انجام می‌ده اینجوری که مثلاً استاد یه جزوه ۲۰۰ صفحه‌ای میده به من که تکثیر کنم و بدم به دانشجویای همین مؤسسه که کلاس‌های اوون استاد در اوون درس خاص رو شرکت کردن؛ حرفش رو قطع کردم بهش گفتم: «می‌تونم خواهش کنم که همین جزوه‌ها رو به من بدین؟» گفت: «وایسا هنوز حرفم تموم نشده!»؛ گفتم: «ببخشید، بفرمایید!» ادامه داد که «اون استاده که جزوه ۲۰۰ صفحه‌ای تایی رو در اختیار دانشجویها قرار داده اینجوری نیست که کل کد یا فرمول یا دستورالعمل قبولی رو بده به دست من که تکثیر شه!» ادمه داد که: «همون استاد به بچه‌ها سر کلاس جزوه هم می‌گه که بنویسن و جزوه دست‌نویس می‌شه مکمل این جزوه تایی و گفت جالب‌تر اینکه در همین جزوه تایپ‌شده هم ایراداتی وجود داره که سر کلاس به بچه‌ها می‌گه که اصلاحش کن!» ادامه داد: «بعله اینجور یاس!»؛ خیلی ناراحت شدم از اینکه چرا باید اوون‌هایی که به این کلاس دسترسی دارن یا توان مالی دارن قبول بشن، از طرف دیگه هم از اون دوستم ناراحت شدم که چرا منو پیچوند! زنگ زدم بهش گفتم ماجرا از این قراره؛ متوجه کاری که باهام انجام داده بود شد، خواست جبران کنه، بهم گفت پاشو بیا اینجا و از جزوات نُت‌برداری کن، البته باز نگفت که بهت کپی‌ها رو می‌دم! شاید حق داشت چون هزینه کرده بود و نمی‌خواست یه رقیب اضافه بشه! منم که «مُصر بودن» و «پیگیر بودن» اصن تو ذاتمه کوبیدم رفتم اونجا؛ پنج ساعت توی راه بودم و خلاصه بهم محبت کرد و سه شبانه روز ازم پذیرایی کرد و یک دونه از این میزهایی که مَلاها دارن بهم داد که بنشینم و یادداشت‌برداری کنم؛ بعد از اینکه کارم تموم شد و با اتوبوس در مسیر برگشت بودم در حالی که داشتم به انگشت بزرگ دست راستم که کبود شده بود (ایتقدر که نوشته بودم!) نگاه می‌کردم توی این فکر بودم که اگه یکی این رفیقی که من داشتم رو نداشت و امکان حضور در این کلاس‌ها رو هم به جهت عدم توانایی مالی نداشت مسلماً از پیشرفت باز می‌موند و البته نتیجه، این می‌شد که فقر و زندگی کردن توی نقاط دورافتاده و محروم باعث باز موندن آدم‌های مُستعد می‌شه، البته بگذریم که محدود اساتیدی هم هستند که همه چیز رو در مادیات می‌دونن و اون‌ها هم در خصوص عدم پیشرفت این آدم‌های مستعد مسؤولند؛ تو همین فکر بودم که یهو یه جمله از یکی از معلم‌هام یادام، گفته بود که: «اگر با خدا وعده کنی که یه بخشی از کارت رو در آینده به اون‌هایی که نیاز به خدمت تو دارن تَبَرعاً خیر کنی جواب خوبی می‌گیری»، خلاصه به اون بزرگ‌بابا («خدا» رو می‌گم) قول دادم که اگه قبول بشم یک به ده پول حاصله از وکالت یا قضاوت و همین‌طور یک‌دهم از زمانم رو به تدوین جزوات رایگان اختصاص بدم؛ اینجوری شد که سال بعدش، خبر شیرین قبولیم رو بعد از مادرم، به خودش (یعنی خدا) دادم و گفتم بهش که: «از فردا، اجرای وعده رو شروع می‌کنم الان نه سال از اون روز می‌گذره و من تمام جزوات مورد نیاز برای قبولی در آزمون‌های حقوقی رو کامل کردم؛ البته بگم که من نه یک به ده؛ بلکه نه به ده مالم و وقتم رو به این مهم اختصاص دادم و البته خدا در تمام این سال‌ها آدم‌هایی رو سرِ راهم گذاشت که بهم کمک کردن و وجودشون مایه رحمت بود؛ خلاصه اینکه به گفته قرآن «رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است!» و من دست‌های او را در کلیه امورم دیدم؛ امروز که این متن را برای اولین بار می‌خونید خُرسندم از اینکه جزواتم روزانه هزاران مرتبه داندلود می‌شود و خدا را شاکرم که داوطلبان از کامل بودن و بی‌نقص بودن اون‌ها صحبت می‌کنن؛ من تردید ندارم که مطالعه جزواتم برای موفقیت در آزمون‌ها (البته در کنار خواندن قانون) کافی است. این جزوات کاملاً رایگان است (و دائماً بروز می‌شه) و یه خواهش از شما دارم که فقط یکی از جزوات رو داندلود کنید و اگه به معجزه اون‌ها پی بردین اون‌ها رو به دوستان‌تون معرفی کنین، من برای گسترش این کار خیر به کمک شما نیاز دارم؛ بدون وجود شما محاله که به این منابع کنکوری دست پیدا کنند. البته بدونید این کار خیر شما هم بهتون برمی‌گرده!

ما در سایت mollakarimi.ir، کانال تلگرام «@OmidMollakarimi» و صفحه اینستاگرام «@vekalatyar»، هر آنچه برای قبولی در آزمون‌های حقوقی نیاز است را به شما خواهیم داد! می‌دانیم که داوطلبان آزمون‌های حقوقی، زمانی که تصمیم می‌گیرند که شروع به خواندن نمایند در انتخاب منابع سردرگم هستند؛ کاری که ما انجام می‌دهیم این است که اوون منابعی رو که برای قبولی کفایت می‌کند رو به طور رایگان در اختیارتون می‌گذاریم و بهتون اطمینان می‌دیم که نیاز به خواندن منابع متعدد نخواهید داشت. در واقع، صدها داوطلبی که از این خدمات استفاده کردند و جواب گرفتن رو می‌تونیم شاهد عملکرد مثبتمون بدونیم.

تقدیم به تمام کسانی که تا به حال هیچ به آن تقدیم نشده است؛ تقدیم به کنمان!

الحدود

حدود

✓ **حدود:** جمع کلمه «حدّ» می باشد و به مجازات هایی گفته می شود که مقدار و چگونگی آن را خود شارع معین و مشخص کرده باشد؛ حدود در مقابل تعزیرات قرار دارد.

الزنا

زنا

الزَّانَا هُوَ اِيْلَاجُ الْبَالِغِ الْعَاقِلِ فِي فَرْجِ امْرَأَةٍ بَلٍّ مُطْلَقٍ اِلَا نْثِي فُبْلًا اَوْ دُبْرًا مُحَرَّمَةً عَلَيْهِ مِنْ غَيْرِ عَقْدٍ نِكَاحٍ بَيْنَهُمَا وَ لَا شُبْهَةً مُوجِبَةً لَا عَقْدًا الْحِلِّ قَدَرَ الْحَشْفَةِ عَالِمًا بِالتَّحْرِيمِ مُخْتَارًا فِي الْفِعْلِ

زنا عبارت است از این که شخص بالغ عاقل، در فَرْجِ زنی بلکه هر مؤنثی از جلو یا عقب دخول کند؛ در حالی که آن زن بر آن شخص حرام بوده و بین آن دو عقد نکاح وجود نداشته باشد، و شبهه ای نیز که موجب اعتقاد به حلال بودن آن زن می گردد، در کار نباشد، و به اندازه حشفه (سر آلت تناسلی) دخول کند، در حالی که علم به حرمت این عمل داشته، و در انجام عمل زنا مختار باشد.

فهنا قيود:

پس چند قيد (برای تحقق زنا) وجود دارد:

أحدهما: الإيلاج؛ فلا يتحقق الزنا بدونه كالتفخيذ و غيره، و إن كان محرماً يوجب التعزير

۱. داخل کردن است؛ بنابراین زنا بدون داخل کردن آلت نشیر عمل تفخیذ و غیر آن محقق نمی شود؛ اگر چه تفخیذ و امثال آن عمل حرامی است که موجب تعزیر می گردد

ثانيها: كونه من البالغ؛ فلو أُلج الصبي أدب خاصة

۲. داخل کردن آلت (در فَرْجِ زن) توسط شخص بالغ باشد، پس در صورتی که پسر بچه، عمل دخول را انجام دهد فقط تأدیب می شود ثالثها: كونه عاقلاً؛ فلا يحذ المجنون على الأقوي لارتفاع القلم عنه

۳. انجام دهنده باید عاقل باشد؛ از این رو بنابر نظر قوی تر، مجنون حدّ زنا نمی خورد؛ زیرا قلم تکلیف از او برداشته شده است. رابعها: كون الإيلاج في فرجها؛ فلا عبرة بإيلاجها في غيره من المنافذ و إن حصل به الشهوة و الإنزال

فروکردن باید در فرج زن باشد؛ بنابراین فروکردن آلت تناسلی در منافذ دیگر بدن زن، حتی اگر باعث شهوت و انزال گردد تأثیری ندارد و المراد بالفرج العورة فيشمّل القبل و الدبر، و إن كان إطلاقه على القبل أغلب

و منظور از «فَرْج» عورت می باشد که شامل عضو جلو زن (قُبْل) و پشت زن (دُبْر) می شود اگر چه لفظ «فَرْج» بیشتر به آلت تناسلی جلو اطلاق می گردد.

خامسها: كونها امرأة و هي البالغة تسع سنين و لا فرق فيها بين العاقلة و المجنونة الحية و الميتة و إن كان الميتة أغلظ

۵ - کسی که با او نزدیکی می شود (مفعول) زن باشد؛ یعنی دختری که به نُه سال (تمام قمری) رسیده باشد؛ و در مورد زن بین زن عاقل و زن دیوانه فرقی نیست و بین زن زنده و زن مرده تفاوتی نیست؛ اگر چه زنا با زن مرده حرمت شدیدتری دارد.

و خَرَجَ بها إيلاجه في دبر الذكر، فإنه لا يعد زناً و إن كان أفحش و أغلظ عقوبة

مصنّف (ره) به وسیله قید «إمرأة»، داخل کردن به مقدار حشفه در عقب انسان مذکر را (از تعریف زنا) خارج کرد، به دلیل آن که چنین عملی زنا محسوب نمی شود؛ اگر چه این عمل قبیح تر (از زنا) بوده و مجازات شدیدتری دارد.

سادسها: كونها محرمه عليه؛ فلو كانت حليلة بزوجة لم يتحقق الزنا

۶- زن بر مرد دخول کننده حرام باشد؛ بنابراین اگر آن زن به واسطه عقد زوجیت بر مرد دخول کننده حلال باشد، زنا تحقق نخواهد یافت. سابعها: كونها غير معقود عليها و لا مائتة بشبهة؛ وبه يخرج وط الزوجة المحرمة لعارض؛ فلا يترتب عليه الحد و إن حرم

۷- زن در عقد نکاح مرد نزدیکی کننده با او نبوده؛ و نزدیکی کردن مرد با او از روی شبهه صورت نگرفته باشد؛ و به وسیله این قید نزدیکی (وطی) با زوجه‌ای که به واسطه مانعی (نظیر حیض یا إحرام) بر مرد حرام باشد خارج می‌گردد؛ بنابراین نزدیکی کردن با چنین زنی (بر شوهر او) حرام است اما حد زنا بر آن مترتب نمی‌شود.

ثامنها: كون الإيلاج بقدر الحشفة فما زاد؛ فلو أولج دون ذلك لم يتحقق الزنا كما لا يتحقق الوط

۸- داخل کردن آلت تناسلی به میزان حشفه و یا بیشتر از آن مقدار باشد؛ در نتیجه اگر کمتر از این مقدار دخول صورت گیرد، زنا تحقق پیدا نمی‌کند، همان‌گونه که اصلاً (وطی) نزدیکی محقق نمی‌شود.

تاسعها: كونه عالماً بتحريم الفعل؛ فلو جهل التحريم ابتداءً لقرب عهده بالدين أو لشبهة فتوهم الحل مع إمكانه في حقه لم يكن زانياً

۹- زناکننده باید به حرمت این عمل آگاه باشد؛ بنابراین اگر به دلیل تازه مسلمان بودن، نداند که این عمل حرام است، یا به جهت شبهه‌ای که موجب توهم حلال بودن عمل شده است وجود داشته باشد و چنین توهمی در مورد او ممکن باشد، زناکار شمرده نمی‌شود.

عاشرها: كونه مختاراً؛ فلو اكراه على الزنا لم يحد على أصح القولين في الفاعل و إجماعاً في القابل

۱۰- زناکننده باید مختار باشد؛ بنابراین اگر به زنا اکراه شود، نسبت به فاعل طبق صحیح‌ترین دو قول و نسبت به مفعول به اجماع فقها حد جاری نمی‌شود.

فلو تزوج الأم أو المحصنة المتزوجة بغيره ظاناً الحل فلا حدّ عليه للشبهة و الحدود تُدر بالشبهات

اگر شخصی با مادر خود، و یا با زن محصنه‌ای ازدواج کند که آن زن محصنه با کسی غیر از مرد ازدواج کننده (از روی شبهه) ازدواج کرده باشد؛ در حالی که آن شخص، ظن به حلال بودن ازدواج با مادر یا با آن زن محصنه داشته باشد، در این صورت به دلیل وجود شبهه، آن مرد حد نمی‌خورد و حدود به واسطه شبهه ساقط می‌گردد.

و لا يكفي في تحقق الشبهة الدرائة للحدّ العقد على المحرمة بمجرد من غير أن يظن الحل إجماعاً

به اجماع فقها، برای تحقق پیدا کردن شبهه‌ای که حد را ساقط می‌کند، عقد کردن زنی که بر عاقد حرام است؛ بدون این که عاقد، ظن به حلال بودن داشته باشد کفایت نمی‌کند.

طرق إثبات الزنا

راه‌های اثبات زنا

۱. الاقرار به أربع مرات مع كمال المقرّ ببلوغه و عقله و اختياره

۱- اقرار کردن به زنا چهار مرتبه، به شرط آن که اقرارکننده به واسطه داشتن بلوغ، عقل و اختیار، کامل باشد و لو نسب المقرّ الزنا إلى امرأة معينة كأن يقول: «زنيْتُ بِفُلانة» أو نسبته المرأة المقرّة به إلى رجلٍ معيّن وجب على المقرّ حدّ القذف لمن نسبته إليه بأول مرة

اگر مرد اقرارکننده، زنا را به زن معینی نسبت دهد؛ نظیر این که بگوید: «من با فلان زن زنا کردم» یا اینکه زن اقرارکننده به زنا، زنا را به مرد معینی نسبت دهد. در این صورت با همان مرتبه اول اقرار، اقرارکننده به دلیل نسبت دادن زنا به آن شخص باید حدّ قذف بخورد

لأنه قَذَفَ صَرِيحٌ، و إيجابه الحد لا يتوقف على تعدده

به دلیل آن که نسبت دادن زنا، قذف صریح محسوب می‌شود، و این که نسبت دادن زنا، حد را واجب می‌گرداند و مشروط به تعدد قذف نمی‌باشد.
و لَا يَجِبُ عَلَى الْمُقَرِّ حَدَّ الزَّانَا إِلَّا بِأَرْبَعِ مَرَّاتٍ كَمَا لَوْ لَمْ يَنْسُبْهُ إِلَى مُعَيَّنٍ

حد زنا بر کسی که اقرار به زنا می‌کند جز با چهار بار اقرار کردن واجب نمی‌شود، چنان که اگر اقرارکننده، زنا را به شخص معینی نسبت ندهد چنین است.

۲. النِّبْيَةُ؛ وَ لَوْ شَهِدَ بِهِ أَقْلٌ مِنَ النَّصَابِ الْمُعْتَبَرِ فِيهِ وَ هُوَ أَرْبَعَةُ رِجَالٍ أَوْ ثَلَاثَةٌ وَ امْرَأَتَانِ أَوْ رَجُلَانِ وَ أَرْبَعِ نِسْوَةٍ وَ إِنْ ثَبِتَ بِالْأَخِيرِ الْجُلْدُ خَاصَةً حُدُّوا لِلْفُرْيَةِ

۳ - اقامه بینة؛ و اگر کمتر از نصاب لازم در زنا شهادت دهند؛ که این نصاب همانا شهادت دادن چهار مرد، یا سه مرد و دو زن و یا دو مرد و چهار زن است اگر چه در مورد اخیر (یعنی شهادت دو مرد و چهار زن) فقط تازیانه (شلاق) ثابت می‌شود، در این صورت شهود به دلیل افترائی که بستند حد می‌خورند.

و يُشْتَرَطُ فِي قَبُولِ الشَّهَادَةِ ذِكْرُ الْمَشَاهِدَةِ

برای قبول شهادت لازم است شهود بیان نمایند که انجام عمل (داخل کردن آلت در فُرج زن) را دیده‌اند
فَلَا يَكْفِي الشَّهَادَةُ بِالزَّانَا مُطْلَقًا مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ بِسَبَبِ التَّحْلِيلِ بِنَاءً عَلَى أَصَالَةِ عَدَمِهِ

بنابراین شهادت به زنا بدون ذکر مشاهده کافی نیست. علم به سبب تحلیل (و تصریح به حرمت آن دو بر یکدیگر) شرط نیست، زیرا اصل، عدم وجود سبب تحلیل است.

فَلَوْ لَمْ يَذْكُرُوا فِي شَهَادَتِهِمُ الْمَعَانِيَةَ حُدُّوا لِلْقَذْفِ

از این رو اگر شهود در شهادت خود نگویند که انجام عمل را دیده‌اند، همگی به سبب قذف حد می‌خورند.
وَ لَا بُدَّ مِنْ اتِّفَاقِهِمْ عَلَى الْفِعْلِ الْوَاحِدِ فِي الزَّمَانِ الْوَاحِدِ وَ الْمَكَانِ الْوَاحِدِ فَلَوْ اخْتَلَفُوا حُدُّوا لِلْقَذْفِ.

باید همه شهود نسبت به انجام یک نوع عمل در یک زمان و یک مکان اتفاق نظر داشته باشند؛ بنابراین اگر در این جهات اختلاف داشته باشند، همه حد قذف می‌خورند.

وَ كَذَا يُشْتَرَطُ اجْتِمَاعُهُمْ حَالَ إِقَامَتِهَا دَفْعَةً

همچنین لازم است که شهود در مقام ادای شهادت به یک باره و با هم اقامه شهادت نمایند
وَ لَوْ أَقَامَ بَعْضُهُمُ الشَّهَادَةَ فِي غَيْبَةِ الْبَاقِي حُدُّوا وَ لَمْ يَرْتَقِبِ الْإِنَّمَاءُ لِأَنَّهُ لَا تَأْخِيرَ فِي حَدِّ

و اگر بعضی از شهود در غیاب دیگران شهادت دهند، حد می‌خورند نباید منتظر تکمیل تعداد شهود شد؛ زیرا تأخیر در اجرای حد روانیست.
فَإِنْ جَاءَ الْآخَرُونَ بَعْدَ ذَلِكَ وَ شَهِدُوا حُدُّوا أَيْضًا لِفَقْدِ شَرْطِ الْقَبُولِ فِي الْمُتَأَخِّرِ كَالسَّابِقِ

چنانچه بعد از شهادت آن تعداد، بقیه شهود حاضر شوند و شهادت دهند، بر آنها نیز حد جاری می‌شود؛ زیرا در شهود بعدی نیز مانند شهود قبلی، شرط پذیرش شهادت موجود نمی‌باشد.

وَ لَا يَقْدَحُ نَقَادَمَ الزَّانَا الْمَشْهُودُ بِهِ فِي صِحَّةِ الشَّهَادَةِ

گذشت زمان (مرور زمان) نسبت به زانی که شهود اکنون به آن شهادت می‌دهند لطمه‌ای به صحیح بودن شهادت آنها وارد نمی‌کند.
وَ لَا يَسْقُطُ الْحَدُّ وَ لَا الشَّهَادَةُ بِتَصَدِيقِ الزَّانِي الشُّهُودَ وَ لَا بِتَكْذِيبِهِمْ

هرگاه زناکار، شهود را تصدیق کرده و یا آنان را تکذیب کند؛ به واسطه هیچ یک نه حد زنا ساقط می‌شود و نه شهادت شهود
وَ التَّوْبَةُ قَبْلَ قِيَامِ الْبَيِّنَةِ تَسْقُطُ الْحَدُّ عَنْهُ جُلْدًا كَانَ أَمْ رَجْمًا عَلَى الْمَشْهُورِ

توبه زنی قبل از شهادت شهود، حد زنا را ساقط می‌کند، و طبق نظر مشهور فقها فرقی نمی‌کند آن حد تازیانه (شلاق) باشد یا سنگسار

لَا إِذَا تَابَ بَعْدَهَا فَإِنَّهُ لَا يَسْقُطُ عَلَى الشَّاهِدِ عَلَى الشَّاهِدِ لِلأَصْلِ

اما اگر زانی پس از ادا کردن شهادت شهود توبه کند در این حالت، طبق نظر مشهور فقها حدّ زنا ساقط نمی‌شود، زیرا اصل عدم ساقط شدن حدّ است.

وَيَسْقُطُ الْحَدُّ بِدَعْوَى الْجَهْلَةِ بِالتَّحْرِيمِ أَوْ الشُّبْهِةِ مَعَ إِمْكَانِهِمَا فِي حَقِّهِ

حدّ زنا به واسطه ادعای جهل به حرمت زنا توسط زناکار، و یا ادعای شبهه توسط زناکار ساقط می‌گردد، به شرط آن که جهل به حرمت و شبهه در حق زناکار امکان‌پذیر باشد

اقسام حدّ الزنا

اقسام حد زنا:

۱. القتل؛

۱- قتل (با شمشیر)

هُوَ لِلزَّانِي بِالْمَحْرَمِ النَّسَبِيِّ مِنَ النِّسَاءِ كَالْأُمِّ وَ الْأُخْتِ وَ لِلذَّمِّي إِذَا زَنَّا بِمُسْلِمَةٍ وَ الزَّانِي مُكْرَهَا لِلْمَرْأَةِ

قتل (با شمشیر) حد زناکاری است که: الف - مردی که با زنان محرم نسبی خود نظیر مادر و خواهر خود زنا کند؛ ب - مرد کافر ذمی که با زن مسلمان زنا نماید ج - مرد زناکاری را که زنی را به زنا کردن اکراه کند.

و لَا يُعْتَبَرُ الْإِحْصَانُ هُنَا فِي الْمَوَاضِعِ الثَّلَاثَةِ، لِإِطْلَاقِ النُّصُوصِ. وَ كَذَا لَا فَرْقَ بَيْنَ الشَّيْخِ وَ الشَّابِّ وَ لَا بَيْنَ الْمُسْلِمِ وَ الْكَافِرِ

در این سه مورد مُحْصِن بودن زناکار شرط نمی‌باشد؛ و دلیل این حکم، اطلاق روایات اس؛ و نیز بین پیرمرد و پیرزن، و بین زناکار مسلمان و زناکار کافر فرقی وجود ندارد.

و يُجْمَعُ لِلزَّانِي فِي هَذِهِ الصُّوَرِ بَيْنَ الْجَلْدِ ثُمَّ الْقَتْلِ عَلَى الْأَقْوَى جَمْعاً بَيْنَ الْأَدْلَةِ؛ فَإِنَّ الْآيَةَ دَلَّتْ عَلَى جَلْدِ مُطْلَقِ الزَّانِي، وَ الرُّوَايَاتُ دَلَّتْ عَلَى قَتْلِ مَنْ ذُكِرَ، وَ لَا مُنَافَاةَ بَيْنَهُمَا فَيَجِبُ الْجَمْعُ.

بر اساس قول قوی‌تر، در این سه مورد باید بین تازیانه زدن زناکار و سپس کشتن وی جمع صورت گیرد، به خاطر این که بین ادله حکم جمع شود؛ چرا که آیه قرآن به تازیانه زدن هر زناکاری دلالت دارد؛ ولی روایات به کشتن افراد مذکور دلالت دارند؛ و از آنجا که بین آیه قرآن و روایات منافاتی وجود ندارد، از این رو لازم است بین این دو مجازات جمع صورت گیرد.

۲. الرجم

۲- سنگسار

يَجِبُ عَلَى الْمُحْصَنِ إِذَا زَنَّا بِبَالِغَةٍ عَاقِلَةٍ

مردی که محصن بوده و با زن بالغ و عاقل زنا کند واجب است او را سنگسار کنند

وَالْإِحْصَانُ إِصَابَةُ الْبَالِغِ الْعَاقِلِ فَرَجاً أَوْ قُبلاً مَمْلُوكاً لَهُ بِالْعَقْدِ الدَّائِمِ مَتَمَكِّناً بَعْدَ ذَلِكَ مِنْهُ بِحَيْثُ يَغْدُو عَلَيْهِ وَيَرُوحُ أَيُّ يَتِمَكَّنُ مِنْهُ أَوَّلَ النَّهَارِ وَ آخِرِهِ إِصَابَةً مَعْلُومَةً بِحَيْثُ غَابَتِ الْحَشْفَةُ أَوْ قَدَرَهَا فِي الْقُبْلِ

و «احصان» عبارت است از این که مرد بالغ و عاقل، از قَرَج یعنی از جلوی زنی استمتاع ببرد که آن زن به واسطه عقد دائم به ملکیت مرد درآمده باشد؛ در حالی که آن مرد پس از عقد کردن زن، به قَرَج زن دسترسی دارد به گونه‌ای که صبح و شام می‌تواند نزد آن زن برود؛ یعنی در اول روز و در آخر روز بتواند از قَرَج زن استمتاع ببرد، و نزدیکی کردن او با زن معلوم و قطعی بوده به طوری که حشفه و یا به مقدار آن (برای کسی که سر آلت او بریده است) در جلو زن (قُبْل) داخل شده باشد.

فَلَوْ أَنْكَرَ مِنْ يَمْلِكِ الْفَرْجِ وَطءَ زَوْجَتِهِ صَدَّقَ بِغَيْرِ يَمِينٍ وَ إِنْ كَانَ لَهُ مِنْهَا وَلَدٌ لِأَنَّ الْوَلَدَ قَدْ يُخْلَقُ مِنْ اسْتِرْسَالِ الْمَنِيِّ بِغَيْرِ وَطءٍ

بنابراین اگر مردی نزدیکی با زن خود را انکار کند، قول او بدون نیاز به قسم پذیرفته می شود، اگرچه از آن زن دارای فرزند باشد؛ زیرا گاهی فرزند از ریختن منی در اطراف فرج خلق می شود، بدون اینکه نزدیکی صورت گرفته باشد.
و بذلك تصير المرأة محصنة أيضاً

با قیودی که (در مورد مرد) بیان شد زن نیز محصنه می گردد

فالمحصنة حينئذ المصابة بالغة عاقلة من زوج بالغ دائم في القبل بما يوجب الغسل إصابته معلومة

محصنه، زن بالغ و عاقلی است که شوهر دائمی و بالغ او از راه قبل (جلو) با او نزدیکی کرده باشد، به گونه ای که باعث غسل جنابت شود و دخول نیز قطعی باشد

و لا يشترط في الإحصان الإسلام ولا عدم الطلاق إذا كانت العدة رجعية لأنها في حكم الزوجة بخلاف البائن

برای تحقق احصان، مسلمان بودن و مطلقه نبودن در صورتی که زن در عده طلاق رجعی باشد شرط نیست، زیرا مطلقه رجعیه در حکم زوج است،

اما در عده طلاق بائن بودن چنین حکمی نیست

و الأقرب الجمع بين الجلد و الرجم في المحصن و إن كان شاباً جمعا بين دليل الآية و الرواية

(از نظر شهید اول) نظر درست تر آن است که محصن هم تازیانه می خورد و هم رجم می شود، اگرچه جوان باشد، تا به آیه قرآن و روایت عمل شده باشد.

و حيث يجمع بينهما فيبدأ بالجلد ثم تدفن المرأة إلى صدرها و الرجل إلى حقويه

در هر موردی که تازیانه زن و سنگسار کردن باید هر دو اجرا شود واجب است که ابتدا تازیانه زده شود، و سپس زن تا سینه و مرد تا پهلویگاه دفن می شوند

فإن قرأ من الحفيرة بعد وضعهما فيها أعيدا إن ثبت الزنا بالبينة أو لم تصب الحجارة بدنهما على قول

حال چنانچه زن یا مرد پس از از گودال فرار کنند؛ در صورتی که زنا از طریق بیینه ثابت شده باشد و یا طبق قول برخی از فقها، سنگ به بدن زن یا مرد زناکار برخورد نکرده باشد باید بازگردانده شوند؛

و إلا يكن ثبوته بالبينة، بل بإقرارهما و أصابتهما الحجارة على ذلك القول لم يعادا اتفاقاً

ولی اگر زنا از طریق بیینه ثابت نشده باشد؛ بلکه با اقرار زن و مرد ثابت شده باشد، و یا اینکه طبق قول برخی از فقها، سنگ به بدن آنها برخورد کرده باشد به اتفاق نظر فقها، زن و مرد زناکار را نمی توان بازگرداند

و حيث يثبت الزنا بالبينة يبدأ برجمه الشهود وجوباً و في رجم المقر يبدأ الإمام

در هر مورد که زنا از طریق بیینه ثابت می شود واجب است که ابتدا شهود زناکار را سنگسار کنند و برای سنگسار کردن کسی که اقرار به زنا کرده است، امام (ع) سنگسار را شروع می کند

و ينبغي إعلام الناس لقوله تعالى: «و ليشهد عذابهما طائفة من المؤمنين»

شایسته است (مستحب است) که مردم را (از سنگسار کردن) مطلع نمایند، زیرا خداوند متعال می فرماید: «گروهی از مؤمنین باید در کیفر زن و مرد زناکار حضور یابند»

و قيل: يجب حضور طائفة عملاً بظاهر الأمر و هو الأقوي

و برخی از فقها گفته اند: حضور گروهی از مردم واجب است، به خاطر این که به ظاهر امر عمل شده باشد؛ و (از نظر شهید ثانی)، همین قول برخی از فقها قوی تر است

و ينبغي كون الحجارة صغاراً لئلا يسرع تلفه بالكبار

مناسب است سنگ‌ها کوچک باشند تا زناکار به سبب زدن سنگ‌های بزرگ فوراً نمیرد
وَقِيلَ: لَا يُرْجَمُ مَنْ لَّهِ فِي قَبْلِهِ حَدٌّ لِلنَّهْيِ عَنْهُ

و همچنین گفته شده است: کسی که حدّ الهی به گردن دارد نباید رجم کند؛ زیرا از این کار نهی شده است

۳. الجلد خاصّة

۳- فقط تازیانه

هُوَ حَدُّ الْبَالِغِ الْمُحْصَنِ إِذَا زَنَى بِصَبِيَّةٍ أَوْ مَجْنُونَةٍ، وَ حَدُّ الْمَرْأَةِ إِذَا زَنَى بِهَا طِفْلٌ

فقط تازیانه زدن حدّ مرد بالغ محصنی است که با دختر بچه‌ای [نابالغ] یا زنی دیوانه زنا کرده باشد و نیز حدّ زنی است که پسر بچه‌ای [نابالغ] با وی زنا نموده است

وَلَوْ زَنَى بِهَا الْمَجْنُونُ الْبَالِغُ فَعَلَيْهَا الْحَدُّ تَامًّا وَالْأَقْرَبُ عَدَمُ ثُبُوتِهِ عَلَى الْمَجْنُونِ

و اگر مرد دیوانه بالغی با زنی زنا کند، بر آن زن حدّ کامل جاری می‌شود (یعنی اگر آن زن محصنه باشد پس از تازیانه زدن، سنگسار می‌شود) و نظر درست‌تر این است که بر مرد دیوانه حدّ ثابت نمی‌شود.

و يُجْلَدُ الزَّانِي أَشَدَّ الْجُلْدِ، وَيُفَرَّقُ الضَّرْبُ عَلَى جَسَدِهِ وَيُتَّقَى رَأْسُهُ وَ وَجْهُهُ وَ فَرْجُهُ.

زناکار به شدت تازیانه می‌خورد و ضربات تازیانه بر تمام بدن مرد نواخته می‌شود؛ و از زدن تازیانه به سر و صورت و آلت تناسلی او باید پرهیز شود و لیکن الرَّجُلُ قائماً مُجَرِّداً مَسْتُورُ الْعَوْرَةِ وَ الْمَرْأَةُ قَاعِدَةٌ قَدْ رُبِطَتْ ثِيَابُهَا عَلَيْهَا

و مرد باید ایستاده و برهنه درحالی که عورت او پوشانیده شده است تازیانه بخورد و زن را درحالی که نشسته و لباس‌های او به بدنش پیچیده باشد تازیانه بخورد.

۴. الجلد و جُرُّ الرأس و التغريب

۴- تازیانه و تراشیدن سر و تبعید

يَجِبُ الثَّلَاثَةُ عَلَى الزَّانِي الذَّكَرِ غَيْرِ الْمُحْصَنِ وَ إِنْ لَمْ يُمْلِكْ أَيْ (لَمْ) يَتَزَوَّجْ

این سه مجازات واجب می‌شود بر مرد زناکاری که محصن نبوده، اگر چه مالک فَرْج زن نباشد، یعنی (به هنگام ارتکاب عمل زنا)، زنا را به عقد خود درنیاورده باشد

و قِيلَ: يَخْتَصُّ التَّغْرِيبُ بِمَنْ أُمْلِكَ وَ لَمْ يَدْخُلْ

و برخی از فقها گفته‌اند: تبعید مختصّ زناکاری است که مالک فَرْج زن بوده (یعنی زنی را عقد کرده) ولی با او نزدیکی نکرده است
و لَا جَزَّ عَلَى الْمَرْأَةِ وَ لَا تَغْرِيبَ بَلْ تُجْلَدُ مِائَةً لَا غَيْرَ لِأَصَالَةِ الْبَرَاءَةِ

در مورد زن، موی سرش تراشیده نمی‌شود و تبعید هم نمی‌گردد، بلکه فقط صد ضربه تازیانه می‌خورد، زیرا (در مجازات زاید بر تازیانه) اصل براءت جاری می‌شود.

۵. الضَّغْتُ

۵- ضَغْتُ (ترکه‌ها)

الْمُرَادُ هُنَا الْقَبْضُ عَلَى جُمْلَةٍ مِنَ الْعِيدَانِ وَ نَحْوَهَا الْمُشْتَمِلِ عَلَى الْعَدَدِ الْمُعْتَبَرِ فِي الْحَدِّ وَ ضَرْبُهُ بِهِ دَفْعَةً وَاحِدَةً؛ وَ لَا يُشْتَرَطُ وَصُولُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الْعَدَدِ إِلَى بَدَنِهِ

منظور از «ضَعْتُ» در اینجا، گرفتن تعدادی چوب و امثال چوب است که به تعداد همان شلاق‌ها لازم در حدّ زنا (یعنی صد چوب) می‌باشد و به صورت یکجا بر بدن زناکار می‌زنند؛ و شرط نیست که هر یک از این تعداد چوب‌ها به بدن زناکار برخورد کند.

وَ هُوَ حَدُّ الْمَرِيضِ مَعَ عَدَمِ احْتِمَالِهِ الضَّرْبَ الْمُتَكَرِّرَ وَ اقْتِضَاءِ الْمَصْلَحَةِ التَّعْجِيلِ

این مجازات، حدّ مریضی است که تاب تازیانه‌های پی در پی و پشت سرهم را ندارد، و مصلحت نیز اقتضا می‌کند که در اجرای حدّ یادشده تعجیل شود.

۶. الجلد و عقوبة زائدة

۶- تازیانه و مجازات اضافی

هُوَ حَدُّ الزَّانِي فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لَيْلًا أَوْ نَهَارًا أَوْ غَيْرِهِ مِنَ الْأَزْمِنَةِ الشَّرِيفَةِ كَيَوْمِ الْجُمُعَةِ وَ عَرَفَةَ، أَوْ فِي مَكَانٍ شَرِيفٍ أَوْ زُنًى بِمَيْتَةٍ وَيَرْجِعُ فِي الزَّائِدَةِ إِلَى رَأْيِ الْحَاكِمِ الَّذِي يُقِيمُ الْحَدَّ

تازیانه به علاوه مجازات اضافی، حدّ کسی است که در شب یا روز ماه رمضان و یا ایر زمان‌های شریف غیر از ماه رمضان، نظیر روز جمعه و عرفه زنا کند، و یا کسی در مکان شریفی مرتکب زنا گردد؛ و یا کسی که با زن مرده‌ای مرتکب زنا شود؛ درمورد اعمال مجازات اضافی، طبق نظر حاکم شرع که حد را جاری می‌کند عمل خواهد شد.

تتمة

تکمیل بحث

لَوْ شَهِدَ لَهَا أَرْبَعُ نِسَاءٍ بِالْبَكَارَةِ بَعْدَ شَهَادَةِ الْأَرْبَعَةِ بِالزَّانَا قُبُلًا فَلَا اقْرَبُ دَرءُ الْحَدِّ أَيُّ دَفْعُهُ عَنِ الْجَمِيعِ

اگر ابتدا چهار مرد به زنا کردن زنی از جلو (قُبُل) شهادت داده باشند، و پس از آن چهار زن دیگر شهادت دهند که آن زن باکره می‌باشد در این صورت، قول نزدیک‌تر به صواب آن است که حدّ درء از همه آنان (هم شهود و هم مشهود علیه) ساقط می‌شود

كَمَا يُمَكِّنُ صَدَقُ النِّسَاءِ فِي الْبَكَارَةِ يُمْكِنُ صَدَقُ الرِّجَالِ فِي الزَّانَا، وَ لَيْسَ أَحَدُهُمْ أَوْلَى مِنَ الْآخَرِ، فَتَحْصُلُ الشَّبَهُ الدَّارَةُ لِلْحَدِّ عَنِ الْمَشْهُودِ عَلَيْهِ

زیرا به همان اندازه که ممکن است زنان شاهد در شهادت دادن خود به باکره بودن آن زن راست بگویند، و هیچ یک از شهود، اولوبیتی بر دیگری ندارند در نتیجه شبهه ساقط‌کننده حد از مشهود علیه و همچنین از شهود تحقق می‌یابد.

وَ يُقِيمُ الْحَاكِمُ الْحَدَّ مُطْلَقًا بِعِلْمِهِ وَ كَذَا يَحْكُمُ بِعِلْمِهِ فِي حُقُوقِ النَّاسِ إِلَّا أَنَّهُ بَعْدَ مُطَالَبَتِهِمْ بِهِ حَدًّا كَانَ مَا يَعْلَمُ بِسَبَبِهِ أَوْ تَعْزِيرًا

حاکم می‌تواند مطلقاً براساس علم خود اقامه حدّ نماید و نسبت به حقوق مردم نیز همین گونه است البته حکم حاکم در حق الناس، بعد از درخواست صاحبان حق است؛ خواه آنچه را که علم به سبب آن دارد حد باشد یا تعزیر.

وَ لَوْ وَجَدَ مَعَ زَوْجَتِهِ رَجُلًا يَزْنِي بِهَا فَلَهُ قَتْلُهُمَا وَ لَا إِنْ تَمَّ عَلَيْهِ بِذَلِكَ

هرگاه شوهر، مردی را در حال زنا با همسر خود مشاهده کند، می‌تواند هر دو را به قتل برساند و به سبب این کار، مرتکب گناهی نشده است، و لکن فِي يَجِبُ عَلَيْهِ الْقَوْدُ مَعَ إِفْرَارِهِ بِقَتْلِهِ أَوْ قِيَامِ الْبَيِّنَةِ بِهِ

ولی اگر چنانچه شوهر اقرار به کشتن ایشان نماید یا بینة برآن اقامه گردد، قصاص بر شوهر واجب می‌شود

إِلَّا مَعَ إِقَامَتِهِ الْبَيِّنَةِ عَلَى دَعْوَاهُ أَوْ التَّصَدِيقُ مِنْ وَلِيِّ الْمَقْتُولِ لِأَصَالَةِ عَدَمِ اسْتِحْقَاقِهِ الْقَتْلَ وَ عَدَمِ الْفِعْلِ الْمَدْعَى

مگر آن که زوج بر ادعای خود شاهد بیاورد، و یا آن که ولی دم مقتول، زوج را (در ادعایش) تصدیق کند؛ زیرا اصل این است که شوهر حق کشتن آنها را نداشته است و نیز اصل، عدم تحقق عملی است که شوهر ادعا می‌کند
وَمَنْ افْتَضَّ بِكَرٍّ بِاصْبَعِهِ فَأَزَالَ بَكَارْتَهَا لَزِمَهُ مَهْرُ نِسَائِهَا وَ إِنْ زَادَ عَنْ مَهْرِ السَّنَةِ صَغِيرَةً كَانَتْ أُمُّ كَبِيرَةٍ مُسْلِمَةً أُمُّ كَافِرَةٍ
هرکس با دختر باکره‌ای به وسیله انگشت عملی انجام دهد و بکارت او را از بین ببرد، باید مهرالمثل او را بپردازد، اگرچه از مهر السنه بیشتر باشد، خواه آن دختر، نابالغ باشد یا بالغ، مسلمان باشد یا کافر.
وَفِي التَّقْيِيلِ الْمُحَرَّمِ وَ الْمُضَاجَعَةِ أَيُّ نَوْمِ الرَّجُلِ مَعَ الْمَرْأَةِ فِي إِزَارٍ وَاحِدٍ التَّغْزِيرُ بِمَا دُونَ الْحَدِّ لِأَنَّهُ فِعْلٌ مُحَرَّمٌ لَا يَبْلُغُ حَدَّ الزَّانَا

اگر مردی، زن اجنبیه‌ای را ببوسد، و مضاجعت کند؛ یعنی مرد با زن اجنبیه زیر یک پوشش بخوابد، به کمتر از مقدار حد باید تعزیر شود؛ زیرا این کار عمل حرامی است که به حد زنا نمی‌رسد
وَ لَوْ حَمَلَتِ الْمَرْأَةُ وَ لَا بَعْلَ لَهَا وَ لَمْ يُعْلَمْ وَجْهَهُ لَمْ تُحَدَّ، لاحتمال کونه بوجه حلال او شبهه، إِلَّا أَنْ تُقَرَّ أَرْبَعًا بِالزَّانَا فَتُحَدَّ
لذلك لا للحمل

هرگاه زنی که شوهر ندارد، باردار گردد و سب باردار شدن او نیز معلوم نباشد آن زن حد نمی‌خورد، به دلیل آن که احتمال دارد باردار شدن زن از راه حلال یا شبهه صورت گرفته باشد؛ مگر اینکه آن زن چهار مرتبه به زنا اقرار کند که در این حالت به استناد اقرار به زنا حد می‌خورد نه به خاطر باردار شدن.
وَ تَوْخُرُ حَدَّ الزَّانِيَةِ الْحَامِلِ حَتَّى تَضَعَ الْحَمْلَ وَ إِنْ كَانَ مِنَ الزَّانَا، وَ تَسْقِيَةُ اللَّبَاءِ وَ ثُرُوعَهُ إِنْ لَمْ يَوْجَدْ لَهُ كَافِلٌ، ثُمَّ يُقِيمُ عَلَيْهَا الْحَدَّ إِنْ كَانَ رَجْمًا

اجرای حد بر زن زناکاری که باردار است باید به تأخیر افتد هرچند بارداری از راه زنا تحقق یافته باشد، تا زمانی که آن زن باردار وضع حمل کند و نخستین شیر پس از زایمان را به کودک بدهد و در صورتی که کسی برای شیر دادن بچه وجود نداشته باشد تا زمانی که نوزاد را شیر می‌دهد (حد) به تأخیر می‌افتد؛ سپس اگر حد او رجم (سنگسار) باشد، حاکم حد را بر او جاری می‌سازد.
وَ لَوْ أَقَرَّ بِمَا يُوجِبُ الْحَدَّ ثُمَّ أَنْكَرَ سَقَطَ الْحَدُّ إِنْ كَانَ مِمَّا يُوجِبُ الرَّجْمَ وَ لَا يَسْقُطُ غَيْرُهُ وَ هُوَ الْجَلْدُ وَ مَا يَلْحَقُهُ

اگر کسی به انجام کاری که موجب حد است اقرار نموده، سپس انکار کند، چنانچه از اموری باشد که موجب رجم است، حد ساقط می‌شود، ولی غیررجم، یعنی جلد و آنچه ملحق به آن (از قبیل تبعید) ساقط نمی‌شود.
وَ لَوْ أَقَرَّ بِحَدٍّ ثُمَّ تَابَ تَخَيَّرَ الْإِمَامُ فِي إِقَامَتِهِ عَلَيْهِ وَ الْعَفْوُ عَنْهُ رَجْمًا كَانَ الْحَدُّ أَوْ غَيْرِهِ عَلَى الْمَشْهُورِ

اگر شخصی به جرمی که موجب حد است اقرار کند، و پس از آن توبه نماید؛ امام (ع) مخیر است که حد را بر اقرارکننده جاری کرده و یا او را مشمول عفو قرار دهد و طبق نظر مشهور فقها، فرقی نمی‌کند که آن حد، سنگسار بوده و یا مجازات‌های دیگری غیر از سنگسار.

شرح اصطلاحات مبحث زنا:

- ✓ **زنا:** عبارت است از این که مذکر بالغ عاقل، آلت تناسلی خود را به اندازه ختنه‌گاه در فرج زنی داخل کند، اعم از اینکه از قبل بوده یا از دُبُر باشد و آن زن بر مرد حرام باشد بدون اینکه بین آنها عقد نکاح و ملکیت واقع شده باشد و نیز زن مملوک مرد نبوده و شبهه نیز در کار نباشد و دخول‌کننده از حرمت این عمل آگاه بوده و از روی اختیار مبادرت به این عمل کرده باشد.
- ✓ **زانی:** به مردی گفته می‌شود که مرتکب عمل زنا شده است، یعنی به فاعل زنا گفته می‌شود.
- ✓ **زانیه:** به زنی گفته می‌شود که مرتکب عمل زنا شده است.
- ✓ **مزنیه‌ها:** به زنی گفته می‌شود که مرتکب عمل زنا شده است.
- ✓ **فرج:** به معنای عضو تناسلی زن بوده و گاهی نیز در معنای عام خود به قُبُل و دُبُر گفته می‌شود.

- ✓ **عورت:** به قُبُل و دُبُر و دو بیضه در مردان گفته می‌شود، و در زنان نیز به قُبُل و دُبُر گفته می‌شود، ولی در حال نماز، عورت زن تمام بدن او است.
- ✓ **قُبُل:** به عورت جلو مرد و زن گفته می‌شود که در مقابل دُبُر قرار دارد.
- ✓ **دُبُر:** به عورت عقب مرد یا زن که در مقابل قُبُل قرار دارد.
- ✓ **ایلاج:** به معنای داخل کردن آلت تناسلی مرد در فَرْج زن است که بدون آن زنا تحقق پیدا نمی‌کند.
- ✓ **وطی:** داخل کردن آلت تناسلی در قُبُل یا دُبُر گفته می‌شود؛ خواه انزال واقع شود یا واقع نشود.
- ✓ **مَحْرَم:** به کسی گفته می‌شود که به جهت نسب یا رضاع یا مصاهره، ازدواج با او ممنوع است.
- ✓ **مَحْرَم نَسَبی:** به زنانی گفته می‌شود که به واسطه رابطه خویشاوندی ازدواج با آنان حرام ابدی است؛ نظیر مادر، دختر و خواهر
- ✓ **احسان:** به معنای محصن بودن به کار رفته است؛ یعنی اینکه به واسطه عقد نکاح یا ملک یمین، مالک فَرْجی باشد که در اول روز و آخر روز بتواند از آن استمتاع ببرد.
- ✓ **محصن:** به مردی گفته می‌شود که از شرایط احسان برخوردار باشد، و با وجود آن شرایط محکوم به رَجْم می‌گردد.
- ✓ **محصنه:** به زنی گفته می‌شود که از شرایط احسان برخوردار باشد، و با وجود آن شرایط محکوم به رَجْم می‌گردد.
- ✓ **رَجْم:** به معنای سنگسار کردن، یعنی پرتاب کردن سنگریزه است تا اینکه منجر به فوت زانی یا زانیه شود.
- ✓ **جَلْد:** زدن به وسیله تازیانه، چوب و امثال آن است که یکی از مجازات‌های حدی محسوب می‌شود.
- ✓ **تغریب:** تبعید کردن شخص از شهر خود به شهر دیگری است؛ خواه آن شهر نزدیک بوده، یا دور باشد و این به نظر امام (ع) بستگی دارد به شرط آن که عنوان «غربت» بر آن صدق کند.
- ✓ **ضغث:** به معنای آن است که تعدادی چوب و امثال آن را به شکل دسته‌ای درآورند و یک باره بر بدن مجرم نواخته شود، به گونه‌ای که بدنش را به درد آورده و همه چوب‌ها به بدن او برخورد کند.
- ✓ **جماع:** به رابطه جنسی بین زن و مرد گفته می‌شود؛ به عبارت دیگر، نزدیکی کردن از جلو یا عقب، خواه انزال صورت گیرد یا صورت نگیرد؛ این عمل به واسطه داخل کردن آلت تناسلی به مقدار حشفه در قُبُل یا دُبُر تحقق پیدا می‌کند.

نکات مهم مبحث زنا:

- ✓ زنا بدون دخول نظیر تفخیذ محقق نمی‌شود، اگر چه این فعل حرام بوده و موجب تعزیر است.
- ✓ اگر صبی مرتکب زنا شود، فقط تعزیر می‌شود.
- ✓ دخول مرد در غیر فَرْج زن اعتباری برای تحقق زنا ندارد؛ اگر چه شهوت و انزال واقع شود.
- ✓ نزدیکی با زوجه مرد که به واسطه عارضه‌ای بر مرد حرام است استحقاق حدّ زنا ندارد، اگر چه نفس نزدیکی حرام است.
- ✓ با دخول به مقدار کمتر از مقدار حشفه، نه وطی و نه زنا هیچ یک محقق نمی‌شود.
- ✓ در صورت اکراه به زنا، مفعول، به اجماع فقها حد نمی‌خورد.
- ✓ برای تحقق شبهه‌ای که ساقط‌کننده حد زنا است صرف عقد کردن با زنی که حرام است، بدون ظنّ به حلیت کفایت نمی‌کند.
- ✓ با نسبت دادن زنا به مرد یا زن معینی، با همان مرتبه اول حدّ قذف واجب می‌شود.
- ✓ حدّ زنا به وسیله چهار مرتبه اقرار توسط مقرر ثابت می‌شود.
- ✓ هرگاه کمتر از نصاب لازم در زنا، شهود به زنا شهادت دهند، به خاطر دروغ (فریه) حد قذف می‌خورند.
- ✓ هرگاه شهود زنا در شهادت خود دیدت با چشم را ذکر نکنند، حدّ قذف می‌خورند اما مشهود علیه حدّ نمی‌خورند.
- ✓ هرگاه شهود زنا در غیاب سایر شهود به زنا شهادت دهند، حدّ قذف خورده و منتظر کامل شدن شهود نمی‌مانند.
- ✓ مرور زمان نسبت به زنایی که شهود الآن به آن شهادت می‌دهند، لطمه‌ای به صحت شهادت وارد نمی‌کند.
- ✓ با تصدیق شهود توسط زانی یا تکذیب آنان، حدّ و شهادت شهود هیچ ساقط نمی‌شود.

- ✓ توبه قبل از شهادت دادن شهود، حدّ زنا را ساقط می‌کند.
- ✓ با توبه زناکار پس از شهادت شهود، طبق نظر مشهور فقها، حدّ زنا ساقط نمی‌شود.
- ✓ برای ثبوت حدّ زنا در مواردی که مجازات آن قتل است احصان شرط نیست.
- ✓ هرگاه مرد محصن با زن بالغ و عاقل زنا کند رجم می‌شود.
- ✓ مسلمان بودن و به سربردن زن در عده طلاق رجعی برای تحقق احصان در باب زنا شرط نمی‌باشد.
- ✓ هرگاه زنا با یبینه ثابت شده باشد، واجب است که شهود رجم را شروع کنند.
- ✓ هرگاه مرد دیوانه بالغ با زنی زنا کند، زن حدّ کامل می‌خورد، یعنی رجم و شلاق.
- ✓ زناکار باید با شدیدترین شلاق تازیانه زده شود.
- ✓ مرد زناکار را باید ایستاده و برهنه به صورتی که عورت او پوشیده باشد تازیانه زد.
- ✓ زن زناکار را باید نشسته و در حالی که لباس بر تن دارد تازیانه زد.
- ✓ تازیانه و تراشیدن سر و تبعید، مجازات مرد زناکار غیر محصن است، اگر چه ازدواج نکرده باشد.
- ✓ تراشیدن موی سر و تبعید در مورد زن زناکار منتفی است.
- ✓ هرگاه کسی با زن مرده‌ای زنا کند علاوه بر تازیانه، طبق نظر حاکم شرع مجازات تعزیری در مورد او اِعمال می‌شود.
- ✓ در مورد حقوق الناس، حاکم شرع تنها پس از مطالبه صاحب حق می‌تواند بر اساس علم خود حکم کند.
- ✓ هرگاه کسی با انگشت خود بکارت باکره‌ای را زایل کند، لازم است مهرالمثل بدهد، اگر چه بیشتر از مهرالسنه باشد.
- ✓ حدّ زن زناکاری که باردار باشد تا زمان وضع حمل به تأخیر می‌افتد، اگر چه از راه زنا باردار شده باشد.
- ✓ اگر کسی به حدّی اقرار کرده و سپس توبه کند امام (ع) در اجرای حدّ و عفو او مخیر است.

اللّوٰط

لواط

مِنْ أَقَرَّ بِإِبْقَابِ ذَكَرٍ فِي دُبُرِهِ وَ لَوْ مِقْدَارَ الْحَشْفَةِ مُخْتَارًا غَيْرَ مُكْرَهٍ عَلَى الْإِقْرَارِ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ أَوْ شَهِدَ عَلَيْهِ أَرْبَعَةُ رِجَالٍ عُذُولٍ بِالْمُعَايَنَةِ لِلْفِعْلِ وَكَانَ الْفَاعِلُ الْمُقَرَّرُ أَوْ الْمَشْهُودُ عَلَيْهِ بَالِغًا عَاقِلًا قُتِلَ مُحْصَنًا كَانَ أَوْ لَا.

هر مردی که اقرار کند آلت تناسلی خود را هر چند به مقدار حشفه، در عقب (دُبُر) انسان مذکری داخل کرده است، در حالی که اختیار داشته و به اقرار کردن خود اکراه نشده باشد؛ و یا اینکه چهار نفر مرد عادل علیه فاعل (لواط کار) شهادت دهند به اینکه عمل لواط را با چشمان خود دیده‌اند و فاعلی که اقرار کرده است و یا شخصی که علیه او شهادت داده شده است (مشهود علیه)، بالغ و عاقل بوده باشد؛ فاعل باید کشته شود، خواه محصن بوده و یا نباشد.

وَقَتْلُهُ إِمَّا بِالسَّيْفِ، أَوْ الْإِحْرَاقِ بِالنَّارِ، أَوْ الرَّجْمِ أَوْ بِالْإِقْيَاءِ جِدَارٍ عَلَيْهِ أَوْ بِالْقَائِيهِ مِنْ شَاهِقٍ كَجِدَارٍ رَفِيعٍ

لواط کار یا با شمشیر کشته می‌شود، و با به وسیله آتش سوزانده می‌شود، و یا سنگسار شده، و یا دیواری بر روی او خراب می‌شود و یا او را از جای بلندی نظیر دیوار پرتاب می‌کنند.

وَيَجُوزُ الْجَمْعُ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْهَا أَحَدُهُمَا الْحَرِيقُ وَ الْآخَرُ أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ بَأَن يُقْتَلَ بِالسَّيْفِ أَوْ الرَّجْمِ أَوْ الرَّمِي بِهِ أَوْ عَلَيْهِ، ثُمَّ يُحْرَقُ

می‌توان دو مجازات از پنج مجازات مذکور را در مورد لواط کار اِعمال کرد؛ به گونه‌ای که یکی از آن دو مجازات، سوزاندن بوده و مجازات دوم، یکی از سایر مجازات‌ها باشد؛ به این صورت که لواط کننده با شمشیر کشته شده، و یا سنگسار گردد، و یا را پرتاب کرده و یا دیواری را روی او خراب کنند، و سپس با آتش سوزانده شود

وَالْمَفْعُولُ بِهِ يُقْتَلُ كَذَلِكَ إِنْ كَانَ بَالِغًا عَاقِلًا مُخْتَارًا وَيُعْزَرُ الصَّبِيُّ فَاعِلًا وَ مَفْعُولًا وَ يُؤَدَّبُ الْمَجْنُونُ

مفعول (کسی که با او لواط شده است) نیز همانند لواط کار، در صورتی که بالغ؛ عاقل و مختار باشد به یکی از پنج روش مذکور کشته می‌شود؛ و پسر بچه تعزیر می‌گردد؛ خواه فاعل باشد یا مفعول و دیوانه نیز تأدیب می‌گردد خواه فاعل بوده یا مفعول واقع شود.

و التَّأْدِيبُ فِي مَعْنَى التَّعْزِيرِ هُنَا وَ إِنِ افْتَرَقَا مِنْ حَيْثُ إِنَّ التَّعْزِيرَ يَتَنَاوَلُ الْمَكْلُفَ وَ غَيْرَهُ، بِخِلَافِ التَّأْدِيبِ

و تأیب در اینجا به معنای تعزیر است اگر چه تأدیب و تعزیر با یکدیگر فرق دارند؛ از لحاظ اینکه تعزیر، امل مکلف و غیر مکلف می‌شود برخلاف تأیب (که فقط شامل غیر مکلف می‌شود)

وَ لَوْ أَقَرَّ بِهِ دُونَ الْأَرْبَعِ لَمْ يُحَدَّ وَ عَزَّرَ

اگر شخصی کمتر از چهار بار به لواط اقرار کند حد نمی‌خورد؛ بلکه اقرارکننده به لواط تعزیر می‌شود

وَ لَوْ شَهِدَ عَلَيْهِ دُونَ الْأَرْبَعَةِ أَوْ اخْتَلَّ بَعْضُ الشَّرَاطِطِ وَ إِنِ كَانُوا أَرْبَعَةً، حَدُّوا لِلْفُرْيَةِ

و اگر کمتر از چهار نفر علیه او شهادت دهند، و یا برخی از شرایط در آن فراهم نباشد، اگر چه شهود چهار نفر باشند، به دلیل افترائی که شهود وارد کرده‌اند حد (قذف) بر آنها جاری می‌شود.

و يحكم الحاكم فيه بعلمه كغيره مِنَ الْحُدُودِ، لِأَنَّهُ أَقْوَى مِنَ الْبَيِّنَةِ

حاکم شرع می‌تواند بر اساس علم خود حکم کند، همان گونه که در سایر حدود همین حکم است، زیرا علم حاکم شرع از شهادت شهود قوی‌تر است

وَ أَنَّ لَمْ يَكُنِ الْفِعْلُ إِيقَابًا كَالْتَفْخِيزِ أَوْ جَعَلَ الذَّكْرَ بَيْنَ الْأَلْيَيْنِ فَحَدُّهُ مِائَةُ جَلْدَةٍ لِلْفَاعِلِ وَ مَالِ الْمَفْعُولِ مَعَ الْبُلُوغِ وَ الْعَقْلِ وَ الْاِخْتِيَارِ

اگر عمل نامشروعی که فاعل انجام داده است داخل کردن آلت تناسلی در عقب نباشد، بلکه تفخیز (یعنی قرار دادن آلت تناسلی بین دو ران) و یا گذاشتن آلت تناسلی بین باسن باشد، حدّ این عمل صد تازیانه در حق فاعل و مفعول است به شرط آن که هر دو بالغ و عاقل و مختار باشند

وَ قِيلَ: يُرْجَمُ الْمُحْصَنُ وَ يُجْلَدُ غَيْرُهُ وَ قِيلَ: يُقْتَلُ مُطْلَقًا

برخی از فقها گفته‌اند: فاعل چنین عملی اگر محصن باشد سنگسار شده، و اگر غیر محصن بوده باشد صد تازیانه می‌خورد؛ و برخی از فقها گفته‌اند: فاعل این عما کشته می‌شود مطلقاً (چه محصن بوده و چه غیر محصن بوده باشد)

وَ لَوْ تَكَرَّرَ مِنْهُ الْفِعْلُ الَّذِي لَا يُوجِبُ الْقَتْلَ ابْتِدَاءً مَرَّتَيْنِ مَعَ تَكَرُّرِ الْحَدِّ قُتِلَ فِي الثَّلَاثَةِ وَ الْأَحْوَطُ فِي الرَّابِعَةِ

اگر شخصی عملی که صرف انجام دادن آن موجب قتل نمی‌شود دو مرتبه تکرار شود، حد نیز بر تکرار می‌شود در مرتبه سوم گشته می‌شود، البته احوط این است که بار چهارم به قتل برسد

وَ لَوْ تَابَ قَبْلَ قِيَامِ الْبَيِّنَةِ سَقَطَ الْحَدُّ عَنْهُ قَتْلًا أَوْ رَجْمًا أَوْ جَلْدًا

هرگاه مرتکب گناه قبل از ادای شهادت، توبه کند حد از وی ساقط می‌گردد؛ اعم از آن که حدّ قتل بوده یا سنگسار و یا تازیانه باشد

وَ لَوْ تَابَ بَعْدَهُ لَمْ يَسْقُطْ الْحَدُّ وَ كَذَا لَوْ تَابَ مَعَ الْإِفْرَارِ وَ لَكِنْ يَتَخَيَّرُ الْإِمَامُ فِي الْمُقِرِّ قَبْلَ التَّوْبَةِ بَيْنَ الْعَفْوِ وَ الْإِسْتِيفَاءِ

اما اگر پس از ادای شهادت توبه کند حد ساقط نمی‌شود اما اقرارکننده‌ای که قبل از توبه کردن اقرار کرده و (سپس توبه کرده است) امام (ع) مخیر است که توبه‌کننده را عفو کرده، و یا حد بر او جاری کند

وَ يُعَزَّرُ مَنْ قَبْلَ غُلَامًا بِشَهْوَةٍ بِمَا يَرَاهُ الْحَاكِمُ، لِأَنَّهُ مِنْ جُمْلَةِ الْمَعَاصِي

کسی که پسر بیه‌ای را از روی شهوت ببوسد، طبق نظر حاکم شرع باید تعزیر شود، زیرا چنین عملی از جمله گناهان محسوب می‌شود.

وَ كَذَا يُعَزَّرُ الذَّكَرَانِ الْمُجْتَمِعَانِ تَحْتَ إِزَارٍ وَاحِدٍ مُجَرَّدَيْنِ وَ لَيْسَ بَيْنَهُمَا رَجْمٌ مِنْ ثَلَاثَيْنِ سَوْطًا إِلَى تِسْعَةٍ وَ تِسْعِينَ عَلَى الْمَشْهُورِ

همچنین دو مردی که به صورت برهنه زیر یک پوشش بخوابند و بین آنان رابطه خویشاوندی در کار نباشد، طبق نظر مشهور فقها، از سی تا نود و نه ضربه شلاق تعزیر شوند.

شرح اصطلاحات مبحث لواط:

- ✓ **لواط:** عبارت است از نزدیکی کردن در دُبُر (عقب) انسان مذکر؛ و یا به وطی مذکر با مذکر گفته می‌شود.
- ✓ **تفخیز:** به مالیدن آلت تناسلی به ران یا قرار دادن آلت تناسلی بین دو ران از جلو یا در میان دو کفل گویند.

نکات مهم مبحث لواط:

- ✓ جمع بین دو کیفر لواط جایز است؛ به شرط آن که یکی از آن دو کیفر سوزاندن باشد.
- ✓ مفعول لواط در صورت بالغ و عاقل و مختار بودن محکوم به قتل می‌باشد.
- ✓ هر کسی که پسر بچه‌ای را از روی شهوت ببوسد، طبق نظر حاکم شرع تعزیر می‌شود.

السَّحْقُ

مُسَاحَقَهُ

السَّحْقُ يَثْبُتُ بِشَهَادَةِ أَرْبَعَةِ رِجَالٍ عُدُولٍ، لَا بِالشَّهَادَةِ النِّسَاءِ مُنْفِرِدَاتٍ وَ لَا مِنْضَمَّاتٍ أَوْ الْإِقْرَارِ أَرْبَعًا مِنَ الْبَالِغَةِ الرَّشِيدَةِ الْمُخْتَارَةِ

مساحقه از طریق شهادت دادن چهار مرد عادل ثابت می‌گردد، اما شهادت زنان به تنهایی و یا شهادت زنان همراه با شهادت زنان ثابت نمی‌شود؛ و یا از طریق چهار مرتبه اقرار کردن توسط زن بالغ و رشید و مختار ثابت می‌شود
وَ حُدُّهُ مِائَةٌ جُلْدَةٍ مَعَ بُلُوغِهَا وَ عَقْلِهَا

حد مساحقه صد ضربه شلاق است، در صورتی که مساحقه‌کننده بالغ و عاقل باشد
فَلَوْ سَاحَقَتْ الْمَجْنُونَةُ أَوْ الصَّغِيرَةُ أُدْبِتَا خَاصَّةً

پس اگر زن دیوانه و یا دختر صغیره مساحقه کنند، فقط تأدیب می‌شوند
و لو سَاحَقْتُهُمَا بِالْعَةِ حُدَّتْ دُونَهُمَا

و اگر زن بالغ و عاقل با زن دیوانه یا دختر بچه‌ای مساحقه کند، آن زن بالغ و عاقل حد می‌خورد
وَ تُقْتَلُ الْمُسَاحِقَةُ فِي الرَّابِعَةِ لَوْ تَكَرَّرَ الْحَدُّ ثَلَاثًا

اگر زنی که مساحقه کرده است، سه مرتبه حد مساحقه بر او تکرار شده باشد در مرتبه چهارم کشته می‌شود
وَ لَوْ تَابَتْ قَبْلَ الْبَيِّنَةِ سَقَطَ الْحَدُّ وَ يَتَخَيَّرُ الْإِمَامُ لَوْ تَابَتْ بَعْدَ الْإِقْرَارِ كَالزَّانَا وَ اللَّوَّاطِ

اگر مساحقه‌کننده، قبل از ادای شهادت توسط شهود توبه کند حد از او ساقط می‌شود؛ ولی اگر پس از اقرار کردن به مساحقه توبه کند امام «ع»

(بین عفو و اجرای حد) مخیر می‌باشد، همان گونه که زنا و لواط چنین حکمی دارد
وَ تُعْزَرُ الْأَجْنَبِيَّتَانِ إِذَا تَجَرَّدَتَا تَحْتَ إِزَارٍ بِمَا لَا يَبْلُغُ الْحَدَّ فَإِنْ عَزَّرَتَا مَعَ تَكَرُّرِ الْفِعْلِ مَرَّتَيْنِ حُدَّتَا فِي الثَّلَاثَةِ وَ عَلَى هَذَا أَبَدًا

هرگاه دو زن اجنبیه به صورت برهنه زیر یک پوشش پیدا شوند هر دو تعزیر می‌شوند به مقداری که به اندازه حد (یعنی صد تازیانه) نرسد؛ و چنانچه با وجود تکرار این عمل دو مرتبه تعزیر شوند در مرتبه سوم آنها را حد می‌زنند؛ و حکم مذکور پیوسته به همین منوال تکرار می‌شود
وَ لَوْ وَطِئَ زَوْجَتَهُ فَسَاحَقَتْ بَكْرًا فَحَمَلَتْ الْبَكْرَ فَالْوَلَدُ لِلرَّجُلِ

اگر مردی با زوجه خود نزدیکی کند و سپس زوجه آن مرد، با دختر باکره‌ای مساحقه کند، و در نتیجه آن دختر باکره باردار گردد فرزند به آن مرد تعلق دارد

وَ تُحْدَانِ الْمَرْأَتَانِ حَدَّ السَّحْقِ وَ يَلْزَمُهَا أَيُّ الْمَوَاطُوءِ ضَمَانُ مَهْرِ الْمُثَلِّ لِلْبَكْرِ.

و زوجه و دختر باکره باید حدّ مساحقه بر آنان جاری شود، و بر او، یعنی زوجه‌ای که (توسط شوهر) با او نزدیکی شده است لازم است که مهرالمثل دختر باکره را بپردازد.

شرح اصطلاحات مبحث مساحقه:

✓ **سحق:** به معنای آن است که زنی، قَرْج خود را به قَرْج زنی دیگر بمالد؛ و به عبارت دیگر به همجنس بازی زنان گفته می‌شود.

✓ **مساحقه:** در همان معنای سحق به کار می‌رود.

نکات مهم مبحث مساحقه:

✓ حدّ مساحقه با شهادت زنان به تنهایی و یا به انضمام شهادت مردان ثابت نمی‌شود.

✓ هرگاه مساحقه‌کننده سه بار حدّ خورده باشد، در مرتبه چهارم محکوم به قتل می‌باشد.

✓ حدّ مساحقه در صورت بالغ و عاقل بودن، صد ضربه شلاق است.

الْقِيَادَةُ

قَوَادِي

الْقِيَادَةُ الْجَمْعُ بَيْنَ فَاعِلِي الْفَاحِشَةِ مِنَ الزَّانَا وَاللَّوَاطِ وَالسَّحَقِ

قَوَادِي عبارت است از اینکه شخصی مرتکبین فحشاء مانند زنا، لواط و مساحقه را به هم برساند وَ تَنْبُتُ بِالْإِقْرَارِ مَرَّتَيْنِ مِنَ الْكَامِلِ الْمُخْتَارِ أَوْ بِشَهَادَةِ شَاهِدَيْنِ ذَكَرَيْنِ عَدْلَيْنِ

قوادى با دو بار اقرار شخص دارای اهلیت و مختار یا شهادت دو شاهد مرد عادل ثابت می‌شود وَ الْحَدُّ خَمْسٌ وَ سَبْعُونَ جَلْدَةً مُسْلِمًا كَانَ أَوْ كَافِرًا رَجُلًا كَانَ أَوْ امْرَأَةً وَ قِيلَ يُضَافُ إِلَى جَلْدِهِ أَنْ يُحْلَقَ رَأْسُهُ وَ يُشْهَرُ فِي الْبَلَدِ وَ يَنْفَى بِأَوَّلِ مَرَّةٍ

حدّ قَوَادِي هفتاد و پنج ضربه شلاق است؛ خواه فاعل (قَوَاد) مسلمان باشد یا کافر، مرد باشد یا زن، و برخی از فقها گفته‌اند: علاوه بر تازیانه‌هایی که به قَوَاد زده می‌شود باید سر او را تراشید و در شهر به همگان معرفی کرد و سپس در همان مرتبه اول، قَوَاد را از شهر خود به شهر دیگری تبعید کرد بدون اینکه مدت تبعید او محدود به زمان معینی باشد وَ لَا جَزَّ عَلَى الْمَرْأَةِ وَ لَا شُهْرَةٌ وَ لَا نَفَى، لِلأَصْلِ وَ مَنَافَةِ لِمَا يَجِبُ مَرَاعَاتُهُ مِنْ سِتْرِ الْمَرْأَةِ

ولی زن قَوَاد را نه سر می‌تراشند، نه در شهر می‌گردانند و نه تبعید می‌کنند؛ زیرا اصل عدم تشریع این مجازات‌ها در حق زن است و نیز تبعید زن با پنهان بودن او که مراعات آن واجب است منافات دارد. وَ لَا كِفَالَةَ فِي حَدٍّ وَ لَا تَأْخِيرَ فِيهِ وَ مَنْ تَمَّ حَدُّ شَهْوَى الزَّانَا قَبْلَ كَمَالِهِمْ فِي مَجْلِسِ الشَّهَادَةِ وَ إِنْ كَانَ الْإِنْتِظَارُ يُوجِبُ كَمَالَ الْعَدَدِ، بَلْ يَسْتَوْفِي مَتَى ثَبِتَ إِلَّا مَعَ الْعُذْرِ أَوْ تَوَجُّهِ ضَرَرٍ بِهِ وَ لَا شَفَاعَةَ فِي إِسْقَاطِهِ

در حدّ کفالت پذیرفته نمی‌شود و تأخیر در آن راه ندارد. و به همین دلیل است که اگر شاهدان زنا پیش از آن که تعدادشان در مجلس شهادت کامل شود حد می‌خورند، اگر چه با انتظار کشیدن تعداد آنها کامل گردد؛ بلکه هر زمان که حد ثابت شد باید اجرا شود مگر در صورت وجود عذر یا وارد شدن ضرری به مجرم؛ و نیز میانجیگری در اسقاط حدّ پذیرفته نمی‌شود.

شرح اصطلاحات مبحث قَوَادِي:

✓ **قیادت:** به معنای آن است که کسی دو فاعل عمل فحشا از قبیل زنا، یا لواط یا مساحقه را به هم برساند و بین آنان وساطت نماید.

✓ **قَوَادِي:** در همان معنای قیادت به کار می‌رود.

نکات مهم مبحث قَوَادی:

- ✓ حدّ قَوَادی هفتاد و پنج ضربه شلاق است؛ خواه قَوَاد مرد یا زن باشد.
- ✓ تراشیدن موی سر، و معرّفی به همگان در شهر، و تبعید در مورد زن قَوَاد اِعمال نمی گردد.

القَذْف

قذف

الْقَذْفُ هُوَ الرَّمْيُ بِالزَّنَا أَوْ اللَّوَاطِ مِثْلُ قَوْلِهِ: «زَنَيْتَ» مَعَ الصَّرَاحَةِ وَ الْمَعْرِفَةِ بِمَوْضُوعِ اللَّفْظِ بِأَيِّ لُغَةٍ كَانَ وَ إِنْ لَمْ يَعْرِفِ الْمَوَاجَهَ مَعْنَاهُ

قذف نسبت زنا یا لواط دادن است؛ مثل این که بگوید: «تو زنا کردی» به شرط آن که لفظ او صریح باشد و (قاذف) معنای لفظ را به هر زبانی که باشد بداند، هر چند که مخاطب معنای آن لفظ را نداند
أَوْ قَالَ لَوْلَدِهِ أَلَدْتُ أَقَرَّ بِهِ: «لَسْتُ وَلَدِي»

یا مثل این که به فرزند خودش که به نسب وی اقرار کرده است بگوید: «تو فرزند من نیستی»
وَ لَوْ قَالَ لِأَخَرٍ: «زَنَى بَكِ أَبُوكَ»، أَوْ «يَا ابْنَ الزَّانِي» حُدَّ لِلْأَبِ خَاصَّةً

ولی اگر به فرزند شخص دیگری بگوید: «پدرت برای تحقق تو زنا کرد»، یا بگوید: «ای پسر مرد زناکار» فقط به جهت قذف پدر حد می خورد
وَ لَوْ قَالَ زَنَتْ بَكِ امِّي أَوْ يَابْنَ الزَّانِيَةَ حُدَّ لِلْأُمِّ. وَ لَوْ قَالَ: «يَا ابْنَ الزَّانِيَيْنِ» فَلَهُمَا

اگر بگوید: «مادرت برای تحقق تو زنا کرد» یا «ای پسر زن زناکار» به جهت قذف مادر حدّ می خورد و اگر بگوید: «ای پسر مرد و زن زناکار» به جهت قذف هر دو نفر حدّ می خورد
وَ مَنْ نَسَبَ الزَّنَا إِلَى غَيْرِ الْمَوَاجَهِ فَالْحَدُّ لِلْمَنْسُوبِ إِلَيْهِ وَيُعَزَّرُ لِلْمَوَاجَهِ إِنْ تَضَمَّنَ شَتْمَهُ وَ أَدَاهُ

هرکس نسبت زنا به غیر مخاطب خود دهد، در این صورت به خاطر کسی که زنا را به او نسبت داده است باید حد قذف بخورد، و به خاطر مخاطب لازم است تعزیر گردد به شرط آن که نسبت دادن او، ناسزا و اذیت مخاطب را در پی داشته باشد
وَ لَوْ لَمْ يَعْلَمْ الْقَائِلُ فَاذْنَتْهَا أَصْلًا فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ فِي كُلِّ قَذْفٍ جَرِيٍّ عَلَى لِسَانٍ مَنْ يَعْلَمُ مَعْنَاهُ لِعَدَمِ قَصْدِ شَيْءٍ مِنَ الْقَذْفِ وَ لَا الْأَذِي

اگر گوینده معنای الفاظی (مانند «دَبُوث») را که برای قذف به کار برده می شود نداند، هیچ مجازاتی برای او به همراه ندارد، و نیز هر قذفی که بر زبان کسی جاری می شود و او به معنای آن جاهل می باشد همین طور است؛ زیرا نه قصد قذف دارد نه اذیت
وَ النَّادِي وَ التَّعْرِيزُ بِالْقَذْفِ دُونَ النَّصْرِيحِ بِهِ يُوجِبُ التَّعْزِيرَ لِأَنَّهُ مُحَرَّمٌ لَا الْحَدَّ لِعَدَمِ الْقَذْفِ الصَّرِيحِ

آزار رساندن و کنایه زدن در قذف بدون آن که تصریح کند موجب تعزیر می شود؛ زیرا عملی حرام است و حدّ ثابت نمی شود، به دلیل آن که صراحت در قذف وجود ندارد

كَذَا يُعَزَّرُ بِكُلِّ مَا يُكْرَهُهُ الْمَوَاجَهَ بَلَّ الْمَنْسُوبُ إِلَيْهِ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ حَاضِرًا لِأَنَّ ضَابِطَ التَّعْزِيرِ فِعْلُ الْمُحَرَّمِ وَ هُوَ غَيْرُ مَشْرُوطٍ بِحُضُورِ الْمَشْتُومِ، إِلَّا مَعَ كَوْنِ الْمُخَاطَبِ مُسْتَحِقًّا لِلِاسْتِخْفَافِ

همچنین شخص با گفتن هر چیزی که باعث ناخشنودی مخاطب، بلکه شخص منسوب به می شود تعزیر می گردد، اگرچه شخص منسوب به حاضر نباشد؛ زیرا ملاک تعزیر، انجام عمل حرام است و چنین امری مشروط به حضور دشنام داده شده نیست مگر این که مخاطب مستحق تحقیر باشد

وَ يُعْتَبَرُ فِي الْقَافِ فِي الْحَدِّ الْكَمَالُ بِالْبُلُوغِ وَ الْعَقْلُ فَيُعَزَّرُ الصَّبِيُّ خَاصَّةً وَ يُؤَدَّبُ الْمَجْنُونُ بِمَا يَرَاهُ الْحَاكِمُ فِيهِمَا

قذف کننده‌ای که حدّ بر او جاری می‌شود باید اهلیت (کمال) ناشی از بلوغ و عقل را داشته باشد؛ بنابراین کودک فقط تعزیر و مجنون تأدیب می‌شود، بر طبق آنچه که حاکم شرع در مورد این دو نفر تشخیص می‌دهد
و يُشْتَرَطُ فِي الْمَقْذُوفِ الْإِحْصَانُ وَ أَغْنِي بِالْإِحْصَانِ هُنَا الْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ الْإِسْلَامُ وَ الْعِقَّةُ فَمَنْ اجْتَمَعَتْ فِيهِ وَجَبَ الْحَدُّ بِقَذْفِهِ وَ إِلَّا فَالْوَجِبُ التَّعْزِيرُ

قذف‌شونده باید دارای احسان باشد و مراد از احسان در اینجا بلوغ، عقل، حریت، اسلام و عفت (پاکدامنی از زنا و لواط) است؛ بنابراین هرگاه این اوصاف در کسی جمع گردد، به سبب قذف شدن او حدّ (بر قاذف) واجب می‌شود، در غیر این صورت (اگر تمام یا بعضی از این اوصاف را دارا نباشد) تعزیر (بر قاذف) واجب می‌شود
وَ لَوْ قَالَ لِكَافِرٍ أُمُّهُ مُسْلِمَةٌ: «يَا ابْنَ الزَّانِيَةِ» فَالْحَدُّ لَهَا فَلَوْ مَاتَتْ أَوْ كَانَتْ مَيِّتَةً وَ وَرَثَتُهَا الْكَافِرُ فَلَا حَدٌّ لِأَنَّ الْمُسْلِمَ لَا يَحْدَشُ لِلْكَافِرِ بِالْأَصَالَةِ، فَكَذَا بِالْإِرْثِ

اگر کسی به کافری که مادرش مسلمان است بگوید: «ای پسر زن زناکار» به جهت قذف آن زن حد واجب می‌شود؛ و چنانچه آن زن بمیرد یا در زمان قذف مرده باشد و فرزند کافرش وارث او گردد، حدّ برداشته می‌شود؛ زیرا مسلمان را اصالتاً نه به خاطر کافر حد می‌زنند، و نه کافر می‌تواند به واسطه ارث بردن حدّ، مسلمان را مورد اجرای حد قرار دهد.
وَ لَوْ تَقَاذَفَ الْمُحْصَنَانِ بِمَا يُوجِبُ الْحَدَّ غُرّاً وَ لَا حَدَّ عَلَى أَحَدُهُمَا

اگر دو نفر که محصن می‌باشند، یکدیگر را با الفاظی که موجب قذف می‌شود، قذف کنند هر دو تعزیر می‌شوند و هیچ یک از آن دو نفر حد نمی‌خورند

وَ لَوْ تَعَدَّدَ الْمَقْذُوفُ تَعَدَّدَ الْحَدَّ، سَوَاءً اتَّحَدَ الْقَاذِفُ أَوْ تَعَدَّدَ، لِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ سَبَبٌ تَامٌ فِي وَجوبِ الْحَدِّ، فَيَتَعَدَّدُ الْمَسَبَّبُ

اگر قذف‌شوندگان متعدد باشند قذف نیز متعدد می‌شود، خواه قذف‌کننده یک نفر باشد یا چند نفر؛ دلیل این حکم آن است که هر قذفی علت جداگانه و کاملی برای وجوب حد است، از این رُئی (با تعدد سبب)، مسبب نیز متعدد می‌گردد
نعم، لَوْ قَذَفَ الْوَاحِدُ جَمَاعَةً بِلَفْظٍ وَاحِدٍ وَ اجْتَمَعُوا فِي الْمَطَالَبَةِ فَحَدٌّ وَاحِدٌ وَ إِنْ افْتَرَقُوا فِي الْمَطَالَبَةِ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ حَدٌّ وَ كَذَا الْكَلَامُ فِي التَّعْزِيرِ

بله، اگر یک نفر با لفظ واحدی گروهی را قذف کند و تمام قذف‌شوندگان با هم خواستار اجرای حد شوند، فقط یک حد می‌خورد و اگر در مطالبه حد جداگانه عمل کنند، برای هر یک از قذف‌شوندگان (که طرح شکایت کرده است) یک حد بر قاذف ثابت می‌گردد؛ و در تعزیر نیز همین حکم جاری است

مسائل

چند مسأله

۱. حَدُّ الْقَذْفِ ثَمَانُونَ جَلْدَةً إجماعاً وَ يُجْلَدُ الْقَاذِفُ بِثِيَابِهِ الْمُعْتَادَةِ وَ لَا يُجَرَّدُ كَمَا يُجَرَّدُ الزَّانِي وَ لَا يُضْرَبُ ضَرْباً شَدِيداً بَلْ حَدّاً مُتَوَسِّطاً دُونَ ضَرْبِ الزَّانَا وَ يُشْهَرُ الْقَاذِفُ لِجُبْنِهِ شَهَادَتُهُ

۱ - حدّ قذف به اجماع فقها هشتاد تازیانه است و قذف‌کننده همراه با جامه‌ای که معمولاً به تن دارد تازیانه زده می‌شود و مانند زناکار، عریان نمی‌گردد و نیز او را به شدت تازیانه نمی‌زنند، به طور متوسط و آهسته‌تر از حدّ زنا تازیانه می‌خورد و سپس قاذف را در شهر می‌گردانند، تا مشهور شود و از پذیرش شهادتش خودداری شود.

۲. يَنْبُتُ الْقَذْفُ بِشَهَادَةِ عَدْلَيْنِ ذَكَرَيْنِ، لَا بِشَهَادَةِ النِّسَاءِ مُفْرَدَاتٍ، وَ لَا مُنْضَمَّاتٍ وَ إِنْ كَثُرْنَ، وَ الْإِفْرَارُ مَرَّتَيْنِ مِنْ مَكْلَفٍ مُخْتَارٍ فَلَا عِبْرَةَ بِإِفْرَارِ الصَّبِيِّ وَ الْمَجْنُونِ وَ الْمَكْرَهِ وَ كَذَا مَا يُوجِبُ التَّعْزِيرَ

۲- قذف با شهادت دو مرد عادل ثابت می‌شود، ولی با شهادت دادن زنان به تنهایی باشند و یا به انضمام شهادت مردان ثابت نمی‌شود، گرچه تعداد زنان خیلی زیاد باشد، و نیز با دو بار اقرار توسط شخص مکلف و مختار نیز به اثبات می‌رسد. بنابراین اقرار کودک، دیوانه و مکره فاقد اعتبار است و نیز هرچه موجب تعزیر شود همین حکم را دارد.

۳. حَدُّ الْقَذْفِ مَوْزُوتٌ لِكُلِّ مَنْ يَرِثُ الْمَالَ إِلَّا لِلزَّوْجِ وَ الزَّوْجَةِ وَ إِذَا كَانَ الْوَارِثُ جَمَاعَةً فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ الْمَطَالِبَةُ بِهِ

۳- حد قذف به کسی که مال (ترکه) را به ارث می‌برد به ارث می‌رسد (در صورت فوت مقذوف قبل از اجرای حد یا عفو) مگر زن و شوهر؛ و اگر چند نفر وارث باشند، هر یک می‌تواند اجرای آن را درخواست نماید
فَإِنْ اتَّفَقُوا عَلَى اسْتِيفَائِهِ فَلَهُمْ حَدٌّ وَاحِدٌ، وَ إِنْ تَفَرَّقُوا فِي الْمَطَالِبَةِ وَ لَوْ عَفَى بَعْضُهُمْ لَمْ يَسْقُطْ عَنْهُ شَيْءٌ بِعَفْوِ الْبَعْضِ بَلْ لِلْبَاقِينَ اسْتِيفَاؤُهُ كَامِلًا عَلَى الْمَشْهُورِ

حال اگر همگی بر اجرای حد اتفاق کنند، اگر چه جداگانه خواستار آن شوند حق یک حد را دارند و اگر بعضی از وراثت قذف کننده را عفو کنند، با عفو بعضی از ورثه هیچ مقدار از حد از او ساقط نمی‌شود، بلکه بنا بر نظر مشهور، بقیه ورثه می‌توانند حد را به طور کامل اجرا نمایند
۴. يَجُوزُ الْعَفْوُ مِنَ الْمُسْتَحِقِّ الْوَاحِدِ وَ الْمُتَعَدِّ بَعْدَ الثَّبُوتِ كَمَا يَجُوزُ قَبْلَهُ وَ لَا اعْتِرَاضَ لِلْحَاكِمِ، لِأَنَّهُ حَقُّ آدَمِيٍّ تَتَوَقَّفُ إِقَامَتُهُ عَلَى مَطَالِبَتِهِ وَ يَسْقُطُ بِعَفْوِهِ

۴- بعد از ثبوت قذف، عفوکننده توسط شخص یا اشخاصی که حق مطالبه دارند مانند قبل از ثبوت آن جایز است و حاکم حق اعتراض ندارد، زیرا حق قذف از مصادیق حق الناس است و اقامه آن متوقف بر درخواست دارنده حق است و با عفو او نیز ساقط می‌شود.
۵. يُقْتَلُ الْقَاذِفُ فِي الرَّابِعَةِ لَوْ تَكَرَّرَ الْحَدُّ ثَلَاثًا عَلَى الْمَشْهُورِ وَ لَا فَرْقَ بَيْنَ اتِّحَادِ الْمُقْذُوفِ وَ تَعَدُّدِهِ هُنَا

۵- طبق نظر مشهور فقها پس از سه بار تکرار حد، قذف کننده در نوبت چهارم به قتل می‌رسد و در این حکم فرقی نیست این اینکه مقذوف یک نفر بوده و یا متعدد باشند.

۶. لَوْ تَكَرَّرَ الْقَذْفُ لِوَاحِدٍ قَبْلَ الْحَدِّ فَوَاحِدٌ وَ لَوْ تَعَدَّدَ الْمُقْذُوفُ تَعَدَّدَ الْحَدُّ مُطْلَقًا إِلَّا مَعَ اتِّحَادِ الصَّيْغَةِ

۶- هرگاه قذف کننده یک نفر را قبل از اجرای حد چند بار قذف کند، یک حد می‌خورد و اگر قذف شونده‌ها چند نفر باشند، حد نیز متعدد می‌شود، خواه در بین قذف‌ها حد فاصله شده باشد یا نشده باشد مگر این که با یک عبارت قذف کند.

۷. يَسْقُطُ الْحَدُّ بِتَصَدِيقِ الْمُقْذُوفِ وَ الْبَيِّنَةِ عَلَى وَقْعِهِ مِنْهُ وَ الْعَفْوِ وَ بِلَعَانِ الزَّوْجَةِ لَوْ كَانَ الْقَذْفُ لَهَا

۷- حد قذف با تصدیق قذف شونده و یا اقامه بینه توسط قذف کننده بر وقوع عمل از سوی قذف شونده و نیز با عفو قاذف توسط مقذوف و یا لعان زوجه در جایی که زوجه قذف شده است ساقط می‌شود

۸. لَا يَزَادُ فِي تَأْدِيبِ الصَّبِيِّ عَلَى عَشْرَةِ أَسْوَاطٍ سَوَاءٌ كَانَ التَّأْدِيبُ لِقَذْفٍ أَمْ غَيْرِهِ. وَ يُعَزَّرُ كُلُّ مَنْ تَرَكَ وَاجِبًا أَوْ فَعَلَ مُحَرَّمًا قَبْلَ أَنْ يَتُوبَ بِمَا يَرَاهُ الْحَاكِمُ

۸- برای تأدیب کودک بیش از ده تازیانه بر او نواخته نمی‌شود، خواه تأدیب به جهت قذف باشد یا غیر آن. و هرکس واجبی را ترک و حرامی را مرتکب شود، پیش از آن که توبه کند بر طبق نظر حاکم تعزیر می‌شود.

۹. سَابُّ النَّبِيِّ (ص) أَوْ أَحَدِ الْأَنْمَةِ يُقْتَلُ؛ وَ يَجُوزُ قَتْلُهُ لِكُلِّ مَنْ أَطَّلَعَ عَلَيْهِ وَ لَوْ مِنْ غَيْرِ إِذْنِ الْإِمَامِ أَوْ الْحَاكِمِ مَا لَمْ يَخَفِ الْقَاتِلُ عَلَى نَفْسِهِ أَوْ مَالِهِ أَوْ عَلَى مُؤْمِنٍ نَفْسًا أَوْ مَالًا، فَيَنْتَقِي الْجَوَازُ لِلضَّرَرِ

۱۰- دشنام دهنده به پیامبر اسلام (ص) یا یکی از امامان شیعه (ع) محکوم به قتل می‌باشد، و قتل این فرد برای هر کس که از این امر آگاه گردد جایز است، اگر چه بدون اذن امام یا حاکم باشد، به شرط آن که قاتل بر جان و مال خود خود یا جان و مال مؤمن دیگری بیمناک نباشد، که در این صورت به جهت ضرر، جواز قتل وی منتفی می‌گردد

وَ يُقْتَلُ مُدَّعِي النُّبُوَّةِ بَعْدَ نَبِيِّنَا (ص) لِثَبُوتِ خْتَمِهِ لِلْأَنْبِيَاءِ مِنَ الدِّينِ ضَرُورَةً فَيَكُونُ دَعَاؤُهَا كَفْرًا

و کسی که بعد از پیامبر اسلام (ص) ادعای نبوت کند کشته می‌شود؛ زیرا خاتم الانبیا بودن پیامبر اسلام (ص) از ضروریات دین می‌باشد و ادعای نبوت پس از ایشان کفر است
و کذا يُقْتَلُ الشَّاكُّ فِي نَبْوَةِ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ (ص) أَوْ فِي صُدْقِهِ إِذَا كَانَ عَلَى ظَاهِرِ الْإِسْلَامِ

و همین طور کسی که در نبوت حضرت محمد (ص) یا در صداقت ایشان شک کند و به حسب ظاهر مسلمان باشد، کشته می‌شود
۱۰. يُقْتَلُ السَّاحِرُ إِنْ كَانَ مُسْلِمًا وَيُعَزَّرُ السَّاحِرُ الْكَافِرُ وَ لَوْ تَابَ السَّاحِرُ قَبْلَ أَنْ يُقَامَ عَلَيْهِ الْحَدُّ سَقَطَ عَنْهُ الْقَتْلُ

۱۰ - جادوگر مسلمان کشته می‌شود و جادوگر کافر تعزیر می‌گردد و اگر جادوگر پیش از آنکه حد بر او اقامه شود توبه نماید، حد قتل از او برداشته می‌شود

۱۱. قَازِفُ أُمِّ النَّبِيِّ (ص) مُرْتَدٌّ، يُقْتَلُ إِنْ لَمْ يَتُبْ وَ لَوْ تَابَ لَمْ تُقْبَلْ تَوْبَتُهُ إِذَا كَانَ ارْتِدَادِهِ عَنْ فِطْرَةٍ

۱۲ - کسی که مادر پیامبر (ص) را قذف کند مرتد است و اگر توبه نکند به قتل می‌رسد و اگر توبه کند توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود، به شرط آن که ارتداد او ارتداد فطری بوده باشد

شرح اصطلاحات مبحث قذف:

- ✓ **قذف:** نسبت دادن زنا یا لواط به شخص دیگری
- ✓ **قاذف:** به کسی گفته می‌شود که به شخص دیگری نسبت زنا یا لواط می‌دهد.
- ✓ **مقذوف:** به کسی گفته می‌شود که کس دیگری به او نسبت زنا یا لواط داده است.
- ✓ **احسان در قذف:** به این معنا است که قاذف، کسی را قذف کند که بالغ و عاقل و آزاد و مسلمان و عقیف باشد؛ بنابراین کسی که این پنج صفت در او باشد به سبب قذف وی، قاذف باید حد بخورد.
- ✓ **سبب النبی (ص):** عبارت است از دشنام دادن به پیامبر (ص) و یا یکی از ائمه (ع) به قصد اهانت کردن به آن بزرگواران.

نکات مهم مبحث قذف:

- ✓ هر کسی که زنا را به غیر مخاطب نسبت دهد، به خاطر منسوب‌الیه حد خورده و به خاطر مخاطب باید تعزیر شود.
- ✓ کنایه زدن به قذف موجب تعزیر می‌گردد.
- ✓ هرگاه دو نفر محصن یکدیگر را قذف کنند با الفاظی که سبب حد می‌شود، هر دو تعزیر می‌شوند.
- ✓ حد تازیانه در قذف به صورت متوسط و به شدت کمتر از تازیانه زنا باید اجرا گردد.
- ✓ تمام کسانی که اموال را به ارث می‌برند، به استثنای زوج و زوجه، حد قذف را به ارث می‌برند.
- ✓ قبل از ثبوت حد قذف و پس از ثبوت آن عفو قاذف جایز است.
- ✓ کسی که پیامبر (ص) یا یکی از ائمه (ع) را سب کند کشته می‌شود.
- ✓ مدعی نبوت محکوم به قتل است.
- ✓ کسی که در نبوت پیامبر (ص) شک داشته باشد در صورتی که بر ظاهر اسلام باشد کشته می‌شود.
- ✓ ساحر در صورت مسلمان بودن کشته می‌شود و اگر کافر باشد تعزیر می‌گردد.
- ✓ کسی که مادر پیامبر (ص) را قذف کند مرتد بوده و اگر توبه نکند کشته می‌شود.

الشرب

نوشیدن مسکر

ضابطه

ضابطه مسکر بودن

مَا أَسْكِرَ جِنْسُهُ أَيْ كَانَ الْغَالِبُ فِيهِ الْإِسْكَارُ وَ إِنْ لَمْ يُسْكِرْ بَعْضَ النَّاسِ لِإِدْمَانِهِ أَوْ قَلَّةَ مَا تَنَاولَ مِنْهُ أَوْ خُرُوجِ مَزَاجِهِ عَنْ حَدِّ الْإِعْتِدَالِ يَحْرُمُ تَنَاوُلُ الْقَطْرَةِ مِنْهُ فَمَا فَوْقَهَا

هر چیزی که جنس آن مست کننده است یعنی غالباً سکرآور می باشد اگرچه بعضی از مردم را به دلیل اعتیاد آنها یا کم بودن مقداری که نوشیده اند یا طبیعی نبودن مزاج شان مست نکند، خوردن یک قطره از آن و بیشتر حرام است
وَ كَذَا يَحْرُمُ الْفَقَّاعُ وَ لَوْ مُزْجَا بِغَيْرِهِمَا وَ إِنْ اسْتَهْلَكَ بِالْمَزْجِ

و همچنین آبجو حرام است و اگر چه شراب و آبجو با چیز دیگری ممزوج گردند و در اثر ممزوج شدن از بین بروند
وَ كَذَا يَحْرُمُ الْعَصِيرُ الْعِنْبِيُّ إِذَا غَلَا بِأَنْ صَارَ أَسْفَلُهُ أَعْلَاهُ وَ اسْتَدَّ بِأَنْ أَحَدًا فِي الْقَوَامِ وَ إِنْ قَلَّ

و نیز آب انگور در صورتی که به جوش آید، یعنی زیر و رو شود و سفت گردد، یعنی شروع به قوام آمدن کند، اگر چه کمی قوام آید حرام است.
وَ يَتَحَقَّقُ ذَلِكَ بِمُسَمَى الْغِيلَانِ إِذَا كَانَ بِالنَّارِ، وَ لَمْ يَذْهَبْ ثُلَاثًا بِهِ، وَ لَا انْقَلَبَ خَلًّا

این مقدار در صورتی که غلیان با آتش باشد، با صدق عنوان جوشیدن محقق می گردد؛ و (حرمت آب انگور به وسیله جوشیدن وقتی است که) ۲
آن به واسطه جوشیدن بخار نشده، و به سرکه نیز تبدیل نگردیده باشد
فَمَتَى تَحَقَّقَ أَحَدُهُمَا حَلٌّ وَ تَبَعْتَهُ الطَّهَارَةُ أَيْضًا. أَمَّا الْأَوَّلُ فَهُوَ مَنْطُوقُ النُّصُوصِ؛ وَ أَمَّا الثَّانِي فَلِلْإِنْقِلَابِ حَقِيقَةُ أُخْرَى وَ هِيَ مَطْهَرَةٌ

بنابراین هرگاه یکی از این دو ویژگی (یعنی بخار شدن ۲ آن و تبدیل شدن به سرکه)، تحقق پیدا کند، آب انگور حلال بوده، و به دنبال آن طهارت نیز مترتب می گردد؛ اما حکم به حرمت و طهارت به واسطه مورد اول (یعنی تبخیر ۲ آن) از منطوق روایات به دست می آید، و به واسطه مورد دوم (یعنی تبدیل شدن به سرکه)، به خاطر آن است که به ماهیت و حقیقت دیگری (یعنی سرکه) تبدیل شده است که خود انقلاب به حقیقت از جمله مطهرات محسوب می شود.

حَدُّهُ

حد نوشیدن مسکر

وَ يَجِبُ الْحَدُّ ثَمَانُونَ جَلْدَةً بِنَتَاوُلِهِ مَعَ بُلُوغِ الْمَتَنَاوُلِ وَ اخْتِيَارِهِ وَ عِلْمِهِ وَ إِنْ كَانَ كَافِرًا إِذَا تَطَاهَرَ بِهِ

با خوردن مسکر، هشتاد تازیانه واجب می شود، به شرط آن که کسی که مسکر نوشیده است بالغ، عاقل و مختار بوده و از حرمت آن آگاه باشد،

اگر چه کافر باشد ولی آشکارا مسکر بنوشد

أَمَّا لَوْ اسْتَتَرَ أَوْ كَانَ صَبِيًّا أَوْ مَجْنُونًا أَوْ مَكْرَهَا أَوْ مُضْطَرًّا أَوْ جَاهِلًا بِجِنْسِهِ أَوْ تَحْرِيمِهِ فَلَا حَدَّ

اما اگر پنهانی بنوشد یا کسی که مسکر نوشیده کودک، یا دیوانه یا مکره یا مضطر و یا به مسکر بودن مایع یا حرمت آن جاهل باشد، حد نمی خورد
وَ يَضْرِبُ الشَّارِبِ عَارِيًّا مَسْثُورَ الْعَوْرَةِ عَلَى ظَهْرِهِ وَ كِتْفَيْهِ وَ سَائِرِ جَسَدِهِ وَ يُتَّقَى وَجْهَهُ وَ فَرْجُهُ وَ مَقَاتِلُهُ. وَيُفَرَّقُ الضَّرْبُ عَلَى جَسَدِهِ غَيْرَ مَا ذَكَرَ

مرد شراب خوار را درحالی که عریان است و فقط عورت او پوشیده می باشد بر پشت و کتف هایش و سایر اندام هایش تازیانه می زند؛ ولی از تازیانه زدن به صورت، عورت و نقاط کشنده بدن محکوم باید پرهیز شود و باید تازیانه را بر همه اندام او به جز مواردی که ذکر شد پخش نمود.

وَ لَوْ تَكَرَّرَ الْحَدُّ قَتْلٌ فِي الرَّابِعَةِ

اگر حد شرب خمر تکرار شود، در نوبت چهارم کشته خواهد شد

و لو شَرِبَ مَرَاراً و لَمْ يُحَدِّ فَوَاحِدٌ كَغَيْرِهِ مِمَّا يُوجِبُ الْحَدَّ

هرگاه شخصی چند بار مسکر بنوشد ولی حد نخورده باشد، تنها یک حد بر او جاری می‌شود
و يُقْتَلُ مُسْتَحِلُّ الْخَمْرِ إِذَا كَانَ عَنْ فِطْرَةٍ و لَا يُسْتَنْابُ لِأَنَّهُ مُرْتَدٌّ مِنْ حَيْثُ أَنْكَارَهُ مَا عَلِمَ مِنْ دِينِ الْإِسْلَامِ ضَرُورَةً و قِيلَ
يُسْتَنْابُ

کسی که شراب را حلال می‌داند، اگر مرتد فطری باشد به قتل می‌رسد و توبه داده نمی‌شود؛ زیرا وی به دلیل انکار یکی از ضروریات دین اسلام
مرتد شناخته می‌شود؛ ولی از برخی از فقها گفته‌اند: (او را نمی‌کشند بلکه) از او می‌خواهند که توبه نماید
و كَذَا يُسْتَنْابُ الرَّجُلُ لَوْ اسْتَحَلَّ بَيْعَهَا فَإِنْ امْتَنَعَ مِنَ التَّوْبِ قُتِلَ

همچنین کسی که معتقد باشد فروختن مسکرات حلال است توبه داده می‌شود، پس اگر از توبه خودداری کند، کشته می‌شود
و لو بَاعَهَا غَيْرَ مُسْتَحِلِّ عَزَّرَ و لَا يُقْتَلُ مُسْتَحِلُّ غَيْرِ الْخَمْرِ مِنَ الْمَسْكِرَاتِ لِلْخِلَافِ فِيهِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ
اما اگر فروشنده معتقد به حرمت آن نباشد تعزیر می‌گردد و کسی که سایر مسکرات را حلال می‌داند به قتل نمی‌رسد؛ زیرا میان مسلمانان در حرمت
غیرخمر اختلاف است
و لو تَابَ الشَّارِبُ قَبْلَ قِيَامِ الْبَيِّنَةِ عَلَيْهِ سَقَطَ الْحَدُّ عَنْهُ و لَا يَسْقُطُ بَعْدَهَا، لأَصَالَةِ الْبَقَاءِ

اگر شراب‌خوار قبل از اقامه شهادت علیه او توبه نماید، حد از او ساقط می‌شود؛ ولی بعد از اقامه شهادت ساقط نمی‌گردد، زیرا اصل استصحاب
مقتضی بقای حد است
و لو تَابَ بَعْدَ إِقْرَارِهِ بِالشُّرْبِ يَتَخَيَّرُ الْإِمَامُ بَيْنَ إِقَامَتِهِ عَلَيْهِ و الْعَفْوِ

و اگر بعد از اقرار به خوردن شراب کند، امام میان اقامه حد بر او و عفو وی مخیر است
و يَنْبَغُ هَذَا الْفِعْلُ بِشَهَادَةِ عَدْلَيْنِ، أَوْ الْإِقْرَارِ مَرَّتَيْنِ مَعَ بُلُوغِ الْمُقَرَّرِ و عَقْلِهِ و اخْتِيَارِهِ

شرب خمر با شهادت دو مرد عادل یا دو بار اقرار ثابت می‌شود، به شرط آن که اقرارکننده بالغ، عاقل و مختار باشد
و لو شَهِدَ أَحَدُهُمَا بِالشُّرْبِ وَالْآخَرُ بِالْقِيءِ قِيلَ؛ يُحَدُّ

و اگر یکی از دو شاهد، به شرب خمر و شاهد دیگر به قی کردن شراب شهادت دهد، گفته شده است که حد می‌خورد.
و لو أُدْعِيَ الْإِكْرَاءُ قَبْلَ إِذَا لَمْ يَكْذِبْهُ الشَّاهِدُ

و اگر کسی که شراب خورده ادعای اقرار نماید به شرط اینکه شاهد او را تکذیب نکند، از وی پذیرفته می‌شود.
و يُحَدُّ مُعْتَقِدٌ حَلَّ النَّبِيذِ الْمُتَّحَدِّ مِنَ النَّمْرِ إِذَا شَرِبَهُ و لَا يُحَدُّ الْجَاهِلُ بِجِنْسِ الْمَشْرُوبِ أَوْ بِتَحْرِيمِهِ لِقُرْبِ إِسْلَامِهِ و الضَّابِطُ
إمكانه في حقه

کسی که معتقد است شراب خرما حلال است و آن را خورده باشد حد می‌خورد و کسی که از مشروب بودن مایعی آگاه نیست، یا به دلیل تازه مسلمان
شدن نمی‌داند شراب حرام است، حد زده نمی‌شود و ملاک این است که احتمال جهل در حق او داده وجود داشته باشد
و لا مَنْ اضْطَرَّ الْعَطَشُ أَوْ اضْطُرَّ إِلَى إِسَاعَةِ الْخَمْرِ بِحَيْثُ خَافَ التَّلَفَ بَدُونَهُ

و نیز کسی که به دلیل تشنگی به نوشیدن خمر مضطر شده است یا به خاطر گیر کردن لقمه در گلویش؛ به خوردن شراب مجبور شده باشد، به
گونه‌ای که بدون خوردن شراب، ترس از بین رفتن خود را داشته باشد نباید حد بخورد.
و مَنْ اسْتَحَلَّ شَيْئاً مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ الْمُجْمَعِ عَلَيْهَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ بِحَيْثُ عَلِمَ تَحْرِيمَهَا مِنَ الدِّينِ ضَرُورَةً كَالْمِينَةِ و الدَّمِ و الرَّبَا و
لَحْمِ الْخِنْزِيرِ و نِكَاحِ الْمُحَارَمِ و إِبَاحَةِ الْخَامِسَةِ و الْمَعْتَدَةِ و الْمَطْلَقَةِ ثَلَاثًا قُتِلَ إِنْ وُلِدَ عَلَى الْفِطْرَةِ، لِأَنَّهُ مُرْتَدٌّ

هر کس یکی از محرماتی را که مسلمانان بر آن اجماع دارند به گونه‌ای که حرمت آن از ضروریات دین محسوب می‌شود؛ مانند مردار، خون، ربا،
و گوشت خوک، و نکاح با محارم و مباح دانستن ازدواج با زن پنجم و مباح دانستن ازدواج با زنی که در عده است و مباح دانستن ازدواج با زنی که

طلاق داده شده است (و محلّل نگرفته است) حکم آن این است که اگر یکی از والدین او هنگام انعقاد نطفه‌اش مسلمان باشند، کشته می‌شود زیرا مرتدّ است
وإن كان ملّياً استنّيب؛ فإن تاب، و إلا قُتل

ولی اگر مرتدّ ملی باشد توبه داده می‌شود، اگر توبه کرد قتل از او برداشته می‌شود، و در غیر این صورت کشته خواهد شد
و مَنْ ارتكبها غَيْرَ مُسْتَحِلٍّ لَهَا عَزَرَ إِنْ لَمْ يَجِبِ الْحَدُّ كَالزَّنا وَ الْخمر، و إلا دخل التعزيرُ فيه

اگر کسی محرمات مذکور را مرتکب شده ولی آنها را حلال نداند، لازم است تعزیر شود، به شرطی که آن حرام، حدّ را در پس نداشته باشد نظیر زنا و شرب خمر؛ و در غیر این صورت اگر موجب حد باشد، تعزیر در حدّ داخل می‌کند.
و لو أنفَذَ الحاكمُ إِلَى حَامِلٍ لِإِقَامَةِ حَدٍّ فَأَجْهَضَتْ أَيْ أَسْقَطَتْ حَمْلَهَا خَوْفاً فِدِيَتُهُ أَيْ دِيَةُ الْجَنِينِ فِي بَيْتِ الْمَالِ، لِأَنَّهُ مِنْ خَطَا الْحَاكِمِ فِي الْأَحْكَامِ وَ هُوَ مُحَلُّهُ

هرگاه حاکم شرع برای اجرای حدّ به دنبال زن حامله ای بفرستد و زن به دلیل ترس، جنین خود را سقط کند، دیه جنین از بیت المال پرداخت می‌شود؛ زیرا این عمل از مصادیق خطای حکام در احکام است که محل جبران آن از بیت المال است.
و مَنْ قَتَلَهُ الْحَدُّ، أَوْ التَّعْزِيرُ فَهَدَرٌ، سِوَاءَ كَانِ لِلَّهِ أَمْ لِأَدَمِيٍّ، لِأَنَّهُ فَعَلٌ سَائِغٌ فَلَا يَتَعَقَّبُهُ الضَّمَانُ، وَ لِحَسَنَةِ الْحَلْبِيِّ عَنِ الصَّادِقِ (ع): «أَيُّمَا رَجُلٍ قَتَلَهُ الْحَدُّ أَوْ الْقَصَاصُ فَلَا دِيَّةَ لَهُ» وَ قِيلَ: يُضْمَنُ فِي بَيْتِ الْمَالِ

کسی که به واسطه اجرای حدّ یا تعزیر شدن کشته شود خونس هدر است؛ فرقی نمی‌کند که حدّ یا تعزیر، به خاطر حق الله بوده و یا به خاطر حق الناس بوده باشد؛ زیرا حدّ و تعزیر، عمل جایزی است که نباید به دنبال آن ضمانی در کار باشد؛ و به دلیل رواست حسنه حلبی از امام صادق (ع) که فرمودند: «هر شخصی که به واسطه حدّ یا قصاص کشته شود دیه‌ای برای او نمی‌باشد»؛ و نیز برخی از فقها گفته‌اند: دیه کسی که به واسطه اجرای حدّ یا تعزیر کشته شود باید از بیت المال پرداخت شود
و لو بان فُسُوقُ الشَّهْوَ بِفَعْلٍ يُوْجِبُ الْقَتْلَ بَعْدَ الْقَتْلِ فِي بَيْتِ الْمَالِ دِيَةُ الْمَقْتُولِ، لِأَنَّهُ مِنْ خَطَا الْكَمِّ وَ لَا ضَمَانَ عَلَى الْحَاكِمِ وَ لَا عَلَى عَاقِلَتِهِ

هرگاه پس از قتل، فسق شهودی که به عمل قتلی شهادت داده‌اند آشکار شود، دیه مقتول از بیت المال داده می‌شود؛ زیرا (قتل مشهود علیه) از مصادیق خطای حاکم شرع است؛ و شخص حاکم شرع و عاقله ضامن نمی‌باشند

شرح اصطلاحات مبحث شرب خمر:

- ✓ **شُرْبُ خَمَرٍ:** خمر به معنای شراب انگور و شرب خمر به معنای نوشیدن شراب است. در یک معنا، خمر به معنای هر مایع مست‌کننده و مطلق مُسْكِرَات است که در این صورت، شُرْبُ خمر به معنای نوشیدن هر مایع مست‌کننده می‌باشد.
- ✓ **شُرْبُ مُسْكِرٍ:** به نوشیدن مُسْكِر، یعنی هر چیزی که سُکْرآور (مست‌کننده) باشد گفته می‌شود.
- ✓ **فُقَّاع:** به شرابی گفته می‌شود که از جو گرفته شده باشد (آب جو)
- ✓ **عَصِيرُ عَنَبِيٍّ:** به آب انگور گفته می‌شود که تحت شرایطی نوشیدن آن حرام است.
- ✓ **نَبِيذ:** به شرابی گفته می‌شود که از خرما گرفته شده باشد. (عصاره خرما)
- ✓ **خمر:** برخی آن را به معنای شرابی می‌دانند که از انگور گرفته می‌شود، اما برخی نیز ادعا کرده‌اند که خمر اختصاص به مایع خاص همچون عصاره انگور ندارد، بلکه به هر مُسْكِری که از هر ماده‌ای گرفته شده باشد، اطلاق می‌گردد.
- ✓ **میتة:** هر حیوانی که که ذبح یا مردن آن به حالت غیر شرعی یعنی به غیر تذکيه مستند باشد به آن میتة یا مردار گفته می‌شود.

نکات مهم مبحث شرب خمر:

- ✓ فُقَّاع حرام است، اگر چه با چیز دیگری ممزوج شده باشد و از بین برود.
- ✓ آب انگور در صورتی که بجوشد و سفت شود حرام است.
- ✓ کسی که نوشیدن خمر را حلال بداند، در صورتی که مرتدّ فطری باشد کشته می‌شود.

- ✓ کسی که سایر مُسکِرَات غیر از خمر را حلال بشمارد کشته نمی‌شود.
- ✓ کسی که به حلال بودن نبیذ معتقد باشد، در صورت نوشیدن آن حد می‌خورد.
- ✓ هر کسی که یکی از محرمات مورد اجماع را حلال بشمرد مرتد بوده و اگر مرتد فطری باشد کشته می‌شود.

السَّرَقَةُ

سرقت

يَتَعَلَّقُ الْحَكْمُ وَ هُوَ الْقَطْعُ بِسَرِقَةِ الْبَالِغِ الْعَاقِلِ الْمُخْتَارِ مِنَ الْحِرْزِ بَعْدَ هَتَكِهِ بِلَا شُبْهَةٍ مُوَهِّمَةٍ لِلْمَلِكِ رُبْعَ دِينَارٍ أَوْ قِيَمَتَهُ سِرًّا مِنْ غَيْرِ شُعُورِ الْمَالِكِ بِهِ مَعَ كَوْنِ الْمَالِ الْمَسْرُوقِ مِنْ غَيْرِ مَالٍ وَلَدِهِ وَ كَوْنِهِ غَيْرِ مَأْكُولٍ فِي عَامِ سَنَتٍ

حکم سرقت که قطع است، در مورد سرقت فرد بالغ و عاقل و مختار می باشد که پس از گشودن حرز، از همان جا دزدی کرده است بدون آنکه شبهه ملکیت وجود داشته باشد، به شرط آن که حداقل چهار دینار بوده، یا معادل آن ارزش داشته باشد و پنهانی صورت پذیرد بدون آن که مالک، متوجه آن گردد و نیز مال دزدیده شده متعلق به فرزند سارق نباشد و جزء خوردنی‌ها در سال قحطی نباشد.

فَلَا قَطْعَ عَلَى الصَّبِيِّ وَالْمَجْنُونِ بَلْ التَّأْدِيبُ خَاصَّةٌ وَ إِنْ تَكَرَّرَتْ مِنْهَا السَّرَقَةُ؛ لِاشْتِرَاطِ الْحَدِّ بِالتَّكْلِيفِ

حدّ قطع بر کودک و دیوانه جاری نمی‌شود و تنها تأدیب می‌شوند، اگرچه آنها چند بار سرقت کنند؛ زیرا اجرای حدّ قطع، مشروط به تکلیف است و لَا قَطْعَ عَلَى مَنْ سَرَقَ مِنْ غَيْرِ حِرْزٍ كَالصَّحْرَاءِ وَ الطَّرِيقِ وَ الْمَسَاجِدِ وَ لَا مِنْ حِرْزٍ بَعْدَ أَنْ هَتَكَ غَيْرِهِ

حد قطع بر کسی که از غیر حرز مانند صحرا و راه عبور و مساجد، سرقت نماید و یا کسی غیر از سارق، حرز را هتک کند و پس از آن سارق، مال را از آن حرز هتک شده بر باید دست سارق قطع نمی‌شود.

وَ لَوْ تَشَارَكَ فِي الْهَتَكِ فَأُخْرِجَ أَحَدُهُمَا الْمَالُ قُطِعَ الْمُخْرِجُ خَاصَّةً لِصِدْقِ هَتَكِ الْحِرْزِ وَ سَرِقَتِهِ مِنْهُ، دُونَ مَنْ شَارَكَ فِي الْهَتَكِ، كَمَا لَوْ انْفَرَدَ بِهِ. وَ لَوْ أُخْرِجَ مَعًا قُطِعَا إِذَا بَلَغَ نَصِيبُ كُلِّ وَاحِدٍ نِصَابًا

همچنین اگر دو نفر با مشارکت یکدیگر حرزی را بگشایند ولی تنها یکی از آن دو نفر مال را از حرز خارج کند، حدّ قطع تنها برخارج کننده جاری می‌گردد، زیرا هتک حرز و سرقت از آن، تنها بر عمل وی تطبیق می‌کند، نه کسی که با او در گشودن حرز مشارکت داشته است، همان طور که خود او به تنهایی حرز را می‌گشود چنین بود؛ و اگر هر دو نفر با هم مال را خارج نمایند، دست هر دو قطع می‌شود، به شرط آن که سهم (سرقت شده) توسط هر یک به حدّ نصاب برسد

وَ لَا مَعَ تَوْهُمِ الْمَلِكِ أَوْ الْحِلِّ كَمَا لَوْ تَوَهُمُهُ مَالِهِ فَظَهَرَ غَيْرِهِ

با وجود توهم مالکیت یا حلیت مال مسروقه، دست سارق قطع نمی‌شود؛ مانند این که سارق گمان کند که آن مال، ملک او است و سپس معلوم شود که متعلق به دیگری می‌باشد

وَ لَوْ سَرَقَ مِنَ الْمَالِ الْمَشْتَرَكِ مَا يَظُنُّهُ قَدَرِ نَصِيبِهِ وَ جَوَّازِ مُبَاشَرَتِهِ الْقِسْمَةَ بِنَفْسِهِ فَرَادَ نِصَابًا فَلَا قَطْعَ

هرگاه از مال مشترک به مقداری که می‌پندارد به اندازه سهمش است سرقت کند و گمانش این باشد که خود وی به تنهایی می‌تواند تقسیم نماید و به مقدار نصاب، بیشتر از سهم خودش برداشته باشد، دست او قطع نمی‌شود

وَ لَا فِيمَا نَقَصَ عَنْ رُبْعِ دِينَارٍ ذَهَبًا خَالِصًا مَسْكُوكًا بِسَكَةِ الْمُعَامَلَةِ عَيْنًا أَوْ قِيَمَةً عَلَى الْأَصَحِّ فَلَوْ بَلَغَ الْعَيْنُ رُبْعَ دِينَارٍ وَ زَنًّا غَيْرَ مَضْرُوبٍ وَ لَمْ تَبْلُغْ قِيَمَتُهُ قِيَمَةَ الْمَضْرُوبِ فَلَا قَطْعَ

سرقت مالی که کمتر از ¼ دینار طلای خالص مسکوک به سکه رایج است حد قطع ندارد و بنا بر نظر صحیح‌تر تفاوتی نمی‌کند که عین ¼ دینار باشد یا هم قیمت آن؛ بنابراین اگر وزن طلای غیر مضروب به ¼ دینار برسد، ولی قیمت آن مساوی ¼ قیمت سکه مضروب نباشد، حدّ قطع جاری

نمی‌گردد

وَ يُعْتَبَرُ اتِّحَادُ الْحِرْزِ فَلَوْ أُخْرِجَ النَّصَابُ مِنَ حَرَزِينَ لَمْ يُقَطَّعْ إِلَّا أَنْ يَشْمَلَهُمَا ثَالِثٌ، فَيَكُونَانِ فِي حَكْمِ الْوَاحِدِ

یکی بودن حرز نیز شرط است؛ بنابراین اگر به مقدار نصاب از دو حرز بردارد، دست سارق قطع نمی‌شود، مگر آن‌که دو حرز داخل حرز سومی باشند که در این صورت، هر دو در حکم یک حرز می‌باشند.

و لَا فِي الْهَاتِكِ لِلْحَرَزِ قَهْرًا لِأَنَّهُ لَا يُعَدُّ سَارِقًا بَلْ غَاصِبًا أَوْ مُسْتَلْبًا

کسی که حرزی را آشکارا و به زور می‌گشاید، دستش قطع نمی‌شود؛ زیرا چنین شخصی سارق به شمار نمی‌آید؛ بلکه غاصب یا سلب‌کننده مال دیگران محسوب می‌شود

و كَذَا الْمُسْتَأْمِنُ بِالْإِيْدَاعِ وَالْإِعَارَةِ وَالضَّيْفَةِ وَغَيْرِهَا لَوْ خَانَ لَمْ يُقَطَّعْ لِعَدَمِ تَحَقُّقِ الْهَتِكِ

و نیز اگر کسی که با ودیعه سپردن یا عاریه گذاردن یا مهمان شدن و مانند آن امین شمرده شده است خیانت نماید، حدّ قطع بر او جاری نمی‌شود، زیرا هتک حرز محقق نشده است

و لَا مَنْ سَرَقَ مِنْ مَالٍ وَلَدِهِ وَ إِنْ نَزَلَ وَ بِالْعَكْسِ أَوْ سَرَقَتْ الْأُمُّ يُقَطَّعُ

پدری که مال فرزندش را سرقت کند هرز چند فرزند پایین روند (نوه ...) دستش قطع نمی‌شود؛ اما اگر برعکس باشد (یعنی فرزند مال پدر را سرقت کند)، و یا مادر مال فرزندش را سرقت نماید حدّ قطع جاری می‌گردد

و كَذَا لَا يُقَطَّعُ مَنْ سَرَقَ الْمَأْكُولَ الْمَذْكُورَ فِي عَامِ الْمَجَاعَةِ وَ إِنْ اسْتَوْفِيَ الشَّرَائِطُ

همچنین کسی که در سال قحطی، مال خوردنی را سرقت کند همین حکم را دارد و دستش قطع نمی‌شود، اگرچه تمام شرایط اجرای حدّ را داشته باشد.

مسائل

چند مسأله

۱. لا فرق بين إخراج السارق المتاع بنفسه أو بسببه مثل أن يشده بحبل ثم يجز به من خارج الحرز أو يضعه على دابة في الحرز و يخرجها به أو يأمر غير ممیز من صبي أو مجنون بإخراجه فإن القطع يتوجه على الأمر، لا على الصبي و المجنون، لضعف المباشر في جنب السبب، لأتهما كالألة له

۱ - تفاوتی نمی‌کند که سارق، خودش کالا را خارج کند یا سبب إخراج آن گردد، مانند این که مال را به ریسمانی ببندد و سپس از بیرون حرز آن را بکشد، یا آن را درون حرز بر پشت چهارپایی قرار دهد و حیوان را به همراه مال خارج نماید، یا به کودک یا دیوانه غیر ممیزی دستور دهد آن را بیرون بیاورند؛ زیرا در این صورت دست دستوردهنده قطع می‌شود؛ نه صغیر و مجنون؛ زیرا از آنجا که کودک و دیوانه در حکم ابزاری برای خارج کردن کالا محسوب می‌شوند مباشر (یعنی ودک و مجنون) در کنار سبب (یعنی آمر)، ضعیف و ناچیز است

۲. يُقَطَّعُ الضَّيْفُ وَ الْأَجِيرُ إِذَا سَرَقَا مَالَ الْمُضَيَّفِ وَ الْمُسْتَأْجِرِ مَعَ الْإِحْرَازِ مِنْ دُونِهِ أَيْ دُونَ كُلِّ مِنْهُمَا عَلَى الْأَشْهُرِ

۲ - مطابق نظر أشهر حدّ قطع بر میهمان و اجیری که مال میزبان و مستأجر را سرقت می‌کند جاری می‌شود، به شرط آن‌که مال مزبور به خاطر آن دو در حرز نگهداری شده باشد.

لو أضاف الضيف ضيفاً بغير إذن صاحب المنزل فسرق الثاني قطع لأنه بمنزلة الخارج

اگر میهمان، شخص دیگری را بدون اذن صاحب‌خانه میهمان نماید و میهمان دوم سرقت کند دست او قطع می‌شود؛ زیرا وی شخصی است

که در خارج منزل نسبت به او حرز محسوب می‌شود

و كَذَا يُقَطَّعُ الزَّوْجَانِ أَيْ كُلُّ مِنْهُمَا بِسَرِقَةِ مَالِ الْآخَرِ مَعَ الْإِحْرَازِ عَنْهُ وَ إِلَّا فَلَا

و نیز دست زن و شوهری که مال یکدیگر را سرقت می‌کنند به شرط آن‌که مال سرقت شده، نسبت به طرف مقابل در حرز قرار گرفته باشد قطع می‌شود؛ اما اگر در حرز نباشد حدّ قطع جاری نمی‌شود

لَوْ أَدْعَى السَّارِقُ الْهَبَةَ أَوْ الْإِذْنَ لَهُ مِنَ الْمَالِكِ فِي الْأَخْذِ أَوْ الْمَلِكِ حَلَفَ الْمَالِكِ وَ لَا قَطَّعَ

هرگاه سارق ادعا کند که مال به او هبه شده است، یا از طرف مالک در گرفتن مال اذن داشته است، یا ادعای مالکیت نماید، مالک قسم می‌خورد و حد قطع جاری نمی‌شود

۳. الْحِرْزُ لَا تَحْدِيدَ لَهُ شَرْعًا فَيَرْجِعُ فِيهِ إِلَى الْعُرْفِ وَ ضَابِطُهُ مَا كَانَ مَمْنُوعًا بِعَلَقٍ أَوْ قُفْلٍ أَوْ دَفْنٍ فِي الْعُمَرَانِ أَوْ كَانَ مُرَاعَى بِالنَّظَرِ عَلَى الْقَوْلِ

۳ - حرز از سوی شارع تعریف نشده است و برای تشخیص آن به عرف مراجعه می‌شود و به طور کلی، حرز چیزی است که با بستن یا قفل کردن یا دفن شدن در مکانی آباد از تصرف دیگران محفوظ است یا بنا بر قولی چیزی است که با دیدن مراقبت می‌شود وَ الْجَبِيبُ وَ الْكُمُ الْبَاطِنَانِ حِرْزٌ، لَا الظَّاهِرَانِ

همچنین جیب و آستینی که درون لباس قرار دارند حرز می‌باشند؛ اما اگر روی لباس باشند حرز نیستند
۴. لَا قَطْعَ فِي سَرِقَةِ الثَّمَرِ عَلَى شَجَرَةٍ وَ إِنْ كَانَ مُحَرَّزًا بِحَائِطٍ وَ غَلَقٍ

۴ - سرقت میوه از روی درخت حد قطع ندارد، اگر چه به وسیله دیوار یا قفل کردن درب در حرز باشد وَ قَالَ الْعَلَامَةُ إِنْ كَانَتِ الشَّجَرَةُ دَاخِلَ حِرْزٍ فَهَتَكَه وَ سَرَقَ الثَّمَرَةَ قُطِعَ لِغُيُومِ الْأَدِلَّةِ الدَّالَّةِ عَلَى قَطْعِ مَنْ سَرَقَ مِنْ حِرْزٍ بِنَاءً عَلَى الْغَالِبِ مِنْ كَوْنِ الْأَشْجَارِ فِي غَيْرِ حِرْزٍ كَالْبَسَاتِينِ وَ الصَّحَارِيِّ وَ هَذَا حَسَنٌ

اما علامه حلی فرموده است که اگر درخت درون حرز باشد و سارق آن را هتک کند و میوه را سرقت نماید دستش قطع می‌شود؛ زیرا ادله‌ای که بر قطع دست هر کسی که از حرز دزدی می‌کند دلالت می‌نماید عام است؛ غالباً درختان در حرز قرار ندارند، مثل درختان بستان‌ها و صحراها و این نظر نیکو است.

۵. لَا يُقَطَّعُ سَارِقُ الْخُرِّ وَ إِنْ كَانَ صَغِيرًا لِأَنَّهُ لَا يُعَدُّ مَالًا

۵ - کسی که انسان آزادی را سرقت کند، اگرچه آن انسان صغیر باشد، دستش قطع نمی‌شود؛ زیرا انسان آزاد مال محسوب نمی‌شود فَإِنْ بَاعَهُ قِيلَ قُطِعَ كَمَا يُقَطَّعُ السَّارِقُ لَكِنْ لَا مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ سَارِقٌ، بَلْ لِفَسَادِهِ فِي الْأَرْضِ، وَ جَزَاءُ الْمُفْسِدِ الْقَطْعُ لَا حَدًّا بِسَبَبِ السَّرِقَةِ

اما اگر او را بفروشد، گفته شده است که دستش مانند سارق قطع می‌شود؛ اما نه از جهت آنکه چنین کسی سارق است؛ بلکه به دلیل مفسد فی الارض بودن و کیفر مفسد فی الارض، قطع دست می‌باشد، و قطع دست او به جهت حدی نیست که در اثر سرقت کردن اجرا می‌شود
۶. تَنْبُتُ السَّرِقَةُ بِشَهَادَةِ عَدْلَيْنِ أَوْ الْإِقْرَارِ مَرَّتَيْنِ مَعَ كَمَالِ الْمُقَرَّرِ بِالْبُلُوغِ وَ الْعَقْلِ وَ رَفْعِ الْحَجَرِ بِالسَّقْفِ بِالنَّسْبَةِ إِلَى ثُبُوتِ الْمَالِ وَ الْفَلَسِ بِالنَّسْبَةِ إِلَى تَنْجِيزِهِ وَ اخْتِيَارِهِ

۶ - سرقت با شهادت دو مرد عادل و نیز با دو بار اقرار ثابت می‌شود به شرط این که مقرّر (کمال) اهلیت ناشی از بلوغ، عقل و سفيه نبودن نسبت به جنبه مالی سرقت و مفلس نبودن نسبت به تنجیز اقرار را داشته و نیز مختار باشد.

۷. لَوْ رَدَّ الْمُكْرَهُ عَلَى الْإِقْرَارِ السَّرِقَةَ بِعَيْنِهَا لَمْ يُقَطَّعْ عَلَى الْأَقْوَى، لِأَنَّ وَجُودَ الْعَيْنِ فِي يَدِهِ لَا يَدُلُّ عَلَى السَّرِقَةِ؛ وَ الْإِقْرَارِ وَقَعَ كَرَهَا فَلَا يُعْتَدُّ بِهِ

۷ - هرگاه کسی که از روی اکراه اقرار به سرقت نموده است، مال سرقت شده را برگرداند، بنا بر قول قوی‌تر دستش قطع نمی‌شود، زیرا وجود مال در دست او دلالت بر ارتکاب سرقت توسط وی ندارد، و اقرار نیز از روی اکراه واقع شده است و به آن توجه نمی‌شود وَ لَوْ رَجَعَ عَنِ الْإِقْرَارِ بِالسَّرِقَةِ اخْتِيَارًا بَعْدَ الْإِقْرَارِ مَرَّتَيْنِ لَمْ يَسْقُطِ الْحَدُّ لثُبُوتِهِ بِالْإِقْرَارِ السَّابِقِ، فَلَا يَقْدَحُ فِيهِ الْإِنْكَارُ كغیره من الحدود

و اگر بعد از دو بار اقرار کردن از روی اختیار، از اقرار خود رجوع کند، حد قطع ساقط نمی‌گردد؛ زیرا به واسطه اقرار قبل از رجوع حد ثابت گردیده است؛ بنابراین مانند سایر حدود انکار بعدی، ضرری به آن حد وارد نمی‌کند

۸. يَكْفِي فِي الْغُرْمِ لِلْمَالِ الْمَسْرُوقِ الْإِقْرَارُ بِهِ مَرَّةً وَاحِدَةً لِأَنَّهُ إِقْرَارٌ بِحَقِّ مَالِيٍّ فَلَا يُشْتَرَطُ فِيهِ تَعَدُّ الْإِقْرَارِ

- ۸ - یک بار اقرار به سرقت برای مدیون شدن اقرارکننده نسبت به جبران خسارت مال سرقت شده کافی است؛ زیرا اقرار به مال سرقت شده، اقرار به یک حق مالی است که تعدد اقرار در آن شرط نمی‌باشد
۹. **يَحِبُّ عَلَى السَّارِقِ إِعَادَةُ الْعَيْنِ مَعَ وُجُودِهَا وَ إِمْكَانِ إِعَادَتِهَا أَوْ رَدُّ مِثْلِهَا إِنْ كَانَتْ مِثْلِيَّةً أَوْ قِيَمَتُهَا إِنْ كَانَتْ قِيَمِيَّةً مَعَ تَلَفِهَا أَوْ تَعَذُّرِ رَدِّهَا وَ لَوْ عَابَتْ ضَمِنَ أَرْشَهَا؛ وَ لَوْ كَانَتْ ذَاتَ أَجْرَةٍ لَزِمَهُ مَعَ ذَلِكَ أَجْرُهَا**
- ۹ - واجب است سارق، عین مال مسروقه را چنانچه موجود است و بازگرداندن آن ممکن باشد، بازگرداند و در صورت تلف عین یا متعذر شدن آن، مثل آن را چنانچه مثلی است و یا قیمت آن را چنانچه قیمی استرداد نماید و اگر معیوب شود ضامن آرش آن است و چنانچه آن عین اجرتی داشته باشد، علاوه بر بازگرداندن مال و آرش، باید اجرت آن را نیز بدهد
- وَ لَا يُغْنِي الْقَطْعُ عَنْ إِعَادَتِهَا، لِأَنَّهُمَا حُكْمَانِ مُتَغَايِرَانِ، الْأَعَادَةُ لِأَخْذِ مَالِ الْغَيْرِ عَدْوَانًا، وَ الْقَطْعُ حَدٌّ عَقُوبَةٌ عَلَى الذَّنْبِ وَ قَطْعُ، دَسْتُ سَارِقٍ، كِفَايَةُ أَزْوَاجِ عَيْنِ مَالِ سَارِقٍ شَدِيدَةٍ نَمِي كُنْد، زِيْرَا حَدُّ وَ رَدُّ عَيْنِ دُو حَكْمِ مُتَفَاوِتِ هَسْتَنْدِ بَاَزْگَرْدَانْدَنِ مَالِ بَه خَاْطِرِ**
- أَنَّ اسْتِثْنَاءَ سَارِقٍ، مَالِ دِيْگَرَانِ رَا اَز رُوِي ظَلَمِ گِرْفْتِه اسْتِ وَ قَطْعِ دَسْتِ حَدِّي اسْتِ كِه اَز بَابِ كَيْفَرِ بَر گَنَاهِ مِي بَاشَد.**
۱۰. **لَا قَطْعَ عَلَى السَّارِقِ إِلَّا بِمُرَافَعَةِ الْغَرِيمِ لَهُ وَ طَلَبِ ذَلِكَ مِنَ الْحَاكِمِ وَ لَوْ قَامَتْ عَلَيْهِ الْبَيِّنَةُ بِالسَّرِقَةِ أَوْ أَقَرَّ مَرَّتَيْنِ فَلَوْ تَرَكَهُ الْمَالِكُ أَوْ وَهَبَهُ الْمَالُ سَقَطَ الْقَطْعُ**
- ۱۰ - حد قطع بر سارق اجرا نمی‌گردد، مگر اینکه صاحب مال نسبت به او طرح دعوا کند و اجرای حد را از حاکم خواستار باشد اگرچه در مورد سرقت، علیه او بینه اقامه شده یا دو بار اقرار نموده باشد؛ بنابراین اگر مالک او را رها کند یا مال را به او هبه نماید، حد قطع ساقط می‌شود و ليس له العفو عن القطع بعد المرافعة و إن كان قبل حكم الحاكم و كذا لو ملك السارق المال المسروق بعد المرافعة لم يسقط القطع و يسقط بملكه له قبله
- صاحب مال نمی‌تواند بعد از طرح دعوا از اجرای حد گذشت نماید، اگرچه پیش از صدور حکم حاکم باشد و نیز اگر سارق بعد از طرح دعوا مالک مال سرقت شده گردد، حد قطع از او ساقط نمی‌شود؛ ولی اگر قبل از طرح دعوا مالک آن شود ساقط می‌گردد
۱۱. **الْوَاجِبُ فِي هَذَا الْحَدِّ أَوَّلَ مَرَّةٍ قَطْعُ الْأَصَابِعِ الْأَرْبَعِ وَ هِيَ مَا عَدَا الْإِبْهَامَ مِنَ الْيَمِينِ وَ يَتْرَكَ لَهُ الرَّاحَةُ وَ الْإِبْهَامُ؛ هَذَا إِذَا كَانَ لَهُ خَمْسُ أَصَابِعٍ؛ أَمَّا لَوْ كَانَتْ نَاقِصَةً اقْتَصَرَ عَلَى الْمَوْجُودِ مِنَ الْأَصَابِعِ وَ إِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً عَدَا الْإِبْهَامَ**
- ۱۱ - مقدار واجب در حد سرقت برای بار اول قطع چهار انگشت به جز انگشت شست دست راست است و انگشت شست و کف دست سارق قطع نمی‌شود، این حکم در صورتی که کع سارق پنج انگشت داشته باشد، اما اگر انگشتان او کمتر باشد، به بریدن انگشتان موجود او جز انگشت شست بسنده می‌شود، اگر چه یک انگشت باشد.
- وَ لَوْ سَرَقَ ثَانِيًا بَعْدَ قَطْعِ يَدِهِ قُطِعَتْ رِجْلُهُ الْيَسْرَى مِنْ مَفْصِلِ الْقَدَمِ وَ تَرَكَ الْعَقَبُ وَ فِي السَّرِقَةِ الثَّلَاثَةِ يُحْبَسُ أَبَدًا إِلَى أَنْ يَمُوتَ وَ لَا يُقَطَّعُ مِنْ بَاقِي أَعْضَائِهِ، وَ فِي الرَّابِعَةِ بِأَنْ سَرَقَ مِنَ الْحَبْسِ أَوْ مِنْ خَارِجِهِ لَوْ اتَّفَقَ خُرُوجُهُ لِحَاجَةٍ أَوْ هَرَبَ بِهِ يُقْتَلُ**
- اگر سارق پس از بریدن دست راستش بار دوم سرقت کند، پای چپ وی از مفصل قطع می‌شود و پاشنه پا باقی می‌ماند و مرتبه سوم، حبس ابد می‌شود تا بمیرد و از سایر اعضای بدن وی چیزی قطع نمی‌شود؛ در نوبت چهارم اگر در زندان دزدی کند یا در صورتی که برای رفع نیازی از زندان بیرون رفته یا گریخته است، دزدی کند، کشته می‌شود.
- وَ لَوْ ذَهَبَتْ يَمِينُهُ بَعْدَ السَّرِقَةِ لَمْ يُقَطَّعِ الْيَسَارُ**
- هرگاه سارق بعد از انجام سرقت (به واسطه امر دیگری)، دست راست خود را از دست بدهد، دست چپش قطع نمی‌شود
۱۲. **لَوْ تَكَرَّرَتِ السَّرِقَةُ فَالْقَطْعُ وَاحِدٌ، لِأَنَّهُ حَدٌّ، فَتَتَدَاخَلُ أَسْبَابُهُ لَوْ اجْتَمَعَتْ كَالزَّانَا وَ شَرَبِ الْخَمْرِ**
- ۱۲ - اگر سرقت تکرار شود، یک حد جاری می‌شود؛ زیرا قطع دست از مصادیق حد است و اسباب حدو اگر اجتماع کنند در حکم یک سبب خواهند بود، مانند زنا و شرب خمر

و لو شَهِدَا عَلَيْهِ بِسَرِقَةٍ ثُمَّ شَهِدَا عَلَيْهِ بِأَخْرِي قَبْلَ الْقَطْعِ فَلَا أَقْرَبُ عَدَمُ تَعَدُّ الْقَطْعِ كَالسَّابِقِ

و چنانچه دو شاهد علیه کسی به انجام سرقت شهادت دهند و سپس پیش از اجرای حد قطع، به سرقت دیگری توسط وی شهادت دهند، نظر درست‌تر این است که مانند فرض قبل حد قطع تکرار نمی‌شود

شرح اصطلاحات مبحث سرقت:

- ✓ **سرقت:** به ربودن مال غیر به صورت پنهانی و مخفیانه و با ناحق و نامشروع گفته می‌شود که با إحراز شرایطی موجب قطع دست سارق می‌شود.
- ✓ **حرز:** به جایی یا چیزی گفته می‌شود که مال را برای محافظت و نگهداری در آن می‌گذارند، البته تعاریف دیگری نیز از حرز به عمل آمده است.
- ✓ **هاتک:** به کسی گفته می‌شود که حرز یعنی محل نگهداری مال را از بین برده باشد.
- ✓ **هتک حرز:** به معنای آن است که سارق، حرز یعنی محل نگهداری مال را به وسیله شکستن، باز کردن، سوراخ کردن و امثال آن از بین برده باشد.
- ✓ **نصاب (باب سرقت):** مقدار مال مسروقه به اندازه یک چهارم دینار یعنی طلای خالص مسکوک برسد که یکی از شرایط سرقت حدی رسیدن مال، عین آن و یا قیمت آن به نصاب است.

نکات مهم مبحث سرقت:

- ✓ هرگاه پسر بچه یا دیوانه مرتکب سرقت شود فقط تأدیب می‌شود اگر چه سرقت را تکرار کند.
- ✓ هرگاه دو نفر در هتک حرز با هم مشارکت کنند فقط دست کسی که مال را خارج کرده است قطع می‌شود.
- ✓ دست مستأمن در صورت خیانت کردن قطع نمی‌شود، زیرا هتک تحقق پیدا نکرده است.
- ✓ طبق نظر مشهور فقها، دست مهمان و اجیر در صورت سرقت از حرز قطع می‌شود.
- ✓ سرقت از جیب و آستین داخلی موجب قطع دست می‌شود.
- ✓ سرقت میوه از روی درخت موجب قطع دست نمی‌شود، اگر چه در حرز باشد.
- ✓ دست سارق انسان آزاد قطع نمی‌شود، اگر چه آن انسان آزاد صغیر باشد.
- ✓ یک مرتبه اقرار به سرقت، برای وجوب خسارت مال مسروقه کفایت می‌کند.
- ✓ قطع کردن دست سارق کفایت از برگرداندن مال مسروقه نمی‌کند.
- ✓ دست سارق تنها زمانی قطع می‌شود که مالک مال شکایت کرده باشد.
- ✓ هرگاه دست راست سارق پس از سرقت کردن از بین برود، دست چپ او را قطع نمی‌کنند.
- ✓ با تکرار سرقت، تنها یک مرتبه دست سارق قطع می‌شود.

المحاربة

مُحَارَبَة

هِيَ تَجْرِيدُ السَّلَاحِ بَرًّا أَوْ بَحْرًا، لَيْلًا أَوْ نَهَارًا لِإِخَافَةِ النَّاسِ فِي مِصْرٍ وَ غَيْرُهُ مِنْ ذِكْرِ أَوْ أَنْتِي قَوِيٍّ أَوْ ضَعِيفٍ، قَصْدُ الْإِخَافَةِ أَمْ لَا عَلَى أَصَحِّ الْأَقْوَالِ

محاربه بیرون کشیدن سلاح در خشکی یا دریا، در شب یا روز، به قصد ترساندن مردم، در شهر یا غیر آن است، چه محارب مرد باشد یا زن، قوی باشد یا ضعیف و طبق صحیح‌ترین نظر، خواه قصد محارب ترساندن مردم بوده، و یا چنین قصدی نداشته باشد
لَا الطَّلِيعُ لِلْمُحَارِبِ وَ هُوَ الَّذِي يَرْقُبُ لَهُ مِنْ يَمُرٍّ بِالطَّرِيقِ فَيُعْلِمُهُ بِهِ أَوْ يَرْقُبُ لَهُ مَنْ يَخَافُ عَلَيْهِ مِنْهُ فَيَحْذَرُهُ مِنْهُ

«طلیع» محارب (دیدهبان محارب)، حکم محارب را ندارد، و منظور از «طلیع» یعنی کسی که عبورکنندگان از راه را زیرنظر می‌گیرد و به محارب خبر می‌دهد، و یا مراقب کسانی است که محارب از آنها می‌ترسد و او را از آنها برحذر می‌دارد
وَالرَّدْءِ وَ هُوَ الْمُعِينُ لَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُبَاشِرَ

و نیز «ردء» حکم محارب را ندارد؛ و ردء کسی است که به محارب کمک می‌کند، اما در محاربه شرکت مستقیم ندارد
و لَا يُشْتَرَطُ فِي تَحْقُقِ الْمُحَارَبَةِ اخْذُ النَّصَابِ وَلَا الْحِرْزَ وَلَا اخْذُ شَيْءٍ لِلْعُمومِ

و برای تحقق محاربه برداشتن نصاب معینی از مال یا برداشتن از حرز یا گرفتن چیزی شرط نمی‌باشد و دلیل شرط نبودن این امور، عموم ادله می‌باشد
و تَنْبُتُ الْمُحَارَبَةُ بِشَهَادَةِ ذَكْرَيْنِ عَدْلَيْنِ وَبِالْإِفْرَارِ بِهَا وَ لَوْ مَرَّةً مَعَ كَمَالِ الْمُقَرِّ وَ اخْتِيَارِهِ وَ لَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ بَعْضِ الْمَأْخُودِينَ لِبَعْضِ لِّلْثُبَّةِ

محاربه با شهادت دو نفر مرد عادل و اقرار کردن به محاربه، اگرچه یک بار باشد، ثابت می‌شود؛ به شرط آن که اقرارکننده دارای کمال (اهلیت: یعنی بلوغ و عقل) و اختیار باشد. شهادت یکی از متهمین در حق دیگری پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا احتمال بی طرف نبودن وجود دارد.
و الْحَدُّ لِلْمُحَارِبِ الْقَتْلُ أَوْ الصَّلْبُ أَوْ قَطْعُ يَدِهِ الْيَمْنِيِّ وَ رَجْلُهُ الْيَسْرِيِّ لِلْآيَةِ الدَّالَّةِ عَلَى التَّخْيِيرِ

حد محارب، کشتن یا به دارآویختن یا قطع دست راست و پای چپ او می‌باشد؛ به دلیل آیه‌ای (آیه ۳۳ سوره مائده) که دلالت بر تخیر می‌کند
و قِيلَ: إِنَّ ذَلِكَ لَا عَلَى جِهَةِ التَّخْيِيرِ، بَلْ يُقْتَلُ أَنْ قُتِلَ قَوْدًا إِنْ طَلَبَ الْوَلِيُّ قَتْلَهُ أَوْ حَدًّا إِنْ عَفَا عَنْهُ أَوْ لَمْ يَطْلُبْ

برخی از فقها گفته‌اند: مجازات‌های محارب تخیری نیست؛ بلکه اگر محارب مرتکب قتل شده باشد . ولی دم خواهان قصاص باشند به عنوان قصاص کشته می‌شود و یا به عنوان حد به قتل می‌رسد در صورتی که ولی دم گذشت کنند یا درخواست قصاص نکنند
و إِنْ قُتِلَ وَ اخْذَ الْمَالَ قُطْعَ مَخَالِفًا، ثُمَّ قُتِلَ وَ صُلِبَ مَقْتُولًا

و در صورتی که محارب مرتکب قتل شود و مالی را بر باید، ابتدا دست راست و پای چپش قطع می‌شود و سپس کشته می‌شود و در حالی که کشته شده جنازه او را بر دار می‌آویزند

و إِنْ اخْذَ الْمَالَ لَا غَيْرُ قَلِيلًا كَانَ أَمْ كَثِيرًا مِنْ حَرْزٍ وَ غَيْرِهِ قُطْعَ مَخَالِفًا وَ نَفْيٍ وَ لَا يُقْتَلُ

و اگر محارب (علاوه بر محاربه) مال مردم را ربوده باشد، خواه آن مال کم باشد یا زیاد، از حرز ربوده باشد یا غیر حرز دست راست و پای چپش قطع و تبعید می‌گردد و کشته نمی‌شود.

وَ لَوْ جَرَحَ وَ لَمْ يَأْخُذْ مَالًا وَ لَا قَتَلَ نَفْسًا وَ لَوْ بَسْرَايَةَ جَرَا حَتَّى اقْتَصَّ مِنْهُ بِمَقْدَارِ الْجَرَحِ وَ نَفْيٍ

و در صورتی که محارب شخص را مجروح نماید و مالی را ربوده باشد و نیز کسی را به قتل نرسانده باشد، اگر چه قتل به واسطه سرایت جراحت باشد، به مقدار جنایت قصاص شده و تبعید می‌گردد

وَ لَوْ اقْتَصَرَ عَلَى شَهْرِ السِّلَاحِ وَ الْإِخَافَةِ نَفْيٍ لَا غَيْرُ

و اگر محارب، تنها به اسلحه کشیدن و ترساندن مردم اکتفا کرده باشد (و مرتکب قتل یا ربودن مال یا مجروح کردن کسی نشده باشد) فقط تبعید می‌گردد، نه مجازات دیگری

وَ لَوْ تَابَ الْمُحَارِبُ قَبْلَ الْفُدْرَةِ عَلَيْهِ سَقَطَ الْحَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ الْقَطْعِ وَ النَّفْيِ دُونَ حَقِّ الْآدَمِيِّ مِنَ الْقَصَاصِ فِي النَّفْسِ وَ الْجَرَحِ وَ الْمَالِ

و هرگاه محارب پیش از دستگیر شدن توبه نماید، حد قتل، قطع و تبعید برداشته می‌شود؛ اما حق الناس از قبیل حق قصاص نفس یا جراحت یا حقوق مالی از بین نمی‌رود

وَ تَوْبَتُهُ بَعْدَ الظَّفَرِ بِهِ لَا تُنْزِلُهَا فِي إِسْقَاطِ حَدٍّ أَوْ غُرْمٍ أَوْ قِصَاصٍ فِي نَفْسٍ أَوْ طَرْفٍ أَوْ جُرْحٍ

و توبه او پس از دستگیری وی، در اسقاط حد یا خسارت یا قصاص نفس یا عضو یا جراحت اثری ندارد

و صَلَّاهُ حَيًّا أَوْ مَقْتُولًا عَلَى اخْتِلَافِ الْقَوْلِينَ

به دار آوریختن محارب بر اساس دو نظری که در این باره وجود دارد، یا در حالی انجام می‌شود که زنده است، یا در حالی که قبلاً کشته شده است و لَا يُتْرَكُ أَرْيَدَ مَنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ وَ يُنْزَلُ بَعْدَ الثَّلَاثَةِ أَوْ قَبْلَهَا وَ يُجَهَّزُ بِالْغُسْلِ وَ الْحَنُوطِ وَ التَّكْفِينِ إِنْ صَلَّبَ مَيِّتًا أَوْ اتَّفَقَ مَوْتِهِ فِي الثَّلَاثَةِ

و بیش از سه روز بردار نمی‌ماند و بعد از سه روز یا پیش از آن پایین کشیده می‌شود و در صورتی که محارب در حالی که مرده بوده بود به دار زده شده بود یا در طی سه روز یاد شده بمیرد تجهیز می‌شود، یعنی او را غسل داده، حنوط می‌کنند و کفن می‌نمایند و لو تَقَدَّمَ غُسْلُهُ وَ كَفَنُهُ وَ حَنُوطُهُ قَبْلَ مَوْتِهِ صَلَّاهُ عَلَيْهِ بَعْدَ أَنْزَالِهِ وَ دُفِنَ

و چنانچه غسل و کفن و حنوط او زودتر از مرگش انجام شده باشد، پس از پایین آوردنش بر او نماز می‌خوانند و به خاک سپرده می‌شود وَ يَنْفِي عَنْ بَلَدِهِ وَ يَكْتَبُ إِلَى كُلِّ بَلَدٍ يَصِلُ إِلَيْهِ بِالْمَنْعِ مِنْ مُجَالَسَتِهِ وَ مَوَاكِلَتِهِ إِلَى أَنْ يَتُوبَ فَإِنْ لَمْ يَتُوبَ اسْتَمَرَ النَّفْيُ إِلَى أَنْ يَمُوتَ

محارب از شهر خود تبعید می‌شود و به هر شهری که او به آنجا وارد می‌شود دستور کتبی داده می‌شود تا از نشست و برخاست و هم غذا شدن و داد و ستد با محارب خودداری شود تا این که توبه نماید و اگر توبه نکرد، همچنان در تبعید می‌ماند تا مرگش فرا برسد. وَ اللَّصُّ مُحَارِبٌ بِمَعْنَى أَنَّهُ بِحَكْمِ الْمُحَارِبِ فِي أَنَّهُ يَجُوزُ دَفْعُهُ وَ لَوْ بِالْقَتَالِ وَ لَوْ لَمْ يَنْدَفِعْ إِلَّا بِالْقَتْلِ كَانَ دَمُهُ هَدْرًا

دزد، محارب است؛ به این معنی که در حکم محارب می‌باشد، و دفع او اگرچه با جنگیدن باشد، جایز است و اگر دفع او جز با کشتن ممکن نباشد، خونس هدر است

وَ لَوْ طَلَبَ اللَّصُّ النَّفْسَ وَ جَبَّ دَفْعُهُ إِنْ أُمِنَ مُقْتَصِرًا عَلَى الْأَسْهَلِ فَالْأَسْهَلِ، فَإِنْ لَمْ يَنْدَفِعْ إِلَّا بِقَتْلِهِ فَهَدْرٌ وَ إِلَّا يُمْكِنُ دَفْعُهُ وَ جَبَّ الْهَرَبُ

و هرگاه قصد جان کسی را بکند، در صورت امکان، دفع کردن او واجب است در حالی که دفع‌کننده باید ابتدا راه‌های آسان‌تر را اقدام کند. اما اگر خطر او تنها با کشتن دفع می‌شود، خون وی هدر است، در غیر این صورت چنانچه راندن او ممکن نباشد، گریختن از دست او واجب است. وَ لَا يَقْطَعُ الْمُخْتَلِسُ وَ هُوَ الَّذِي يَأْخُذُ الْمَالَ خَفِيَّةً مِنْ غَيْرِ الْحَرْزِ

حدّ قطع بر مختلس جاری نمی‌شود و او کسی است که مالی را پنهانی از غیر حرز بر می‌دارد وَ لَا الْمُسْتَلْبُ وَ هُوَ الَّذِي يَأْخُذُهُ جَهْرًا وَ يَهْرُبُ مَعْ كَوْنِهِ غَيْرَ مُحَارِبٍ

و دست رباینده نیز بریده نمی‌شود و او کسی است که مال دیگران را آشکارا ربوده و می‌گریزد بدون آن که محارب باشد وَ لَا الْمُخْتَالُ عَلَى أَخْذِ الْأَمْوَالِ بِالرَّسَائِلِ الْكَاذِبَةِ وَ نَحْوِهَا بَلْ يُعْزَرُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِمَا يَرَاهُ الْحَاكِمُ، لِأَنَّهُ فَعَلَ مُحَرَّمًا لَمْ يُنَصَّ الشَّارِعُ عَلَى حُدِّهِ

و نیز کلاهبرداری که با نوشته‌های دروغین و مانند آن به حيله و نیرنگ اموال مردم را تصاحب می‌کند و تمام این افراد بنا به نظر حاکم تعزیر می‌شوند؛ زیرا مرتکب عمل حرامی شده‌اند که شارع حدّی برای آن معین نکرده است (و در نتیجه مشمول تعزیر می‌گردند)

شرح اصطلاحات مبحث محاربه:

- ✓ **محاربه:** بیرون کشیدن سلاح به قصد ترساندن مردم و به منظور افساد در زمین.
- ✓ **محارب:** به کسی گفته می‌شود که به قصد ترساندن مردم و افساد فی الارض، به روی آنان اسلحه می‌کشد و آنان را می‌ترساند.
- ✓ **طلیع:** دیده‌بان، به کسی گفته می‌شود که عبورکنندگان از راه را زیر نظر می‌گیرد و به محارب خبر می‌دهد.
- ✓ **ردء:** به کسی گفته می‌شود که به محارب کمک می‌کند و نیازمندی‌های او را تأمین می‌کند اما در محاربه شرکت مستقیم ندارد.

- ✓ **تجهیز:** به اعمالی گفته می‌شود که شرعاً واجب است انجام گیرد، تا میت درون قبر قرار گیرد؛ از قبیل غسل و حنوط، کفن، نماز میت و دفن.
- ✓ **حنوط:** به معنای آن است که به محل‌های هفتگانه‌ای که بر آن سجده می‌شود، پس از غسل میت کافور بمالند.
- ✓ **نفی:** به معنای تبعید کردن مجرم از محل و شهر خود به شهر دیگری است که تابع احکام خاص خود می‌باشد.
- ✓ **لص:** به معنای دزد یا سارق می‌باشد.
- ✓ **مختلس:** به کسی گفته می‌شود که مال دیگران را به طور پنهانی از غیر حرز می‌رباید.
- ✓ **مستلب:** به کسی گفته می‌شود که مال دیگران را آشکارا ربوده و فرار می‌کند، بدون آن که محارب باشد.
- ✓ **محتال:** به کسی گفته می‌شود که با نوشته‌های دروغین و جعلی و امثال آن، به حيله و نیرنگ اموال مردم را تصاحب می‌کند.
- ✓ **تعزیر:** به مجازات‌هایی گفته می‌شود که میزان و کیفیت خاص برای آن در شرع معین نشده باشد، و میزان و کیفیت خاص آن طبق نظر حاکم شرع است.

نکات مهم مبحث محاربه:

- ✓ طلیع و رده محارب محسوب نمی‌شوند.
- ✓ برای تحقق محاربه، گرفتن مال و هتک حرز شرط نیست.
- ✓ هرگاه محارب قبل از دستگیری توبه کند، فقط حق الناس ساقط می‌شود، اما قتل، یا قطع یا تبعید ساقط نمی‌گردد.
- ✓ دزد (سارق) حکم محارب را دارد و دور کردن وی هر چند با جنگیدن جایز است.
- ✓ دست مختلس و مستلب و محتال قطع نمی‌شود، بلکه فقط تعزیر می‌شوند.

الارتداد

ارتداد

الْإِرْتِدَادُ هُوَ الْكُفْرُ بَعْدَ الْإِسْلَامِ أَعَاذَنَا اللَّهُ مِمَّا يُؤْبِقُ الْأَدْيَانَ

ارتداد به معنی آن است که کسی پس از اسلام، کفر را اختیار کند، خداوند ما را از آلوده شدن به آنچه که مایه از بین رفتن دین است در پناه خود بدارد

و الْكُفْرُ يَكُونُ بَنِيَّةً وَ بِقَوْلٍ كُفْرٍ وَ فِعْلٍ مَكْفُرٍ؛

کافر شدن یا به مجزّد نیت است یا به بیان سخنان کفرآمیز و یا ارتکاب عمل کفرآمیز

و الثَّانِي كُنْفِي الصَّانِع لَفْظاً أَوْ الرَّسْلِ وَ تَحْلِيلِ مُحَرَّمٍ؛ وَ الصَّابِطُ إِنْكَارَ مَا عُلِمَ مِنَ الدِّينِ ضَرْوَرَةً

و مثال دوم، انکار آفریدگار یا پیامبران یا حلال دانستن حرامی به وسیله گفتار است و ملاک انکار چیزی است که وجود آن در دین ضروری است و الثالث ما تعمده استهزاءً صريحاً بالدين أو جُحوداً له، كالإلقاء مصحفٍ أو بعضه في قاذرةٍ قصداً أو سجود صَنَمٍ

و مثال سوم، انجام عمدی کاری به قصد مسخر صریح دین یا انکار آن است، مانند انداختن قرآن کریم یا بخشی از آن در مزبله و یا اینکه بر بت سجده کند.

وَيُقْتَلُ الْمُرْتَدُّ إِنْ كَانَ ارْتِدَادُهُ عَنْ فِطْرَةِ الْإِسْلَامِ وَ لَا تُقْبَلُ تَوْبَتُهُ وَ تَبَيَّنَ مِنْهُ زَوْجَتُهُ وَ تَعَنَّدَ لِلْوَفَاةِ وَ تَوَرَّثَ أَمْوَالُهُ بَعْدَ قَضَاءِ دُيُونِهِ وَ إِنْ كَانَ حَيًّا بَاقِيًا لِأَنَّهُ فِي حَكْمِ الْمَيِّتِ فِي ذَلِكَ

مرتد فطری کشته می‌شود؛ و توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود و زنش از او جدا می‌شود و عده وفا نگه می‌دارد و اموالش پس از پرداخت دیونش به ورثه داده می‌شود. اگرچه زنده و در قید حیات باشد؛ به دلیل آن که مرتد فطری نسبت به احکام مذکور، حکم میت را دارد

و يُعْتَبَرُ فِي تَحَقُّقِ الْإِرْتِدَادِ الْبُلُوغُ وَالْعَقْلُ وَالْإِخْتِيَارُ وَلَا حَكْمَ لِرِتْدَادِ الصَّبِيِّ وَالْمَجْنُونِ وَالْمُكْرَهَ لَكِنْ يُؤَدَّبُ الْأَوَّلَانِ وَالسَّكَرَانُ فِي حَكْمِ الْمَجْنُونِ، فَلَا يَرْتَدُّ بِتَلَفُّظِهِ حَالَتُهُ بِكَلِمَةِ الْكُفْرِ أَوْ فِعْلِهِ مَا يَوْجِبُهُ

برای تحقق ارتداد، بلوغ، عقل و اختیار شرط است و ارتداد کودک، مجنون و مکروه حکمی ندارد؛ ولی کودک و دیوانه تأدیب می‌شوند. شخص مست نیز در حکم مجنون است؛ بنابراین با گفتن الفاظ کفرآمیز یا انجام اعمال کفرآمیز در حال مستی مرتد نمی‌گردد و کذا لا حکم لردة الغالط و الغافل و الساهي و النائم و من رفع الغضب قصدہ و نُقِلَ دعوی ذلك كله؛ و کذا الإكراه مع القرينة كالأسر

همچنین ارتداد شخصی که در اثر اشتباه و یا غفلت یا سهو و یا در حالی که خشم و غضب قصد او را از بین برده باشد رفتار یا گفتار کفرآمیز انجام دهد به ارتداد او حکم نمی‌شود؛ و ادعای او در تمامی این موارد پذیرفته می‌شود؛ همچنین ادعای اکراه بر ارتداد در صورت وجود قرینه (بر راستگویی مدعی) پذیرفته می‌شود مانند اسیر و يُسْتَتَابُ الْمُرْتَدُ إِنْ كَانَ ارْتِدَادُهُ عَنْ كُفْرٍ أَصْلِيٍّ فَإِنْ تَابَ وَ إِنْ قُتِلَ وَ مُدَّةُ الْإِسْتِثْنَاءِ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ فِي الْمَرْوِيِّ وَالْأَقْوِي تَحْدِيدُهَا بِمَا يُؤْمَلُ مَعَهُ عَوْدِهِ، وَ يُقْتَلُ بَعْدَ الْيَأْسِ مِنْهُ؛ وَ الْمُرْتَدُّ عَنْ مِلَّةٍ لَا يَزُولُ مَلِكُهُ عَنْ أَمْوَالِهِ إِلَّا بِمَوْتِهِ

مرتد ملی را توبه می‌دهند؛ اگر توبه کند، حدّ از او برداشته می‌شود؛ در غیر این صورت کشته می‌شود و مدت توبه دادن برطبق روایت، سه روز می‌باشد؛ ولی قول قوی‌تر این است که زمان مزبور، مدتی است که در آن امید بازگشت وی به اسلام برود و پس از ناامید شدن از توبه کشته می‌شود و مالکیت مرتد ملی نسبت به اموالش، تنها پس از مرگ وی زایل می‌شود. وَالْمَرْأَةُ لَا تُقْتَلُ وَ إِنْ كَانَتْ رِدَّتْهَا عَنْ فِطْرَةٍ بَلَّ تَحْبِسُ دَائِمًا وَ تُضْرَبُ أَوْ قَاتَ الصَّلَوَاتِ وَ تُسْتَعْمَلُ فِي الْحَبْسِ فِي أَسْوَأِ الْأَعْمَالِ وَ تُلْبَسُ أَحْسَنَ الثِّيَابِ وَ تُطْعَمُ أَجْسَبَ الطَّعَامِ إِلَى أَنْ تَتُوبَ أَوْ تَمُوتَ

زن مرتد، اگرچه فطری باشد، به قتل نمی‌رسد؛ بلکه برای همیشه حبس می‌شود و در اوقات نمازهای پنج‌گانه تنبیه می‌شود و در حبس به سخت‌ترین کارها وادار می‌شود و خشن‌ترین لباس‌ها را به او می‌پوشانند و بدترین غذاها را به او می‌دهند تا آنکه توبه کند یا بمیرد و لو تکرر الارتداد و الاستتابة من الملی قتل فی الرابعة و توبته الإقرار بما أنکره اگر ارتداد و توبه دادن مرتد ملی تکرار شود، در نوبت چهارم کشته می‌شود؛ و توبه مرتد این است که به آنچه انکار کرده اقرار نماید و لو جن بعد ردتیه عن ملة لم یقتل مادام مجنوناً لأن قتله مشروط بامتناعه من التوبة هرگاه مرتد ملی بعد از ارتداد دیوانه شود، تا زمانی که در حال جنون است کشته نمی‌شود؛ زیرا کشتن وی مشروط به خودداری او از توبه است.

شرح اصطلاحات مبحث ارتداد:

- ✓ **ارتداد:** حالت جدید اعتقادی که در مسلمانی با انکار یکی از اصول سه‌گانه دین یا نفی اصلی از اصول ضروری دین رخ می‌دهد؛ و برخی نیز آن را به معنای کفر ورزیدن پس از اسلام تعریف کرده‌اند.
- ✓ **مرتد:** کسی است که از اسلام خارج شده و کفر را برگزیده است.
- ✓ **مرتد ملی:** به کسی گفته می‌شود که در هنگام انعقاد نطفه‌اش، پدر و مادرش یا یکی از آن دو مسلمان باشند و در هنگام بلوغ، اظهار اسلام کرده و پس از آن از اسلام خارج شود.
- ✓ **مرتد ملی:** به کسی گفته می‌شود که در حال انعقاد نطفه‌اش، پدر و مادر او مسلمان نبوده‌اند و او کافر متولد شده است و پس از بلوغ اظهار کفر کند آن گاه مسلمان شده و سپس از اسلام برگردد.

نکات مهم مبحث ارتداد:

- ✓ مرتد فطری اگر مرد باشد محکوم به قتل است و توبه او قبول نمی‌شود.

- ✓ مرتد ملی در صورت توبه کردن آزاد شده و گرنه کشته می‌شود.
- ✓ زن به واسطه ارتداد کشته نمی‌شود، حتی اگر مرتد فطری باشد.
- ✓ هرگاه مرتد ملی پس از ارتداد دیوانه شود تا زمانی که مجنون است کشته نمی‌شود.

دفاع المشروع

دفاع مشروع

الدَّفَاعُ عَنِ النَّفْسِ وَ الْمَالِ وَ الْحَرِيمِ جَائِزٌ فِي الْجَمِيعِ مَعَ عَدَمِ ظَنِّ الْعُطْبِ وَ وَاجِبٌ فِي الْأَوَّلِ وَ الْأَخِيرِ بِحَسَبِ الْقُدْرَةِ وَ مَعَ الْعَجْزِ يَجِبُ الْهَرَبُ مَعَ الْإِمْكَانِ أَمَّا الدَّفَاعُ عَنِ الْمَالِ فَلَا يَجِبُ إِلَّا مَعَ اضْطِرَارِهِ إِلَيْهِ

دفاع از جان و مال و ناموس به شرط آن که گمان به هلاکت خود نداشته باشد جایز است و نسبت به جان و ناموس واجب می‌باشد و واجب بودن دفاع از جان و ناموس متناسب با توان شخص است و در صورت ناتوانی، اگر ممکن باشد باید بگیرد اما دفاع از مال تنها زمانی واجب است که وی به آن احتیاج شدید داشته باشد.

وَ دُمُ الْمُدْفُوعِ هَدْرٌ حَيْثُ يَتَوَقَّفُ الدِّفَاعُ عَلَى قَتْلِهِ وَ كَذَا يَتَلَفُّ مِنْ مَالِهِ إِذَا لَمْ يُمْكِنْ بِدُونِهِ

برای دفاع اگر چاره‌ای از کشتن نباشد، خون مهاجم هدر است و نیز اگر دفاع بدون تلف کردن اموال او ممکن نباشد، مال او نیز هدر است و لو قُتِلَ الدَّافِعُ كَانُ كَالشَّهِيدِ فِي الْأَجْرِ أَمَّا فِي بَاقِي الْأَحْكَامِ مِنَ التَّغْسِيلِ وَ التَّكْفِينِ فَكَغَيْرِهِ

اگر مدافع کشته شود در پاداش همانند شهید است؛ اما در سایر احکام، مانند غسل دادن و کفن کردن، حکم سایر مردگان را دارد. وَ لَا يَبْدَأُ إِلَّا مَعَ الْعِلْمِ أَوْ الظَّنِّ بِقَصْدِهِ وَ لَوْ كَفَّ عَنْهُ؛ فَإِنْ عَادَ عَادَ

مدافع نباید آغازگر باشد، مگر این که علم یا گمان به قصد مهاجم داشته باشد و هرگاه مهاجم از او دست بردارد، او نیز باید از او دست بردارد و اگر دوباره شروع کرد، او نیز دوباره دفاع کند

وَ لَوْ وَجَدَ مَعَ زَوْجَتِهِ أَوْ وَلَدَهُ مَنْ يَنْتَالُ دُونَ الْجَمَاعِ فَلَهُ دَفْعُهُ فَإِنْ أَنْتَبَى الدَّفْعَ عَلَيْهِ وَ أَفْضَى إِلَى قَتْلِهِ حَيْثُ لَمْ يُمْكِنْ دَفْعُهُ بِدُونِهِ فَهُوَ هَدْرٌ

هرگاه با زن یا فرزند خود، کسی را ببیند که مشغول کامجویی بدون نزدیکی است می‌تواند او را دفع کند و اگر این کار موجب قتل او بشود و کنار زدن وی جز از این طریق ممکن نباشد، خوش هدر است.

وَ لَوْ قَتَلَهُ فِي مَنْزِلِهِ قَادَعِي الْقَاتِلِ إِرَادَةَ الْمَقْتُولِ نَفْسِهِ أَوْ مَالِهِ أَوْ مَا يَجُوزُ مُدَافَعَتَهُ عَنْهُ وَ أَنَّهُ لَمْ يَنْدَفِعْ إِلَّا بِالْقَتْلِ فَعَلَيْهِ الْبَيِّنَةُ أَنَّ الدَّاخلَ كَانَ مَعَهُ سَيْفٌ مَشْهُورٌ مُقْبِلًا عَلَى رَبِّ الْمَنْزِلِ

اگر کسی را در خانه‌اش به قتل برساند و قاتل ادعا کند که مقتول قصد جان یا مال او یا چیزی را که دفاع در برابر آن جایز می‌باشد؛ داشته است و این که جز با قتل امکان دفاع نبوده است، قاتل باید بی‌بنه‌ای بیاورد مبنی بر این که شخص داخل شده با شمشیری برهنه به طرف صاحب‌خانه می‌رفته است

وَ لَوْ أَطْلَعَ عَلَى عَوْرَةِ قَوْمٍ فَلَهُمْ زَجْرُهُ فَإِنْ امْتَنَعَ وَ أَصَرَ عَلَى النَّظَرِ جَازِلُهُمْ رَمْيُهُ بِمَا يَنْدَفِعُ بِهِ فَإِنْ فَعَلُوا فَرَمَوْهُ بِحَصَاةٍ وَ نَحْوِهَا فَجُنِيَ عَلَيْهِ كَانُ هَدْرًا

هرگاه کسی نسبت به ناموس گروهی چشم‌چرانی کند، می‌تواند او را بازدارند؛ اگر وی خودداری کند و در نگاه کردن پافشاری نماید، می‌تواند او را با پرتاب چیزی که او را می‌راند، دفع کند و اگر چنین کند و به طرف او سنگ‌ریزه و مانند آن پرتاب نمایند و در اثر آن جنایتی بر او وارد شود، ضمانتی ندارد.

وَ لَوْ أَدَبَ الصَّبِيَّ بَلَّ مُطْلَقَ الْوَلَدِ الصَّغِيرِ وَلِيُّهُ أَوْ الزَّوْجَةُ زَوْجَهَا فَمَاتَا ضَمِنَ دِيْنَهُمَا فِي مَالِهِ عَلَى قَوْلِ

هرگاه ولی، پسر بچه، بلکه هر فرزند صغیری را تأدیب کند و یا شوهر، همسر خود را تنبیه نماید و در نتیجه، آنها بمیرند، بنابر قولی باید دیه آن دو را از مال خود بدهد

نکات مهم مبحث دفاع مشروع:

- ✓ دفاع از جان و ناموس بر حسب قدرت و توانایی واجب است.
- ✓ هرگاه دفاع، مشروط به قتل مهاجم باشد خون مهاجم هدر است.
- ✓ هرگاه مدافع کشته شود، پاداش شهید را دارد.

نکات مهم مبحث حدود:

- ✓ شفاعت کردن در اسقاط حد جایز نیست.
- ✓ کسی که در اثر اجرای حد یا تعزیر کشته شود، خوش هدر است.
- ✓ کسی که در اثر شهادت شهود کشته شود و سپس فسق شهود معلوم شود، دیه اش از بیت المال باید پرداخت شود.
- ✓ کسی که واجبی را ترک کرده یا حرامی را مرتکب گردد، طبق نظر حاکم شرع باید تعزیر گردد

قصاص النفس

قصاص

مُوجِبُهُ إِزْهَاقُ النَّفْسِ الْمَعْصُومَةِ الْمَكَافَأَةَ عَمْدًا عُذْوَانًا

سبب قصاص نفس، گرفتن جان شخص بی گناه و همتای قاتل از روی عمد و عدوان (ناحق) است
فَلَا قَوْلَ يَقْتُلِ الْمُرْتَدَّ وَ نَحْوِهِ مِنَ الْكُفَّارِ الَّذِينَ لَا عِصْمَةَ لِنَفْسِهِمْ

بنابراین کشتن مرتد و دیگر کفاری که جان آنها بی ارزش است قصاص ندارد
و لَا يُقْتَلُ غَيْرَ الْمَكَافِئِ، وَ خَرَجَ بِقَيْدِ الْعَمْدِ الْقَتْلُ خَطَأً وَ شِبْهِهِ، فَإِنَّهُ لَا قِصَاصَ فِيهِمَا

و غیر همتا کشته نمی شود و با قید «عمد» نیز قتل خطایی و شبه عمد خارج شد، چرا که این دو قتل، موجب قصاص نمی باشند.

- ✓ **قصاص:** به معنای گرفتن به مثل جنایتی است که قصاص کننده، قاتل را دنبال می کند و کاری را که او انجام داده است عوض آن را انجام می دهد؛ فرقی نمی کند که آن جنایت، قتل بوده یا قطع عضو یا وارد کردن جراحت و زدن.
- ✓ **قود:** به معنای قصاص می باشد.
- ✓ **قصاص نفس:** گرفتن مثل جنایتی است که قاتل آن را انجام داده است، و موجب و سبب آن عبارت است از خارج ساختن جان بی گناه از روی عمد و عدوان و ظلم.

العمد

عمد

الْعَمْدُ يَحْصُلُ بِقَصْدِ الْبَالِغِ الْعَاقِلِ إِلَى الْقَتْلِ بِمَا يُقْتَلُ غَالِبًا

قتل عمد با قصد کشتن از سوی شخص بالغ و عاقل با وسیله ای که غالباً کشنده است حاصل می شود
قِيلَ أَوْ يُقْتَلُ نَادِرًا إِذَا اتَّفَقَ بِهِ الْقَتْلُ نَظَرًا إِلَى أَنَّ الْعَمْدَ يَتَحَقَّقُ بِقَصْدِ الْقَتْلِ مِنْ غَيْرِ نَظَرٍ إِلَى الْأَلَةِ، وَ هَذَا أَقْوَى

برخی از فقها گفته‌اند: یا آن وسیله به ندرت کشنده باشد؛ زیرا قتل عمد با قصد انجام قتل محقق می‌شود بدون آنکه آلت قتل دخالتی داشته باشد (از نظر شهید ثانی) این قول برخی از فقها، قول قوی‌تری می‌باشد.

وَ إِذَا لَمْ يَقْصِدِ الْقَتْلَ بِالنَّارِ فَلَا قَوْدَ وَ إِنِ انْفَقَ الْمَوْتُ كَالضَّرْبِ بِالْعُودِ الْخَفِيفِ لِانْتِفَاءِ الْقَصْدِ إِلَى الْقَتْلِ، وَ انْتِفَاءِ الْقَتْلِ بِنِزْلِ عَادَةً فَيَكُونُ الْقَتْلُ شَبِيهَ الْخَطَا

اگر با وسیله‌ای که به ندرت کشنده است (به کسی بزند ولی) قصد قتل ننماید، حتی اگر مرگ اتفاق افتد قصاص نمی‌شود مانند زدن با چوب نازک؛ زیرا قصد قتل وجود ندارد و چنین ابزاری معمولاً کشنده نیست؛ از این رو قتل، شبه خطا است

- ✓ **قتل:** به عملی گفته می‌شود که ادامه زندگی و حیات را از انسان گرفته و به مرگ شخص منجر شود، این عمل به دست قاتل انجام می‌گیرد.
- ✓ **قتل عمد:** قتلی است که قاتل در قصد و فعل خود تعمد داشته باشد.
- ✓ **قتل شبه عمد:** قتلی است که قاتل در فعل خود تعمد دارد اما قصد کشتن ندارد.
- ✓ **قتل خطای محض:** قتلی است که قاتل در فعل و قصد و نتیجه خود نسبت به مجنی‌علیه هیچ کدام تعمد نداشته باشد، بلکه در اثر خطا منجر به قتل شخصی می‌گردد، اگر چه انجام قصد فعل نسبت به کسی دیگری غیر از مجنی‌علیه را داشته باشد.
- ✓ **قتل خطائی:** به معنای همان قتل خطای محض است.
- ✓ **قاتل:** به فاعل عمل قتل، قاتل گفته می‌شود یعنی کسی که مرتکب عمل قتل شده است.
- ✓ **مقتول:** به کسی که عمل قتل روی واقع شده است گفته می‌شود.
- ✓ **جانی:** به کسی که مرتکب جنایت اعم از قتل یا جرح و غیره شده باشد گفته می‌شود.
- ✓ **مجنی‌علیه:** به کسی که جنایت جانی روی او واقع شده باشد، گفته می‌شود.

مصادیق العمد

مصادیق قتل عمد

۱. لَوْ كَرَّرَ ضَرْبَهُ بِمَا لَا يُحْتَمَلُ مِثْلُهُ بِالنَّسْبَةِ إِلَى بَدَنِهِ لِصِغَرِهِ أَوْ مَرَضِهِ وَ زَمَانُهُ لِشِدَّةِ الْحَرِّ أَوْ الْبَرْدِ فَهُوَ عَمْدٌ لِأَنَّهُ حِينَئِذٍ

يَكُونُ الضَّرْبُ بِحَسَبِ الْعَوَارِضِ مِمَّا يَقْتُلُ غَالِبًا

۱- اگر ضارب شخصی را بزند به گونه‌ای که به دلیل کم سن بودن مضروب یا بیماری وی، و یا شدت گرما یا سرمای زمان زدن، افراد مشابه تحمل چنین زدن را نداشته باشند، قتل عمد است؛ زیرا چنین قتلی با توجه به آثارش از اموری است که غالباً کشنده می‌باشد و لو ضربه دُونَ ذلک مِنْ غَیْرِ أَنْ يَقْصِدَ قَتْلَهُ فَأَعْقَبَهُ مَرَضًا فَمَاتَ فَهُوَ عَمْدٌ

و نیز اگر ضارب شخصی را به کمتر از مقدار غیر قابل تحمل بزند بدون آنکه قصد کشتن او را داشته باشد اما آن زدن، بیماری‌ای را، برای مضروب به همراه داشته باشد که با همان بیماری از دنیا برود، چنین قتلی نیز عمدی می‌باشد.

۲. لَوْ رَمَاهُ بِسَهْمٍ أَوْ بِحَجَرٍ غَامِزٍ أَوْ خَنْقَةٍ بِحَبْلِ وَ لَمْ يُرَخَّ عَنْهُ حَتَّى مَاتَ أَوْ بَقِيَ الْمَخْنُوقُ ضَمِنًا أَيْ مُزْمِنًا وَ مَاتَ أَوْ طَرَحَهُ فِي النَّارِ فَمَاتَ فَهُوَ عَمْدٌ

۲- اگر، شخصی تیر و یا سنگ سنگینی که در بدن فرو می‌رود را به سوی شخص دیگری پرتاب کند، و یا این که با طناب خفه کند و طناب را شل نکند تا بمیرد و یا کسی که طناب به گردن او بسته شده است به طور مداوم در آن حالت باقی بماند و بمیرد، یا آن شخص را در آتش بیندازد؛ قتل عمد می‌باشد

إِلَّا أَنْ يُعْلَمَ قُدْرَتُهُ عَلَى الْخُرُوجِ لِقَلَّتِهَا أَوْ كَوْنِهِ فِي طَرَفِهَا يُمَكِّنُهُ الْخُرُوجُ بِأَدْنَى حَرَكَةٍ فَيَتَرَكُ لِأَنَّهُ حِينَئِذٍ قَاتِلٌ نَفْسِهِ أَوْ طَرَحَهُ فِي اللَّجَّةِ فَمَاتَ مِنْهَا وَ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْخُرُوجِ

مگر این که معلوم باشد که به جهت کمی آتش، توان خارج شدن را داشته است، یا در کنار آتش بوده و می توانسته با کوچکترین حرکتی خارج شود ولی خارج نشده است؛ زیرا در این موارد خود او قاتل خودش می باشد، یا او را در آب افکند و در اثر آن فوت کند، بدون آنکه قادر بر خروج باشد.

۳. لَوْ جَرَحَهُ عَمْدًا فَسَرَّيَ وَ مَاتَ فَهُوَ عَمْدٌ وَ إِن أَمَكْنَهُ الْمُدَاوَاةَ لِأَنَّ السَّرَايَةَ مَعَ تَرْكِهَا مِنَ الْجُرْحِ الْمَضْمُونِ

۳ - اگر شخصی، شخص دیگر را از روی عمد زخمی کند و زخم سرایت کرده و آن شخص بمیرد، قتل عمد است، اگر چه شخص مجروح امکان مداوا وجود داشته باشد؛ زیرا زخم سرایت کننده ای که مداوا نشود از جراحاتی است که مورد ضمان است

۴. لَوْ أَلْفَى نَفْسَهُ مِنْ غُلُوٍّ عَلَى إِنْسَانٍ أَوْ أَلْقَاهُ مِنْ مَكَانٍ شَاهِقٍ يَقْتُلُ غَالِبًا أَوْ مَعَ قَصْدٍ قَتَلَهُ، أَوْ قَدَّمَ إِلَيْهِ طَعَامًا مَسْمُومًا يَقْتُلُ مِثْلَهُ كَمِيَّةً وَ كَيْفِيَّةً وَ لَمْ يُعْلِمْهُ بِحَالِهِ أَوْ جَعَلَ الطَّعَامَ الْمَسْمُومَ فِي مَنْزِلِهِ وَ لَمْ يُعْلِمْهُ بِهِ فَهُوَ عَمْدٌ

۴ - اگر شخصی خودش را از بلندی روی کسی بیندازد، و یا این که شخصی را از مکان مرتفعی که غالباً منجر به مرگ می شود، و یا (اگر غالباً کشته نشده نباشد) به قصد کشتن آن شخص به پایین پرتاب کند؛ و یا این که غذای مسمومی را که امثال آن غذا از نظر کمیّت و کیفیت کشته شده باشد به آن شخص بدهد و خورنده غذا را از وضعیت غذا با خبر نسازد؛ و یا این که غذای مسمومی را در منزل او بگذارد و او را از این امر مطلع نسازد؛ این موارد قتل عمدی خواهد بود

إِمَّا لَوْ وَضَعَهُ طَعَامَ نَفْسِهِ أَوْ فِي مَلِكِهِ، فَأَكَلَهُ غَيْرُهُ بِغَيْرِ إِذْنِهِ فَلَا ضَمَانَ

اما اگر سم را، در غذای خودش بریزد و یا در ملک خودش قرار دهد و شخص دیگری بدون إذن صاحب منزل، آن سم را بخورد؛ صاحب منزل ضامن نخواهد بود

أَوْ حَفَرَ بئرًا بَعِيدَةً الْقُرَى فِي طَرِيقٍ وَ دَعَا غَيْرِهِ إِلَى الْمُرُورِ عَلَيْهَا مَعَ جَهَالَتِهِ بِهَا فَوَقَعَ فَمَاتَ

یا این که شخصی، چاه عمیقی را در راه حفر کند و کسی را که بی خبر است دعوت به عبور از روی چاه نماید و او در چاه سقوط کند و بمیرد (در این صورت باید شخص چاه کن را قصاص کرد)

۵. لَوْ أَلْقَاهُ فِي الْبَحْرِ فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ فَهُوَ عَمْدٌ إِذَا قَصَدَ الْإِقَامَ الْحُوتِ أَوْ كَانَ وَجُودُهُ وَ التَّقَامُهُ غَالِبًا فِي ذَلِكَ الْمَاءِ

۵ - اگر شخصی، شخص دیگر را به دریا انداخته و نهنگی او را ببلعد، قتل عمد است، به شرط آنکه قصد داشته باشد و یا این که بیشتر وقتها نهنگ در آن آبها حضور داشته باشد و انسان را ببلعد

وَ إِن لَمْ يَقْصُدْ إِقَامَهُ وَ لَا كَانَ غَالِبًا فَاتَّفَقَ ذَلِكَ ضَمْنُهُ أَيْضًا عَلَى قَوْلٍ لِأَنَّ الْإِلْقَاءَ كَافٍ فِي الضَّمَانِ وَ فَعَلَ الْحُوتُ أَمْرًا زَانِدًا عَلَيْهِ

اما اگر بلعیدن او را قصد نکرده باشد و غالباً نیز چنین نباشد ولی به طور اتفاقی این واقع رخ بدهد، طبق قول برخی از فقها آن شخص پرتاب کننده همچنان ضامن است؛ زیرا انداختن در آب، برای ضامن بودن پرتاب کننده کفایت می کند و بلعیدن ماهی امری زائد بر انداختن در آب می باشد.

۶. لَوْ دَفَعَهُ فِي بئرٍ حَفَرَهَا الْغَيْرُ مُتَعَدِّيًا بِحَفْرِهَا أَمْ غَيْرُ مُتَعَدٍّ فِي حَالَةِ كَوْنِ الدَّافِعِ عَالِمًا بِالْبئرِ فَهُوَ عَمْدٌ لِأَنَّهُ مُبَاشِرٌ لِلْقَتْلِ

۶ - هرگاه شخصی را به درون چاهی بیندازد که دیگری از روی تعدی یا بدون تعدی آن را حفر نموده است و از وجود آن آگاه باشد، قتل عمدی است؛ زیرا او مباشر در قتل است

وَ لَوْ جَهَلَ الدَّافِعُ بِالْبئرِ فَلَا قِصَاصَ عَلَيْهِ، لَعَدِمَ الْقَصْدُ إِلَى الْقَتْلِ حِينَئِذٍ، لَكِنْ عَلَيْهِ الدِّيَةُ، لِأَنَّهُ شَبِيهُ عَمْدٍ

و اگر شخص پرت کننده از وجود چاه آگاه نباشد، قصاص نمی شود؛ زیرا در این فرض قصد کشتن او را ندارد؛ ولی باید دیه بدهد؛ زیرا این قتل شبه عمد است.

۷. لَوْ شَهِدَ عَلَيْهِ زُورًا بِمُوجِبِ الْقِصَاصِ فَاقْتَصَّ مِنْهُ فَهُوَ عَمْدٌ لِضَعْفِ الْمُبَاشَرِ بِإِبَاحَةِ الْفِعْلِ بِالنِّسْبَةِ إِلَيْهِ فَيَرْجَحُ السَّبَبُ إِلَّا

أَنْ يَعْلَمَ الْوَلِيُّ التَّرْوِيرَ وَ يُبَاشِرُ الْقَتْلَ فَالْقِصَاصُ عَلَيْهِ، لِأَنَّهُ حِينَئِذٍ قَاتِلٌ عَمْدًا بِغَيْرِ حَقٍّ

۷ - اگر شاهد علیه کسی به دروغ شهادتی دهد که موجب قصاص است و در نتیجه او قصاص شود، قتل عمدی است؛ زیرا مباشر ولی دم ضعیف می باشد؛ چرا که قصاص بر او جایز است و به همین دلیل سبب ترجیح می یابد، مگر این که ولی دم از دروغ بودن شهادت آگاهی داشته باشد و با این حال مباشرت به قتل نماید که در این صورت باید قصاص شود؛ زیرا او قاتلی است که از روی عمد و بدون مجوز مرتکب قتل گردیده است

الإكراه على القتل

اکراه به قتل

لَوْ أَكْرَهَهُ عَلَى الْقَتْلِ فَأَلْقِصَاصُ عَلَى الْمُبَاشِرِ لِأَنَّهُ الْقَاتِلُ عَمْدًا ظُلْمًا وَلَوْ وَجَبَتْ الدِّيَةُ فَالْدِّيَةُ عَلَى الْمُبَاشِرِ أَيْضًا دُونَ الْأَمْرِ فَلَا قِصَاصَ عَلَيْهِ وَلَا دِيَّةَ وَ لَكِنْ يُحْبَسُ الْأَمْرُ حَتَّى يَمُوتَ هَذَا إِذَا كَانَ الْمَقْهُورَ بِالْغَا عَاقِلًا

هرگاه کسی را مجبور به قتل نماید، مباشر قتل قصاص می شود؛ زیرا او کسی است که از روی عمد و به ناحق مرتکب قتل شده است؛ و در صورتی که دیه واجب شود، دیه نیز بر عهده مباشر است نه آمر؛ بنابراین نه قصاص می شود و نه دیه می دهد؛ ولی آمر حبس می شود تا بمیرد، این حکم در صورتی است که شخص مکره بالغ و عاقل باشد.

وَلَوْ أَكْرَهَ الصَّبِيُّ غَيْرَ الْمُمَيَّزِ أَوْ الْمَجْنُونِ فَأَلْقِصَاصُ عَلَى مُكْرِهِمَا لِأَنَّ الْمُبَاشِرَ حِينَئِذٍ كَالْأَلَةِ

اما اگر کودک غیر ممیز یا مجنون مجبور شود، کسی که آنها را اکراه کرده است قصاص می شود؛ زیرا در این حالت، مباشر در حکم ابزار است.

الاشتراك في القتل

شرکت در قتل

لَوْ اشْتَرَكَ فِي قَتْلِهِ جَمَاعَةٌ قُتِلُوا بِهِ جَمِيعًا إِنْ شَاءَ الْوَلِيُّ بَعْدَ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهِمْ مَا فَضَلَ عَنْ دِيَّتِهِ، فَيَأْخُذُ كُلُّ وَاحِدٍ مَا فَضَلَ مِنْ دِيَّتِهِ عَنْ جَنَايَتِهِ

هرگاه گروهی در قتل مقتول شرکت نمایند، در صورتی که ولی دم بخواهد، پس از آن که مقدار زاید بر دیه مقتول را به آنان پرداخت کرد، همه آنها در برابر مقتول کشته می شوند؛ بنابراین هر یک از قاتلین، مقدار زاید بر سهم خود را از دیه جنایت را دریافت می کند.

وَلَهُ قَتْلُ الْبَعْضِ فَيَرُدُّ الْبَاقُونَ مِنَ الدِّيَةِ بِحَسَبِ جَنَايَتِهِمْ فَإِنْ فَضَلَ لِلْمَقْتُولِينَ فَضْلٌ عَمَّا رَدَّهُ شُرَكَائِهِمْ قَامَ بِهِ الْوَلِيُّ

و نیز ولی دم می تواند بعضی از آنها را قصاص کند که در این صورت، آنها که باقی مانده اند باید از تمام دیه، مقدار متناسب با جنایت خود را به ولی دم بپردازند و اگر آنچه به مقتولان پرداخت می شود بیشتر از آنچه که شرکایشان پرداخت کرده اند باشد، ولی دم باید بقیه آن را پرداخت کند

فَلَوْ اشْتَرَكَ ثَلَاثَةٌ فِي قَتْلِ وَاحِدٍ وَ اخْتَارَ وَلِيُّهُ قَتْلَهُمْ، أَدَّى إِلَيْهِمْ دِيَّتَيْنِ يَقْتَسِمُونَهَا بَيْنَهُمَا بِالسَّوِيَّةِ، فَنَصِيبُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ ثُلَاثَا دِيَّةٍ وَ يَسْقُطُ مَا يَخْصُهُ مِنَ الْجَنَايَةِ وَ هُوَ الثَّلَاثُ الْبَاقِي

در صورتی که سه نفر در قتل یک نفر مشارکت نمایند، و ولی دم مقتول بخواهد همه را قصاص کند، باید دو دیه به آنها بدهد تا میان خود به طور مساوی تقسیم نمایند؛ در نتیجه سهم هر کدام، $\frac{2}{3}$ دیه کامل می شود و مقدار دیه مربوط به جنایت که $\frac{1}{3}$ باقی مانده است کسر می گردد

و لو طلب الدية كانت عليهم بالسوية إن اتفقوا على ادائها، وإلا فالواجب تسليم نفس القاتل

اگر ولی دم خواهان دیه شود و همه قاتلان در پرداخت دیه توافق کنند باید به طور مساوی بین خود تقسیم نمایند، در غیر این صورت واجب است که خود قاتل تسلیم (و قصاص) شود

شروط القصاص

شرایط قصاص

۱. التَّسَاوِي فِي الْحُرِّيَّةِ؛ فَيُقْتَلُ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ بِالْحَرَّةِ مَعَ رَدِّ وَلِيِّهَا عَلَيْهِ نِصْفُ دِيَّتِهِ لِأَنَّ دِيَّتَهُ ضَعْفُ دِيَّتِهَا

۱ - مساوی بودن در آزاد بودن؛ بنابراین مرد آزاد در برابر مرد آزاد قصاص می‌شود و نیز در برابر زن آزاد پس از پرداخت نصف دیه مرد قاتل از سوی ولی دم به وی قصاص می‌شود، زیرا دیه مرد آزاد دو برابر دیه زن آزاد است
وَ الْحَرَّةُ بِالْحَرَّةِ وَ لَا رَدَّ إِجْمَاعًا وَ الْحُرُّ وَ لَا يَرُدُّ أَوْلِيَاؤُهَا عَلَى الْحُرِّ شَيْئًا عَلَى الْأَقْوَى لِعُمُومِ «النَّفْسِ بِالنَّفْسِ»

به اجماع فقها زن آزاد در برابر زن آزاد بدون پرداخت چیزی، و بنابر قول قوی‌تر در برابر مرد آزاد بدون پرداخت چیزی از دیه، قصاص می‌شود؛ زیرا دلیل «النفس بالنفس؛ نفس در برابر نفس است» عام است

وَ يُقْتَصُّ لِلْمَرْأَةِ مِنَ الرَّجُلِ فِي الطَّرَفِ مِنْ غَيْرِ رَدِّ حَتَّى تَبْلُغَ دِيَّةَ الطَّرَفِ ثُلُثَ دِيَّةِ الْحُرِّ فَصَاعِدًا فَتَصِيرُ عَلَى النِّصْفِ

در جنایتی که بر عضو مرد از جانب زن وارد می‌شود، تا زمانی که دیه عضو به اندازه ثلث دیه کامل و بالاتر از آن نرسیده باشد قصاص می‌شود بدون آنکه نیازی به رد باشد و پس از آن، دیه عضو زن به نصف دیه عضو مرد تبدیل می‌شود

وَ لَوْ قَتَلَ حُرٌّ حُرَّةً فَصَاعِدًا فَلَيْسَ لِأَوْلِيَائِهِمْ إِلَّا قَتْلُهُ وَ لَا فَرْقَ بَيْنَ قَتْلِهِ لَهُمْ جَمِيعًا وَ مُرْتَبًا وَ لَوْ عَفَا بَعْضُهُمْ فَلِلْبَاقِي الْقِصَاصُ

هرگاه یک انسان آزاد دو انسان آزاد را به قتل برساند. برای اولیای مقتولان فقط حق قصاص وجود دارد؛ و تفاوتی نمی‌کند که قاتل، همه را با هم کشته باشد یا به ترتیب؛ و اگر بعضی از اولیای دم گذشت نمایند، بقیه حق قصاص دارند.

۲. التَّسَاوِي فِي الدِّينِ فَلَا يُقْتَلُ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ

۲ - مساوی بودن در دین؛ بنابراین مسلمان در برابر کافر کشته نمی‌شود

حَرَبِيًّا كَانَ الْكَافِرُ أَمْ ذِمِّيًّا وَ مُعَاهِدًا كَانَ الْحَرَبِيُّ أَمْ لَا

چه کافر حربی باشد چه کافر ذمی و خواه کافر حربی، معاهد باشد یا نباشد
وَ لَكِنْ يُعْزَرُ الْقَاتِلُ بِقَتْلِ الذِّمِّيِّ وَ الْمُعَاهِدِ

ولی قاتل مسلمان به دلیل قتل کافر ذمی و معاهد تعزیر می‌شود

لِحَرَمِ قَتْلِهَا وَ يَغْرَمُ دِيَّةَ الذِّمِّيِّ وَ قِيلَ إِنْ اعْتَادَ قَتْلُ أَهْلِ الذِّمَّةِ اقْتَصَّ مِنْهُ بَعْدَ رَدِّ فَاضِلِ دِيَّتِهِ

زیرا قتل این دو دسته حرام است و باید دیه ذمی را بپردازد. اما برخی از فقها گفته‌اند که اگر مسلمان به کشتن کفار ذمی عادت داشته باشد، پس از آن که مقدار زاید از دیه مسلمان بر ذمی را به وی رد کنند قاتل مسلمان را قصاص می‌کنند.

وَ يُقْتَلُ الذِّمِّيُّ بِالذِّمِّيِّ وَ إِنْ اخْتَلَفَتْ مِلَّتُهُمَا كَالْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرَانِيِّ وَ بِالذِّمِّيَّةِ مَعَ الرَّدِّ

کافر ذمی در برابر کافر ذمی کشته می‌شود، اگرچه از دو کیش مختلف باشند، مانند یهودی و مسیحی و در برابر زن ذمی نیز پس از رد مقدار زاید دیه، کشته می‌شود؛

وَ بِالْعَكْسِ تُقْتَلُ الذِّمِّيَّةُ بِالذِّمِّيِّ مُطْلَقًا وَ لَيْسَ عَلَيْهَا غَرْمٌ وَ يُقْتَلُ الذِّمِّيُّ بِالْمُسْلِمِ

و بالعکس، زن ذمی به واسطه کشتن مرد ذمی مطلقاً قصاص می‌شود (حتی اگر دین آن با هم مختلف باشد) بدون آنکه دیه‌ای به گردن آن زن باشد (یعنی ولی دم مرد ذمی نمی‌تواند زیادی دیه مرد ذمی بر زن ذمی را مطالبه کند) و کافر ذمی در برابر مسلمان قصاص می‌شود

وَ لَوْ قَتَلَ الْكَافِرُ مِنْهُمْ ثُمَّ أَسْلَمَ الْقَاتِلُ فَالِدِيَّةُ عَلَيْهِ لَا غَيْرَ إِنْ كَانَ الْمُقْتُولُ ذِمِّيًّا لَا مُتَنَاعَ قَتْلِ الْمُسْلِمِ بِالْكَافِرِ

اگر کافری کافر دیگر را بکشد و آنگاه مسلمان شود، تنها باید دیه بدهد (و حق قصاص ندارد) به شرط آن که مقتول، کافر ذمی باشد؛ زیرا کشتن مسلمان در برابر کافر جایز نیست

۳. انتفاء الأبوة؛ فَلَا يُقْتَلُ الْوَالِدُ وَ إِنْ عَلَا بِإِبْنِهِ وَ إِنْ نَزَلَ

۳ - نبودن رابطه ابوت؛ بنابراین پدر هر چقدر که بالا رود (پدر بزرگ ...) به خاطر کشتن فرزندش هر چقدر پایین رود (نوه ...) قصاص نمی‌شود
وَ الْبِنْتُ كَالْأَبْنِ إِجْمَاعًا أَوْ بِطَرِيقِ أُولَى

دختر نیز به اجماع فقها یا به طریق اولی، حکم پسر را دارد
 وَ يُعْزَرُ الْوَالِدُ بِقَتْلِ الْوَلَدِ وَ يُكْفَرُ وَ تَجِبُ الدِّيَةُ لغيره من الورثة

و پدر به خاطر قتل فرزندش تعزیر می‌شود و باید کفاره دهد و واجب است که دیه فرزند را بپردازد و آن دیه به وراثت دیگر غیر از پدر می‌رسد
 وَ يُقْتَلُ بَاقِي الْأَقَارِبِ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ كَالْوَلَدِ بِوَالِدِهِ وَ الْأُمُّ بِابْنِهَا

ولی سایر خویشاوندان در برابر کشتن یکدیگر قصاص می‌شوند، مانند فرزند در مقابل قتل پدرش و مادر در مقابل قتل فرزندش
 ۴. کمال في العقل فلا يقتل المجنون بعاقل ولا مجنون، سواء كان الجنون دائماً أم أدواراً

۴ - کامل بودن عقل، بنابراین دوانه در مقابل کشتن عاقل و یا کشتن دیوانه قصاص نمی‌کنند خواه دیوانه دائمی باشد یا ادواری
 إِذْ قُتِلَ حَالُ جُنُونِهِ وَ الدِّيَةُ ثَابِتَةٌ عَلَى عَاقِلَتِهِ

به شرط آن‌که در حال جنونش مرتکب قتل گردد و دیه مقتول نیز بر عهده عاقله مجنون است
 وَ كَمَا يُعْتَبَرُ الْعَقْلُ فِي طَرَفِ الْقَاتِلِ كَذَا يُعْتَبَرُ فِي طَرَفِ الْمَقْتُولِ فَلَوْ قَتَلَ الْعَاقِلُ مَجْنُونًا لَمْ يُقْتَلْ بِهِ بَلْ الدِّيَةُ إِنْ كَانَ الْقَتْلُ عَمْدًا أَوْ شِبْهَهُ وَإِلَّا فَعَلَى الْعَاقِلَةِ

همان‌طور که عقل در طرف قاتل شرط می‌باشد، در طرف مقتول نیز شرط است بنابراین اگر عاقلی فرد دیوانه‌ای را بکشد، در به واسطه قتل دیوانه قصاص نمی‌شود؛ بلکه اگر قتل، عمد یا شبه عمد باشد باید دیه بدهد و در غیر این صورت، عاقله باید دیه را بپردازد.
 وَ لَا يُقْتَلُ الصَّبِيُّ بِبَالِغٍ وَ لَا صَبِيٍّ بَلْ تَنْتَبِثُ الدِّيَةُ عَلَى عَاقِلَتِهِ بِجَعْلِ عَمْدِهِ خَطَأً مُحْضاً إِلَى أَنْ يَبْلُغَ وَ إِنْ مَيَّرَ وَ يُقْتَلُ الْبَالِغُ بِالصَّبِيِّ عَلَى أَصَحِّ

صغیر در مقابل کشتن بالغ و یا کشتن صغیر دیگری قصاص نمی‌شود؛ بلکه دیه بر عهده عاقله قاتل ثابت می‌شود زیرا عمد کودک تا زمانی که بالغ شود در حکم خطای محض است، اگرچه ممیز باشد؛ طبق صحیح‌ترین دو نظر، شخص بالغ به واسطه کشتن صغیر قصاص می‌شود
 وَ لَوْ قَتَلَ الْعَاقِلُ ثُمَّ جُنَّ اقْتَصَصَ مِنْهُ وَ لَوْ حَالَهُ الْجُنُونُ لِثُبُوتِ الْحَقِّ فِي دِمَتِهِ عَاقِلًا فَيُسْتَصْحَبُ كغيره مِنَ الْحُقُوقِ

اگر عاقلی اقدام به قتل کند و سپس دیوانه گردد، از او قصاص می‌شود، اگرچه در حال جنون باشد، زیرا حق قصاص گرفتن در زمانی که عاقل بوده بر ذمه او ثابت شده است و مانند سایر حقوق استصحاب می‌شود.
 ۵. إِنْ يَكُونُ الْمَقْتُولُ مُحَقَّقُونَ الدَّمِ؛ فَمَنْ أَبَاحَ الشَّرْعُ قَتْلَهُ لَمْ يُقْتَلْ بِهِ قَاتِلُهُ وَأَنْ كَانَ بِغَيْرِ إِذْنِ الْإِمَامِ

۵ - اینکه خون مقتول محترم باشد؛ بنابراین هر کس که شرع ریختن خون او را مباح کرده باشد قاتل او به واسطه کشتن آن شخص قصاص نمی‌شود؛ اگرچه بدون اذن امام باشد
 وَ لَوْ قُتِلَ مَنْ وَجَبَ عَلَيْهِ قِصَاصٌ غَيْرُ الْوَلِيِّ قُتِلَ بِهِ لِأَنَّهُ مُحَقَّقُونَ الدَّمِ بِالنَّسْبَةِ إِلَى غَيْرِهِ

و هرگاه کسی غیر ولی‌دم، شخصی را که قصاص کردن او واجب است بکشد قاتل را به خط ارتکاب قتل قصاص می‌کنند؛ به دلیل آن که جانی نسبت به کسی غیر از ولی‌دم، خونش محترم است (و کسی حق قصاص او را ندارد)

✓ **ذمی:** یا کافر ذمی به کافری گفته می‌شود که دارای کتاب آسمانی بوده مانند یهودی و مسیحی و یا دارای شبه کتاب است مانند مجوس، و شرایط ذمه با مسلمانان را پذیرفته و بدان پایبند است.

✓ **معاهد:** کافر حربی معاهد، به کافری گفته می‌شود که با اهل اسلام پیمان می‌بندد که مسلمانان او را تا مدتی به حال خود واگذارند و او مسلمانان را در برابر دشمنان یاری کند و از یاری کردن کافران خودداری کند.

✓ **عاقله:** به افرادی اطلاق می‌شود که در قتل و جراحت خطائی، متحمل پرداخت دیه جانی می‌شوند و طبق نظر برخی از فقها، این افراد کسانی هستند که از طرف پدر، خویشاوندان قاتل محسوب می‌شوند؛ اگر چه به هنگام پرداخت دیه وراثت قاتل محسوب نشوند.

✓ **محقون الدم:** به کسی گفته می‌شود که شرع مقدس، خون او را حفظ کرده است، یعنی قتل او از نظر شرع حرام می‌باشد، که در مقابل «مهدور الدم» قرار دارد.

✓ **مهدور الدم:** به کسی گفته می‌شود که قتل او از نظر شرع مباح می‌باشد.

✓ **معصوم الدم:** به کسی گفته می‌شود که شرع مقدس، خون او را حفظ کرده است، یعنی قتل او از نظر شرع حرام می‌باشد، در همان معنای «محقون الدم» به کار می‌رود.

✓ **ولی دم:** به کسی گفته می‌شود که حق مطالبه کردن قصاص از قاتل را داشته باشد، جمع آن «اولیای دم» است.

ما یثبت به القتل

آدله اثبات قتل

۱. الإقرار

۱- اقرار

الإقرار یکفیه فیهِ المَرَّة، لعموم «إقرار العقلاء علی أنفسهم جائز» و هو یتحقق بالمرّة حیث لا دلیل علی الاعتبار التعدّد

اقرار به قتل یک مرتبه کفایت می‌کند؛ زیرا دلیل «اقرار العقلاء علی أنفسهم جائز» عمومیت دارد، و هر جا دلیلی بر تعدّد اقرار نباشد، با یک بار اقرار محقق می‌شود

و یُشترط فیهِ أهلیّة المقرّ بالبلوغ و العقل اختیاره فلا عبْرَة بإقرار الصّبی و المجنون و المکره

در اقرار شرط است که اقرارکننده به واسطه بلوغ، عقل و اختیار دارای اهلیت باشد؛ بنابراین اقرار توسط کودک، دیوانه و کسی که به اقرار اکراه شده باشد اعتباری ندارد

و یُقبل إقرار السّفیه و المفلس بالعمد لأنّ موجبهُ القود و إنّما حبر علیهما فی المال

اقرار سفیه و شخص مفلس نسبت به قتل عمد پذیرفته می‌شود؛ زیرا آنچه با اقرار ثابت می‌شود قصاص اقرارکننده است و حجر آن دو تنها در امور مالی است

و لو أقرّ بالخطأ الموجب للمال علی الجانی لم یُقبل من السّفیه مطلقاً و یُقبل من المفلس، لکن لا یشارک المقرّ له الغرماء علی الأقوی

اگر آن دو (سفیه و مفلس) به قتل خطایی که موجب پرداخت مال (دیه) توسط جانی است اقرار نمایند، این اقرار از سفیه به هیچ وجه پذیرفته نمی‌شود؛ اما از مفلس قبول می‌شود، اما طبق نظر قوی تر، مقرّله با طلبکاران (در عین اموال مفلس) شریک نمی‌شود

و لو أقرّ واحدٌ بقتله عمداً و آخرٌ بقتله خطأً تخیر الولی فی تصدیق من شاء منهما و إلزامه بموجب جنایته

هرگاه یک نفر اقرار کند که مقتول را از به قتل عمد کشته است و دیگری اقرار کند که او را به اشتباه (خطائی) به قتل رسانده است، ولی دم مخیر

است که هر کدام از آن دو نفر را که می‌خواهد تصدیق کرده، و او را به موجب جنایتی که مرتکب شده است (یعنی قصاص یا پرداخت دیه) ملزم کند و لو أقرّ بقتله عمداً فأقرّ آخرٌ ببراءة المقرّ ممّا أقرّ به من قتلّه و أنّه هو القاتل و رجّع الأوّل عن إقراره و یدیّ المقرّ من بیّت

المال إن کان موجوداً و درّی عنهما القصاص

هرگاه یک نفر اقرار به قتل عمدی کسی کند و سپس فرد دیگری اقرار کند که مقرّ نسبت به قتلی که اقرار کرده است بی گناه است و قاتل خود وی

است و اقرارکننده اول نیز از اقرارش رجوع کند، در این حالت دیه مقتول در صورت وجود بیت المال از بیت المال پرداخت می‌گردد و قصاص از هر

دو (اقرارکننده اول و دوم) برداشته می‌شود

۲. البینة

۲- بینه

أَمَّا الْبَيِّنَةُ فَعَدْلَانِ ذَكَرَانِ وَ لَا عِبْرَةَ بِشَهَادَةِ النِّسَاءِ مُنْفَرِدَاتٍ وَ لَا مُنْضَمَاتٍ، وَ لَا بِالْوَاحِدِ مَعَ الْيَمِينِ لِأَنَّ مُتَعَلِّقَهُمَا الْمَالُ وَ إِن عَفَا الْمُسْتَحِقُّ عَلَى مَالٍ

مراد از بینه دو مرد عادل است و شهادت زنان به تنهایی یا به ضمیمه مردان و نیز شهادت یک مرد به همراه قسم اعتبار ندارد، زیرا شهادت زنان و نیز شهادت یک مرد با قسم، مربوط به دعاوی مالی است، اگرچه ولی دم در مقابل دریافت مال، از قصاص گذشت کند وَ لَتَكُنَّ الشَّهَادَةُ صَافِيَةً عَنِ الْاِحْتِمَالِ؛ فَلَوْ قَالَ: «جَرَحَهُ» لَمْ يَكْفِ حَتَّى يَقُولَ: «مَاتَ مِنْ جُرْحِهِ» وَ لَوْ قَالَ: «أَسَالُ دَمَهُ» تُنْبِتُ الدَّامِيَّةَ خَاصَّةً

شهادت باید خالی از هرگونه احتمالی باشد؛ بنابراین اگر شاهد بگوید: «قاتل، او (مقتول) را مجروح ساخت» کفایت نمی کند مگر آن که بگوید: «و در اثر آن جراحت مُرد» و اگر (شاهد) بگوید «قاتل خون مقتول را ریخت» فقط دیه جراحت دامیه (که به واسطه آن پوست پاره شده و در گوشت فرو رفته و خون جاری می گردد) ثابت می شود وَ لَا بُدَّ مِنْ تَوَافُقِهِمَا عَلَى الْوَصْفِ الْوَاحِدِ الْمُوجِبِ لِاتِّحَادِ الْفِعْلِ فَلَوْ اخْتَلَفَا زَمَانًا أَوْ مَكَانًا أَوْ آلَةً بَطَلَتِ الشَّهَادَةُ

لازم است که هر دو شاهد جریان را به نحوی توصیف کنند که موجب اتحاد فعل است و اتفاق نظر داشته باشند؛ بنابراین اگر دو شاهد از جهت زمان ارتکاب فعل یا مکان ارتکاب فعل یا آلت قتل با هم اختلاف نمایند، شهادت باطل می شود.

۳. الْقَسَامَةُ

۳- قَسَامَهُ

أَمَّا الْقَسَامَةُ فَتَنْبُتُ مَعَ اللَّوْثِ وَ مَعَ عَدَمِهِ يَحْلِفُ الْمُنْكَرُ يَمِينًا وَاحِدَةً عَلَى نَفْيِ الْفِعْلِ فَإِنْ نَكَلَ عَنِ الْيَمِينِ حَلَفَ الْمُدَّعِي يَمِينًا وَاحِدَةً وَ يَنْبُتُ الْحَقُّ عَلَى الْمُنْكَرِ بِيَمِينِ الْمُدَّعِي؛

در صورتی که وجود داشته باشد لوث ثابت می شود؛ و اگر لوثی در کار نباشد، منکر، یک قسم بر نفی عمل (عملی که مدعی ادعا می کند) یاد می کند و چنانچه از خوردن قسم نکول ورزد، مدعی یک قسم می خورد و با این قسم، حق قصاص منکر ثابت می شود. وَ لَوْ قَضَيْنَا بِالنُّكُولِ قُضِيَ عَلَيْهِ بِهِ بِمَجَرَّدِهِ

اما اگر براساس نکول حکم کنیم، به محض این که منکر از قسم خوردن نکول ورزد، باید علیه منکر، حکم به قصاص شود. وَ اللَّوْثُ أَمَارَةٌ يُظَنُّ بِهَا صِدْقُ الْمُدَّعِي فِيمَا ادَّعَاهُ مِنَ الْقَتْلِ، كَوْجُودِ ذِي سِلَاحٍ مُلَطَّخٍ بِالدَّمِ عِنْدَ قَتْلِ فِي دَمِهِ أَوْ وَجَدَ الْقَتِيلَ فِي دَارِ قَوْمٍ وَ كَشَاهِدَةِ الْعَدْلِ الْوَاحِدِ لَا الصَّبِيِّ وَ لَا الْفَاسِقِ

لوث، اماره‌ای است که به سبب آن، ظن به راستگویی مدعی در قتلی که ادعا می کند حاصل می شود، مانند حضور شخص مسلح با سلاح آغشته به خون در کنار مقتولی که درخون خود غوطه می خورد، یا پیدا شدن مقتول در خانه گروهی و مانند شهادت دادن یک مرد عادل؛ با شهادت صغیر یا فاسق لوث حاصل نمی شود

وَ مَنْ وَجَدَ قَتِيلًا فِي جَامِعٍ عَظِيمٍ أَوْ شَارِعٍ أَوْ فِي فَلَاةٍ أَوْ فِي زَحَامٍ عَلَى قَنْطَرَةٍ أَوْ جِسْرِ أَوْ بِنْرِ أَوْ مَصْنَعٍ غَيْرِ مُخْتَصٍّ بِمُنْحَصِرٍ فَدَيْتُهُ عَلَى بَيْتِ الْمَالِ

کسی که در اجتماع بزرگی یا در خیابان یا در بیابان یا در ازدحام مردم بر روی پل‌های کوچک و بزرگ یا در چاه یا در حوضچه‌ای که افراد منحصری از آن جا رفت و آمد نمی کنند یافت شود، دیه‌اش بر عهده بیت المال است.

وَ قَدَرُهَا أَيُّ قَدْرِ الْقَسَامَةِ خَمْسُونَ يَمِينًا بِاللَّهِ تَعَالَى فِي الْعَمْدِ إِجْمَاعًا وَ الْخَطَا عَلَى الْأَشْهُرِ

تعداد قسامه در قتل عمد به اجماع فقها و در قتل خطایی بنابر نظر مشهورتر پنجاه قسم به نام خداوند متعال است

و لو تَعَدَّدَ الْمُدَّعِي عَلَيْهِ فَعَلَى كُلِّ وَاحِدٍ خَمْسُونَ عَلَى الْأَقْوَى وَإِنْ كَانَ لِلْمُدَّعِي قَوْمٌ حَلَفَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يَمِينًا إِنْ كَانُوا خَمْسِينَ
و لو زَادُوا عَنْهَا اقْتَصَرَ عَلَى خَمْسِينَ وَ الْمُدَّعِي مَنْ جُمِلَتْهُمْ

اگر متهمین چند نفر باشند، بنابر قول قوی‌تر باید برای هر کدام پنجاه قسم یاد شود و چنانچه مدعی دارای اقوامی باشد در صورتی که پنجاه نفر باشند، هریک از آنها یک قسم می‌خورد و اگر از پنجاه تن بیشتر باشند، به سوگند پنجاه نفر که یکی از آنها مدعی است بسنده می‌شود
و لو نَقَصُوا عَنِ الْخَمْسِينَ كُرِّرَتْ عَلَيْهِ أَوْ عَلَى بَعْضِهِمْ أَلَى أَنْ يَبْلُغَ الْخَمْسِينَ

چنانچه قسم خورندگان کمتر از پنجاه نفر باشند، همه یا بعضی از آنها دوباره سوگند می‌خورند تا به پنجاه سوگند برسد
و تَثْبُتُ الْقَسَامَةُ فِي الْأَعْضَاءِ بِالنَّسْبَةِ فَمَا فِيهِ مِنْهَا الدِّيَةُ فَقَسَامَتُهُ خَمْسُونَ كَالنَّفْسِ، وَ مَا فِيهِ النِّصْفُ فَنِصْفُهَا وَ هَكَذَا

در قصاص عضو، قسامه به نسبت دیه ثابت می‌شود، بنابراین اگر آن عضو دیه کامل داشته باشد، قسامه آن مانند قصاص نفس پنجاه قسم است
و اگر نصف دیه باشد، قسامه نصف می‌شود و به همین ترتیب
و لو لَمْ يَكُنْ لَهُ قَسَامَةٌ أَوْ امْتَنَعَ الْمُدَّعِي مِنَ الْيَمِينِ وَ إِنْ بَذَلَهَا قَوْمُهُ أَوْ بَعْضُهُمْ أَحْلَفَ الْمُنْكَرُ وَ قَوْمُهُ خَمْسِينَ يَمِينًا بَبِرَانْتِهِ،
فَإِنْ امْتَنَعَ الْمُنْكَرَ أَلْزَمَ الدَّعْوَى

هرگاه مدعی فاقد قسامه (خویشاوندانی) باشد، یا از سوگند خوردن خودداری کند، اگر چه تمام یا بعضی از خویشاوندان او مایل به قسم خوردن باشند؛ قاضی منکر و اقوام منکر را پنجاه بار قسم می‌دهد بر این که منکر بری الذمه است و اگر منکر نیز سر باز زند، دعوا ثابت می‌شود

- ✓ **قسامه:** به قسم‌های متعددی اطلاق می‌شود که توسط ولی‌دم و خویشان او، و یا توسط متهم و خویشان او صادر می‌شود در جایی که قتلی یا جراحاتی ادعا شده و بینه‌ای در کار نباشد.
- ✓ **لوث:** عبارت است از هر اماره ظنی که برای حاکم شرع مبنی بر راستگو بودن ادعای مدعی قتل یا قطع عضو یا جرح حاصل می‌شود در فرضی که مدعی، بینه‌ای نداشته باشد.
- ✓ **نکول:** به معنای سرپیچی کردن و امتناع کردن از ادای سوگند است. نکول منکر از قسم خوردن به این صورت است که نه قسم بخورد و نه آن را به مدعی رد کند تا مدعی قسم بخورد.

قصاص الطَّرَف

قصاص عضو

مَوْجِبُهُ إِتْلَافُ الْعَضْوِ وَ مَا فِي حَكْمِهِ بِالْمُتْلَفِ غَالِبًا وَإِنْ لَمْ يَقْصُدِ الْإِتْلَافَ أَوْ بَغِيرَهُ أَى غَيْرِ الْمُتْلَفِ غَالِبًا مَعَ الْقَصْدِ إِلَى الْإِتْلَافِ كَالْجَنَائَةِ عَلَى النَّفْسِ

سبب قصاص عضو، تلف کردن عضو یا عملی در حکم آن (مانند از کار انداختن عضو) است که با وسیله‌ای که غالباً موجب اتلاف می‌شود صورت گرفته است، اگر چه قصد اتلاف نداشته باشد یا با وسیله‌ای دیگر که غالباً موجب اتلاف نیست، ولی قصد اتلاف وجود داشته است، همان طور که در جنایت بر نفس چنین است
و شُرُوطُهُ شُرُوطُ قِصَاصِ النَّفْسِ وَ يَزِيدُ هُنَا اشْتِرَاطُ التَّسَاوِي أَى تَسَاوِي الْعُضْوَيْنِ الْمُتَقَصَّ بِهِ وَ مِنْهُ فِي السَّلَامَةِ أَوْ عَدَمِهَا
أَوْ كَوْنِ الْمُتَقَصَّ مِنْهُ أَحْفَظَ

شرایط قصاص عضو، همان شرایط قصاص نفس است و در اینجا افزون بر آن شرایط مساوی بودن عضوی که به خاطر آن قصاص گرفته می‌شود با عضو قصاص شده در سلامت و عدم سلامت شرط می‌باشد. یا اینکه عضو قصاص شونده (عضو جانی) ارزش کمتری (نسبت به عضو مجنی‌علیه) داشته باشد.

فَلَا تُقَطَّعُ الْيَدُ الصَّحِيحَةُ بِالسَّلَاءِ وَ لَوْ بَذَلَهَا الْجَانِي، لِأَنَّهُ

بنابراین دست سالم در برابر دست فلج و معیوب قطع نمی‌شود، اگرچه جانی دست سالم خود را برای قطع کردن تقدیم کند
و تُقَطَّعُ الْيَدُ الشَّلَاءُ بِالصَّحِيحَةِ لِأَنَّهَا دُونَ حَقِّ الْمُسْتَوْفِي إِلَّا إِذَا خِيفَ السَّرَايَةُ إِلَى النَّفْسِ فَتَنْبُتُ الدِّيَةُ.

و دست فلج و معیوب جانی در برابر دست سالم قطع می‌شود، زیرا کمتر از حق قصاص‌کننده (مجنی علیه) است، مگر این که به واسطه قطع کردن دست معیوب جانی، بیم سرایت به جان برود که در این صورت، دیه ثابت می‌شود

و تُقَطَّعُ الْيَمِينُ بِالْيَمِينِ لَا بِالْيُسْرَى وَلَا بِالْعَكْسِ كَمَا لَا تُقَطَّعُ السَّبَابَةُ بِالْوَسْطِيِّ وَنَحْوَهَا وَلَا بِالْعَكْسِ

دست راست (جانی) در برابر دست راست (مجنی علیه) قطع می‌شود؛ نه در برابر دست چپ و بالعکس، همان‌طور که انگشت سبابه را در برابر انگشت میانی قطع نمی‌شود و بالعکس

فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ يَمِينٌ فَالْيُسْرَى فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ يَسْرَى فَالْجُلُّ الْيَمِينِي فَإِنْ قُتِلَ فَالْيُسْرَى عَلَى الرَّوَايَةِ

حال اگر جانی دست راست نداشته باشد، نوبت به دست چپ می‌رسد و اگر دست چپ هم نداشته باشد، بنابر روایتی نوبت پای راست او می‌رسد و اگر فاقد پای راست بود، نوبت پای چپ می‌رسد

و يُنْبِتُ الْقِصَاصُ فِي الْحَارِصَةِ مِنَ الشَّجَاجِ وَ الْبَاضِعَةِ وَ السَّمْحَاقِ وَ الْمُوضِحَةِ وَ يُرَاعَى فِي الْإِسْتِيفَاءِ الشَّجَّةُ الْعَادِيَّةُ طَوْلًا وَ عَرْضًا

قصاص عضو در زخم‌های سر و صورت از نوع، حارصه، باضعه، سمحاق و موضحه ثابت می‌باشد، و در اجرای قصاص زخم‌های سر و صورت (شجاج)، که از روی ظلم عدوان وارد شده باید طول و عرض زخم را در نظر گرفت

و لَا يُنْبِتُ الْقِصَاصُ فِي الْهَاشِمَةِ لِلْعَظْمِ وَ الْمُنْقَلَةِ لَهُ وَ لَا فِي كَسْرِ الْعِظَامِ لِتَحَقُّقِ التَّغْرِيرِ بِنَفْسِ الْمُقْتَصِّ مِنْهُ، وَ لِعَدَمِ إِمْكَانِ اسْتِيفَاءِ نَحْوِ الْهَاشِمَةِ وَ الْمُنْقَلَةِ مِنْ غَيْرِ زِيَادَةٍ وَ لَا نَقْصَانٍ

جراحات هاشمه که به استخوان وارد می‌شود و یا جراحات « منقله » که باعث جابه‌جایی استخوان می‌گردد و نیز جراحاتی که سبب شکستن استخوان است قصاص ندارد، زیرا برای جان قصاص شونده خطرناک است، و نیز امکان استیفای قصاص در جراحاتی که به استخوان وارد می‌شود یا سبب جابجایی آن می‌گردد بدون آن که کمتر یا زیاده‌تر از اصل جراحات باشد وجود ندارد

و يَجُوزُ الْقِصَاصُ قَبْلَ الْإِنْذِمَالِ وَ إِنْ كَانَ الصَّبْرُ أَوْلَى حَذَرًا مِنَ السَّرَايَةِ الْمُوجِبَةِ لِتَغْيِيرِ الْحُكْمِ وَ لَا قِصَاصَ إِلَّا بِالْحَدِيدِ.

قصاص پیش از خوب شدن جایز می‌باشد، اگرچه صبرکردن بهتر است تا از سرایت جراحات که موجب عوض شدن حکم است جلوگیری گردد. قصاص فقط با ابزار آهنی باید اجرا شود.

و يُنْبِتُ الْقِصَاصُ فِي الْعَيْنِ لِلْأَيَّةِ وَ لَوْ كَانَ الْجَانِي بَعِينٍ وَاحِدَةً وَ الْمَجْنِي عَلَيْهِ بِاثْنَيْنِ قُلْعَتْ عَيْنَ الْجَانِي وَ إِنْ اسْتَلْزَمَ عَمَاءُ وَ لَا رَدَّ

در جنایت بر چشم، به دلیل آیه قرآن (و العین بالعين)، قصاص ثابت است و هرگاه جانی، یک چشم و مجنی علیه دو چشم داشته باشد، چشم جانی درآورده می‌شود، اگرچه باعث کوری او می‌شود و چیزی (به عنوان دیه) به جانی داده نمی‌شود

وَ لَوْ اِنْعَكَسَ بِأَنْ قُلْعَ عَيْنُهُ صَحِيحُ الْعَيْنَيْنِ فَأَذْهَبَ بَصَرَهُ أَقْتَصَّ لَهُ بَعِينٌ وَاحِدَةٌ لِأَنَّ ذَلِكَ هُوَ الْمُمَاتِلُ لِلْجَنَائَةِ قِيلَ وَ لَهُ مَعَ الْقِصَاصِ نِصْفُ الدِّيَةِ لِأَنَّهُ أَذْهَبَ بَصَرَهُ أَجْمَعَ وَ فِيهِ الدِّيَةُ

برعکس اگر کسی که دو چشم سالم دارد، تنها چشم فرد را درآورد و باعث کوری کامل او شود، تنها یک چشم جانی قصاص می‌شود، زیرا مماثل با جنایت، قصاص از یک چشم است و برخی از فقها گفته‌اند: علاوه بر قصاص، جانی باید نصف دیه کامل به مجنی علیه بپردازد؛ زیرا جانی تمام قوه بینایی او را از بین برده است و از بین بردن قوه بینایی دیه کامل دارد.

وَ لَوْ ذَهَبَ ضَوْءُ الْعَيْنِ مَعَ سَلَامَةِ الْحَدَقَةِ قِيلَ طَرَحَ عَلَى الْأَجْفَانِ قُطْنٌ مَبْلُولٌ وَ تُقَابِلُ بِمِرَاةٍ مُحَمَّاةٍ مُوْاجِهَةً لِلشَّمْسِ حَتَّى يَذْهَبَ الضَّوْءُ وَ تُبْقِيَ الْحَدَقَةَ

اگر در اثر جنایت قوه بینایی از دست برود ولی حدقه چشم سالم باقی مانده باشد، طبق نظر برهی از فقها برای قصاص، بر پشت پلک‌های جانی پنبه خیس گذارده او را در برابر آینه‌ای داغ رو به روی خورشید قرار می‌دهند تا قوه بینایی‌اش از دست برود و حدقه باقی بماند
و يَنْبُتُ الْقِصَاصُ فِي الشَّعْرِ إِنْ أُمِنَ الْإِسْتِيفَاءُ بِأَنْ يُسْتَوْفِيَ مَا يَنْبُتُ عَلَى وَجْهِ يَنْبُتُ، وَ مَا لَا يَنْبُتُ كَذَلِكَ عَلَى وَجْهِ لَا يَتَعَدَّى إِلَى فَسَادِ الْبَشَرَةِ وَ لَا الشَّعْرَ زِيَادَةً عَنِ الْجَنَائَةِ وَ هَذَا أَمْرٌ بَعِيدٌ وَ مِنْ تَمَّ مَنَعَهُ جَمَاعَةٌ

قصاص در مو چنانچه استیفا ممکن باشد ثابت است، به این نحو که مویی را که می‌روید به گونه‌ای قصاص کند که بروید و مویی را که نمی‌روید به گونه‌ای قصاص کند که نروید و باعث خرابی پوست و مویی افزون بر مقدار جنایت از جانی کنده نشود و چنین چیزی بعید به نظر می‌رسد، و به همین خاطر است که برخی از گروهی از فقها، قصاص در خصوص جنایت بر مو را جایز ندانسته‌اند
وَ تُقَطَّعُ الْأُذُنُ الصَّحِيحَةُ بِالصَّمَاءِ وَ الْأَنْفُ الشَّامُ بِالْأَخْشَمِ وَ هُوَ الَّذِي لَا يَشُمُّ وَاحِدُ الْمُنْخَرَيْنِ بِصَاحِبِهِ الْمُمَاتِلِ لَهُ فِي الْيَمِينِ وَ الْيَسَارِ

گوش سالم در برابر گوش ناشنوا و بینی بویا در برابر بینی غیربویا و نیز یکی از دو مجرای بینی در برابر مانند آن که در راست و چپ بودن همسان آن است قطع می‌شود
وَ تُقَطَّعُ السِّنُّ بِالسِّنِّ الْمُمَاتِلَةِ وَ لَوْ عَادَتِ السِّنُّ فَلَا قِصَاصَ فَإِنْ عَادَتْ مُتَغَيِّرَةً فَالْحُكُومَةُ وَ هُوَ الْأَرْشُ، لَتَفَوَّتَ مَا بَيْنَهُمَا صَحِيحَةً وَ مُتَغَيِّرَةً كَمَا هِيَ

دندان نیز در برابر مشابه آن دندان کنده می‌شود و اگر جانی دوباره دندان درآورد، دیگر قصاص نمی‌شود و اگر دندان قصاص کننده دوباره ولی به صورت معیوب درآید، باید حکومت داده شود که مراد، آرش است که همان تفاوت بین دندان صحیح و دندان معیوب است آن گونه که درآمده است
وَ لَوْ قُطِعَ إصْبَعُ رَجُلٍ وَ يَدٌ آخَرَ اقْتَصَّ لِصَاحِبِ الْإِصْبَعِ إِنْ سَبَقَ فِي الْجَنَائَةِ ثُمَّ يُسْتَوْفَى لِصَاحِبِ الْيَدِ الْبَاقِي مِنَ الْيَدِ وَ يُؤْخَذُ دِيَةٌ الْإِصْبَعِ وَ لَوْ بَدَأَ الْجَانِي بِقُطْعِ الْيَدِ قُطِعَتْ يَدُهُ لِلْجَنَائَةِ الْأُولَى وَ أَلْزَمَهُ الثَّانِي دِيَّةَ إصْبَعِ لِفَوَاتِ مَحَلِّ الْقَصَاصِ

هرگاه (جانی) انگشت شخصی و دست شخص دیگری را قطع کند، چنانچه جنایت قطع انگشت زودتر (از جنایت قطع دست) انجام شده باشد، ابتدا برای کسی که انگشتش را از دست داده است قصاص می‌گیرند و سپس باقیمانده دست برای کسی که دستش قطع شده است قصاص می‌شود و دیه یک انگشت نیز از جانی گرفته می‌شود؛ و اگر جانی ابتدا دست را بریده باشد، دست او را به خاطر جنایتی اولش قطع می‌کنند و باید به دومی دیه یک انگشت را بدهد، زیرا محل قصاص (یعنی انگشت) در کار نیست.

- ✓ **قصاص طرف:** طرف به معنای عضو است و قصاص طرف در همان معنای قصاص عضو به کار می‌رود.
- ✓ **قصاص عضو:** گرفتن مثل جنایتی که جانی بر یکی از اعضای بدن کسی وارد کرده است، ولی منجر به کشتن شدن او نشده است.
- ✓ **حکومت:** به عوض جنایت‌هایی گفته می‌شود که برای آن در شرع مقدس، مقدار مشخصی تعیین نشده باشد؛ بنابراین هر جنایتی که توسط شارع برای آن دیه‌ای تعیین نشده باشد، باید حکومت ثابت باشد، برخی از فقها حکومت و آرش را به یک معنا دانسته‌اند.
- ✓ **آرش:** مقدار مالی است که به عنوان جبران خسارت مالی یا بدنی که در شرع برای آن اندازه‌ای مشخص نشده به خسارت دیده پرداخت می‌گردد.

أحكام القصاص

أحكام قصاص

الْوَاجِبُ فِي قَتْلِ الْعَمْدِ الْقِصَاصُ لَا أَحَدُ الْأَمْرَيْنِ مِنَ الدِّيَةِ وَ الْقِصَاصِ

در قتل عمدی تنها قصاص واجب است، نه این که یکی از دو مورد دیه و قصاص واجب باشد
نَعَمْ لَوْ اصْطَلَحَا عَلَى الدِّيَةِ جَازَ لِأَنَّ الْقِصَاصَ حَقٌّ فَيَجُوزُ الصُّلْحُ عَلَى إِسْقَاطِهِ بِمَالٍ وَيَجُوزُ الزِّيَادَةُ عَنْهَا أَيْ عَنِ الدِّيَةِ وَ
النَّقِيصَةِ مَعَ التَّرَاضِي

البته اگر جانی با ولی دم مقتول یا مجنی علیه بر گرفتن دیه مصالحه کنند جایز است، زیرا قصاص حق است و می توان نسبت به اسقاط آن در برابر
مالی صلح نمود و در صورت رضایت دو طرف می توان زیادت از دیه یا کمتر از آن را تعیین نمود
وَ فِي وَجُوبِهَا أَيْ الدِّيَةِ عَلَى الْجَانِي بِطَلَبِ الْوَلِيِّ وَجْهٌ بَلْ قَوْلُ لِابْنِ الْجَنْدِيِّ لَوْ جُوبِ حِفْظُ نَفْسِهِ الْمَوْقُوفِ عَلَى بَذْلِ الدِّيَةِ فَيَجِبُ
مَعَ الْقُدْرَةِ

در وجوب دیه بر جانی در صورت خواستار ولی دم وجهی وجود دارد، ابن جنید نیز قائل به این است که؛ چون حفظ نفس واجب است که آن هم
متوقف بر دادن دیه است؛ بنابراین در صورتی که جانی توان پرداخت دیه را داشته باشد پرداختن دیه بر او واجب می شود
وَ لَوْ جَنِيَ عَلَى الطَّرَفِ وَ مَاتَ وَ اشْتَبَهَ اسْتِنَادُ الْمَوْتِ إِلَى الْجَنَائَةِ فَلَا قِصَاصَ فِي النَّفْسِ، لِلشَّكِّ فِي سَبَبِهِ بَلْ فِي الطَّرَفِ
خَاصَّةً

اگر کسی مرتکب جنایتی بر عضو شود و مجنی علیه بمیرد و معلوم نباشد که مرگ اثر جنایت بوده است یا خیر، قصاص نفس انجام نمی شود، زیرا
سبب آن مشکوک است و تنها قصاص عضو واقع می شود
وَ لَا يُقْتَصُّ بِالْأَلَةِ الْكَالَةِ الَّتِي لَا تَقْطَعُ أَوْ لَا تُقْتَلُ إِلَّا بِمُبَالَغَةٍ كَثِيرَةٍ لِنَلَا يَتَعَذَّبُ الْمُقْتَصُّ مِنْهُ سَوَاءً فِي ذَلِكَ النَّفْسُ وَ الطَّرَفُ
فَيَأْتِمُ لَوْ فَعَلَ وَ لَا شَيْءَ عَلَيْهِ سِوَاهُ

قصاص نباید با ابزاری که کند است و جز با تلاش زیاد نمی برد و نمی کشد انجام نمی گیرد تا کسی که قصاص می شود عذاب نکشد، خواه قصاص
نفس باشد یا قصاص عضو؛ بنابراین اگر چنین کند گناه کرده است و جز گناه چیزی برعهده او نیست
وَ لَا يَضْمَنُ الْمُقْتَصُّ سِرَايَةَ الْقِصَاصِ لِأَنَّهُ فَعَلَ سَائِعٌ فَلَا يَتَعَفَّبُهُ ضَمَانٌ مَا لَمْ يَتَّعَدَ حَقَّهُ فَيَضْمَنُ حِينَئِذٍ الزَّائِدَ قِصَاصاً أَوْ دِيَةً
قصاص کننده ضامن سرایت قصاص نیست؛ زیرا قصاص عملی جایز است و ضمانی را در پی ندارد البته به شرط آن که از حق خود تجاوز نکرده
باشد که در این صورت، نسبت به مقدار زاید قصاص می شود یا دیه می پردازد
وَ أُجْرَةُ الْمُقْتَصِّ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ فَإِنْ فَقِدَ بَيْتَ الْمَالِ أَوْ كَانَ هُنَاكَ مَا هُوَ أَهْمُ مِنْهُ كَسَدٌ تَغْرٍ وَ دَفْعَ عَدُوٍّ وَ لَمْ يَسَعِ لَهُمَا فَعَلَى
الْجَانِي

اجرت قصاص کننده از بیت المال است و اگر بیت المال وجود نداشته باشد یا مصرف مهمتری مانند حفظ مرزها و راندن دشمن وجود داشته باشد
و موجودی بیت المال برای هر دو کافی نباشد، جانی باید اجرت قصاص کننده را بدهد
وَ قِيلَ عَلَى الْمَجْنِيِّ عَلَيْهِ، لِأَنَّهُ لِمَصْلَحَتِهِ

برخی از فقها گفته اند که هزینه اجرای قصاص را مجنی علیه باید بپردازد، زیرا قصاص به خاطر مصلحت او انجام می شود
وَ يَرِثُ الْقِصَاصَ وَ ارِثُ الْمَالِ مُطْلَقاً إِلَّا الزَّوْجَيْنِ

هر کسی که وارث مال مقتول باشد حق قصاص را نیز به ارث می برد مگر زن و شوهر
وَ يَجُوزُ لِلْوَلِيِّ الْوَاحِدِ الْمُبَادَرَةُ إِلَى الْإِفْتِصَاصِ مِنَ الْجَانِي مِنْ غَيْرِ إِذْنِ الْإِمَامِ وَ إِنْ كَانَ اسْتِيزَانُهُ أُولَى لِخَطَرِهِ وَ احْتِيَاجِهِ إِلَى
النَّظَرِ وَ خُصُوصاً فِي قِصَاصِ الطَّرَفِ لِأَنَّ الْغَرَضَ مَعَ بَقَاءِ النَّفْسِ

اگر ولی دم یک نفر باشد، می تواند بدون اذن امام (ع) مبادرت به قصاص جانی کند؛ اگرچه اذن گرفتن از امام (ع) بهتر است، زیرا قصاص امری
مهم و نیازمند دقت نظر کامل است، به ویژه در مورد قصاص عضو، زیرا در قصاص عضو، هدف این است که افزون بر قصاص جانی نیز زنده بماند
وَ ذَهَبَ جَمَاعَةٌ إِلَى وَجُوبِ اسْتِيزَانِهِ مُطْلَقاً، فَيَعْزُرُ لَوْ اسْتَقَلَّ بِهِ

گروهی از فقها قائل به این هستند که چه در قصاص نفس و چه در قصاص عضو، اذن گرفتن از امام (ع) واجب است، بنابراین اگر به تنهایی اقدام به قصاص کند، تعزیر می‌شود

وَ إِنْ كَانُوا جَمَاعَةً تَوَقَّفَ الْإِسْتِيفَاءُ عَلَى إِذْنِهِمْ أَجْمَعَ سَوَاءً كَانُوا حَاضِرِينَ أَمْ لَا لِتَسَاوِيهِمْ فِي السُّلْطَانِ وَ لاشْتِرَاكِ الْحَقِّ فَلَا يَسْتَوْفِيهِ بَعْضُهُمْ، لِأَنْضِشِ الْقَصَاصِ مَوْضُوعٌ لِلتَّشْفَى وَ لَا يَحْصُلُ بِفَعْلِ الْبَعْضِ

هرگاه اولیای دم متعدد باشند، استیفای قصاص متوقف بر اذن همه آنان است، خواه همه حاضر باشند یا نباشند؛ زیرا همه آنان در تسلط بر جانی مساوی هستند و نیز حق قصاص مشترک بین آنها می‌باشد؛ بنابراین بعضی از ایشان به تنهایی نمی‌توانند آن را استیفا نمایند به دلیل اینکه قصاص برای آرامش خاطر اولای دم وضع شده است و این هدف با انجام قصاص توسط بعضی از اولیای دم حاصل نمی‌شود
وَ لَوْ كَانَ الْوَلِيُّ صَغِيرًا وَ لَهُ أَبٌ أَوْ جَدٌّ لَمْ يَكُنْ لَهُ الْإِسْتِيفَاءُ إِلَى بُلُوغِهِ لِأَنَّ الْحَقَّ لَهُ وَ لَا يُعْلَمُ مَا يُرِيدُهُ حِينَئِذٍ وَ حِينَئِذٍ يُحْبَسُ الْقَاتِلُ حَتَّى يَبْلُغَ

هرگاه ولی دم، صغیر بوده، پدر یا جد داشته باشد، در این صورت ولی او (یعنی پدر و جد) نمی‌تواند استیفای قصاص نماید تا این که صغیر بالغ شود؛ زیرا حق قصاص به او تعلق دارد و معلوم نیست که پس از بلوغ چه تصمیمی را اراده می‌کند، بنابراین قاتل را حبس می‌شود تا صغیر بالغ گردد
وَ قِيلَ: لِلْحَاضِرِ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ الْإِسْتِيفَاءُ مِنْ غَيْرِ ارْتِقَابِ حُضُورِ الْعَائِبِ وَ لَا اسْتِيزَانِهِ وَ يَضْمَنُ الْمُسْتَوْفِي حِصَصَ الْبَاقِينَ مِنَ الدِّيَةِ

برخی از فقها گفته‌اند، که از میان اولیای دم، حاضران می‌توانند قصاص کنند بدون آن که منتظر حضور غایبان شوند یا از آنان اجازه بگیرند و قصاص کنندگان ضامن سهم دیگران از دیه خواهند بود

وَ قِيلَ وَ الْقَائِلُ الشَّيْخُ وَ أَكْثَرُ الْمُتَأَخِّرِينَ: تَرَاعَى الْمَصْلَحَةُ، فَإِنْ اقْتَضَتْ تَعْجِيلَهُ جَازٌ؛ وَ هُوَ أَجُودٌ؛ وَ فِي حَكْمِهِ الْمَجْنُونُ

و طبق نظر برخی از فقها که شیخ طوسی و بیشتر فقهای متأخر قائل به آن هستند؛ مصلحت صغیر باید مراعات شود، پس اگر مصلحت اقتضاء کند که قصاص فوراً اجرا شود قصاص جایز است، (و از نظر شهید ثانی) همین قول، قول بهتری است؛ و شخص مجنون نیز حکم صغیر را دارد
وَ لَوْ صَالَحَهُ بَعْضُ الْأَوْلِيَاءِ عَلَى الدِّيَةِ لَمْ يَسْقُطِ الْقَوْدُ عَنْهُ لِلْبَاقِينَ عَلَى الْأَشْهُرِ وَيَرُدُّونَ أَيُّ مَنْ يُرِيدُ الْقَوْدَ عَلَيْهِ أَيُّ عَلَى الْمَقْتُولِ نَصِيبِ الْمَصَالِحِ مِنَ الدِّيَةِ

اگر بعضی از اولیای دم با جانی برگرفتن دیه مصالحه نمایند، بنابر نظر مشهورتر، حق قصاص دیگر اولیا ساقط نمی‌گردد، ولی قصاص کنندگان، سهم دیه کسانی را که صلح کرده‌اند می‌پردازند

وَ لَوْ اشْتَرَكَ الْأَبُ وَ الْأَجْنَبِيُّ فِي قَتْلِ الْوَلَدِ اقْتَصَصَ مِنَ الْأَجْنَبِيِّ وَ رَدَّ الْأَبُ نِصْفَ الدِّيَةِ عَلَيْهِ

و هرگاه پدری با بیگانه‌ای مشترکاً فرزند را بکشند، از بیگانه قصاص می‌شود و پدر نصف دیه را به شخص بیگانه رد می‌کند و کذا لو اشترک المسلم و الکافر فی قتل الذمی، فیقتل الکافر إن شاء الولی و یرد المسلم نصف دیته

و نیز اگر مسلمان و کافر ذمی در قتل یک کافر ذمی مشارکت داشته باشند، در صورتی که ولی دم بخواهد، کافر قصاص می‌شود و مسلمان نیز باید نصف دیه کافر ذمی را بدهد

وَ كَذَا الْكَلَامُ فِي اشْتِرَاكِ الْعَامِدِ وَ الْخَاطِئِ فَإِنَّهُ يَجُوزُ قَتْلُ الْعَامِدِ بَعْدَ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهِ نِصْفُ دِيَّتِهِ وَ الرَّأْيُ هُنَا الْعَاقِلَةُ

و نیز در صورتی که یک نفر از روی عمد و دیگر از روی خطا در قتل کسی مشارکت داشته باشند همین حکم جاری است و پس از آن که نصف دیه شخص عاقل به او برگردانده شد، می‌توان او را کشت و در اینجا ردکننده دیه، عاقله است
وَ يَجُوزُ لِلْمَحْجُورِ عَلَيْهِ لِسْفَهُ وَ الْفَلَسِ اسْتِيفَاءُ الْقِصَاصِ إِذَا كَانَ بِالْعَاقِلَةِ، لِأَنَّ الْقِصَاصَ لَيْسَ بِمَالٍ، فَلَا يَتَعَلَّقُ بِهِ الْحَجَرُ فِيهِمَا. وَ يَجُوزُ لَهُ الْعَفْوُ وَ الصُّلْحُ عَلَى مَالٍ لَكِنْ لَا يُدْفَعُ إِلَيْهِ

شخصی که به جهت سفاهت یا مفلس بودن محجور است. اگر بالغ و عاقل باشد، می‌تواند قصاص کند؛ زیرا قصاص مال نیست؛ از این رو حجر سفیه و مفلس به آن تعلق نمی‌گیرد و نیز می‌تواند گذشت نموده، یا با دریافت مالی صلح کند؛ ولی مال موضوع صلح به خود او داده نمی‌شود

و في جواز استيفاء وليّ مديوناً القصاصَ من دون ضمان الدين على الميت، قولان أصحُّهما الجواز، لأنَّ الموجب العمدة لقصاص، و أخذ الدية اكتساب، و هو غير واجب على الوارث في دين مورثه

در جواز قصاص توسط ولی دم مقتولی که مديون بوده است، بدون تحقق ضمان قصاص کننده نسبت به دیون میت دو نظر وجود دارد که صحیح ترین آن دو، جایز بودن قصاص می باشد؛ زیرا با قتل عمدی قصاص ثابت می شود و گرفتن دیه نوعی کسب درآمد است و بر ورثه واجب نیست بر ادای دیون مورث خود اقدام به کسب درآمد کنند

و يَجُوزُ التَّوَكُّلُ فِي اسْتِيفَائِهِ فَلَوْ عَزَلَهُ الْمُوَكَّلُ اقْتَصَصَ الْوَكِيلُ وَ لَمَّا يَعْلَمُ بِالْعَزْلِ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ مِنْ قِصَاصٍ وَ لَا دِيَّةٍ لِأَنَّ الْوَكِيلَ لَا يَنْعَزِلُ إِلَّا مَعَ عِلْمِهِ بِالْعَزْلِ

وکالت دادن برای استیفای قصاص جایز است؛ حال اگر موکل، وکیل را عزل نموده باشد و وکیل بدون آنکه از عزل خود آگاه باشد اقدام به قصاص کند، چیزی به عنوان قصاص یا دیه برعهده او نیست؛ زیرا وکیل، تنها با علم به عزل منعزل می شود

لَوْ عَفَا الْمُوَكَّلُ فَاسْتَوْفِيَ الْوَكِيلُ بَعْدَهُ قَبْلَ الْعِلْمِ فَلَا قِصَاصَ أَيْضًا لَكِنْ عَلَيْهِ الدِّيَّةُ لِمُبَاشَرَتِهِ وَ بَطْلَانِ وَكَالَتِهِ بِالْعَفْوِ.

اگر موکل، جانی را عفو کند و وکیل بعد از عفو و پیش از علم به عفو اقدام به استیفای قصاص نماید، قصاص نمی شود؛ ولی باید دیه بدهد، زیرا مباشر قتل بوده و وکالت او به واسطه عفو جانی توسط موکل باطل گردیده است

وَ لَا يُقْتَصُّ مِنَ الْحَامِلِ حَتَّى تَضَعَ وَ يُقْبَلُ قَوْلُهَا فِي الْحَمْلِ وَ إِنْ لَمْ تَشْهَدْ الْقَوَائِلُ بِهِ لِأَنَّ لَهُ أَمَارَاتٍ قَدْ تَخْفِي عَلَى غَيْرِهَا

زن باردار تا زمان وضع حمل قصاص نمی شود، و سخن او در این مورد که باردار است پذیرفته می شود، حتی اگر قابله ها (زنان ماما) به این امر شهادت ندهند؛ زیرا بارداری نشانه هایی دارد که برغیر خود زن پنهان است.

وَ لَوْ هَلَكَ قَاتِلُ الْعَمْدِ فَالْمَرْوِيُّ عَنِ الْبَاقِرِ وَ الصَّادِقِ (ع) أَخَذَ الدِّيَّةَ مِنْ مَالِهِ، وَ إِلَّا يَكُنْ لَهُ مَالٌ فَمِنْ الْأَقْرَبِ إِلَيْهِ فَأَلْقَرَبُ

هرگاه قاتلی که مرتکب قتل عمد شده است (قبل از قصاص شدن) بمیرد از امام باقر و امام صادق (ع) روایت شده است که، از مال او دیه گرفته می شود؛ در غیر این صورت اگر مالی نداشته باشد، از خویشاوندان قاتل به ترتیب نزدیکی به وی گرفته می شود

نکات مهم مبحث قصاص:

- ✓ هرگاه قاتل با وسیله ای که به ندرت کشنده است قصد کشتن کسی را نداشته باشد، قصاص نمی شود.
- ✓ هرگاه ضارب، مضروب را به کمتر از مقدار غیرقابل تحمل بزند اما به دنبال آن بیمار شده و به فوت او منجر شود قتل عمد محسوب می شود.
- ✓ هرگاه جانی عمداً کسی را مجروح کرده و در اثر سرایت کردن جراحت فوت کند، قتل عمد محسوب می شود، اگر چه امکان درمان داشته باشد.
- ✓ هرگاه قاتل، مقتول را دریا انداخته و نهنگ او را ببلعد در صورتی که قصد بلعیدن توسط نهنگ را داشته باشد، قتل عمد محسوب می شود.
- ✓ اگر قاتل کسی را در چاهی پرتاب کند که از وجود آن چاه جاهل باشد، قصاص نمی شود اما باید دیه بپردازد.
- ✓ اگر کسی شهادت ناحق به موجب قصاص داده و مشهود علیه قصاص شوند، قتل عمد محسوب می شود.
- ✓ هرگاه شخصی، شخص دیگر را به قتل اکراه کند، مباشر قتل قصاص شده و آمر زندانی می شود تا بمیرد.
- ✓ اگر شخصی صغیر غیر ممیز یا دیوانه ای را به قتل اکراه کند، اکراه کننده قصاص می شود اگر چه مباشر نیست.
- ✓ هرگاه برخی از اولیای دم خواهان قصاص بوده و برخی دیه مطالبه کنند، اشخاصی که خواهان قصاص باشند، مقدم می شوند.
- ✓ زن آزاد در مقابل زن آزاد قصاص شده و به اجماع فقها، دیه ای رد نمی شود.
- ✓ مرد آزاد به واسطه قتل زن آزاد قصاص شده، اما ولی دم زن باید نصف دیه مرد را به وی برگردانند.
- ✓ هرگاه زنی مردی را به قتل برساند زن قصاص می شود و طبق قول قوی تر، لازم نیست اولیای دم زن دیه ای به مرد رد کنند.
- ✓ در جنایت بر اعضا، دیه عضو زن اگر به یک سوم دیه مرد و بیشتر از این مقدار برسد دیه عضو زن به نصف دیه عضو مرد تقلیل می یابد.
- ✓ هرگاه یک مرد آزاد، دو مرد آزاد را به قتل برساند اولیای مقتولین فقط حق قصاص قاتل را دارند.

- ✓ شخص مسلمان به واسطه کشتن کافر ذمی و معاهد تعزیر شده، و باید دیه ذمی را غرامت دهد.
- ✓ ذمی به واسطه قتل ذمی قصاص می شود، اگر چه دین آنها متفاوت باشد.
- ✓ کافر ذمی به واسطه قتل شخص مسلمان قصاص می شود.
- ✓ پدر به واسطه قتل فرزندش قصاص نمی شود، بلکه تعزیر می شود و باید کفاره بدهد و واجب است دیه فرزند را بپردازد.
- ✓ پدر از دیه ای که بابت قتل فرزند خود می پردازد، ارث نمی برد. بقیه وراثت آن را به ارث می برند.
- ✓ به اجماع فقها، دختر نیز در حکم پسر است، یعنی در صورتی که پدر او را به قتل برساند، پدر قصاص نمی شود.
- ✓ هرگاه مجنون مرتکب قتل شود، دیه قتل را باید عاقله مجنون پرداخت کنند.
- ✓ هرگاه شخص عاقل مجنونی را به قتل برساند قصاص نمی شود، بلکه باید خودش یا عاقله دیه بپردازد.
- ✓ صغیر به واسطه قتل بالغ یا صغیر قصاص نمی شود، بلکه باید عاقله صغیر دیه بپردازد.
- ✓ هرگاه شخص عاقل پس از ارتکاب قتل دچار جنون شود، او را قصاص می کنند هرچند در حالت جنون باشد.
- ✓ هر شخصی غیر از ولی دم، کسی را که کشتن او واجب است به قتل برساند باید قصاص شود.
- ✓ با یک مرتبه اقرار قتل ثابت می شود.
- ✓ اقرار کردن شخص سفیه و مفلس نسبت به قتل عمد پذیرفته شده و در نتیجه قصاص می شوند.
- ✓ اقرار به قتل خطایی از سفیه پذیرفته نمی شود، ولی از مفلس پذیرفته می شود.
- ✓ قتل با شهادت زنان به تنهایی و یا به انضمام شهادت مردان و نیز با شهادت یک مرد به انضمام قسم ثابت نمی شود.
- ✓ قسامه در صورت وجود لوث ثابت می شود و در صورتی که لوث وجود نداشته باشد، منکر بر نفی قتل یک قسم یاد می کند.
- ✓ کسی که جنازه او در اجتماع بزرگ مردم و یا در خیابان یا بیابان یا روی پل پیدا شود، دیه اش از بیت المال باید پرداخت شود.
- ✓ تعداد قسامه در قتل عمد پنجاه قسم به اجماع فقها، و در قل خطایی طبق قول مشهورتر پنجاه قسم می باشد.
- ✓ اگر خویشاوندان مدعی پیش از پنجاه نفر باشند، قسم خوردن پنجاه نفر کفایت می کند به طوری که مدعی جز آنان محسوب می شود.
- ✓ قسامه در مورد جنایت بر اعضای بدن به نسبت دیه عضو به دیه نفس ثابت می شود.
- ✓ دست سالم در برابر دست فلج قصاص نمی شود، هرچند جانی حاضر به قصاص دست خود باشد.
- ✓ هرگاه در اثر قصاص دست فلج در برابر دست سالم، ترس سرایت کردن به جان باشد دیه ثابت می شود.
- ✓ دست راست در مقابل دست راست قصاص می شود.
- ✓ دست راست در مقابل دست چپ قصاص نمی شود.
- ✓ دست چپ در مقابل دست راست قصاص نمی شود.
- ✓ در صورتی که جانی دست راست نداشته باشد، دست چپ او قطع شده، و در غیر این صورت پای راست او را قطع می کند.
- ✓ قصاص در زخم های حارصه، باضعه، سمحاق و موضعه ثابت می باشد.
- ✓ قصاص در زخم های هاشمه، منقله و شکستن استخوان ثابت نیست، زیرا موجب ضرر به جان قصاص شونده می شود.
- ✓ قصاص کردن قبل از بهبودی زخم جایز است، اگر چه صبر کردن تا زمان ایجاد بهبودی بهتر است.
- ✓ قصاص کردن تنها باید با ابزار و وسیله آهنی صورت گیرد.
- ✓ هرگاه جانی دارای یک چشم و مجنی علیه دارای دو چشم باشد، چشم جانی کننده می شود، اگر چه سبب کور شدن او شود.
- ✓ گوش سالم در برابر گوش کر قصاص می شود.
- ✓ هر عضوی که قصاص کردن آن واجب باشد در صورت مفقود بودن به تبدیل می شود.
- ✓ حکم اولی که در قتل عمد واجب است قصاص می باشد، نه تخییر بین قصاص کردن و گرفتن دیه.
- ✓ در صورت تراضی جانی با ولی دم، مصالحه بر دیه به مقدار زیادتر یا کمتر جایز است.
- ✓ قصاص کردن با ابزار و آلت گند و غیر بُرنده جایز نمی باشد.

- ✓ قصاص کننده ضامن سرایت کردن قصاص نیست به شرط آن که تعدی نکرده باشد.
- ✓ اجرت قصاص کننده باید از بیت المال پرداخت شود و در غیر این صورت بر عهده جانی می باشد.
- ✓ اگر ولی دم یک نفر باشد می تواند بدون إذن امام (ع) به قصاص کردن جانی اقدام کند.
- ✓ هر شخصی که مال مقتول را به ارث می برد به استثنای زن و شوهر، ولی دم بوده و حق قصاص را به ارث می برد.
- ✓ هرگاه برخی از اولیای دم بر گرفتن دیه مصالحه کنند، طبق قول مشهورتر، حق قصاص جانی برای اولیای دم دیگر ساقط نمی شود.
- ✓ سفیه و مفلس می توانند قصاص را اجرا کنند به شرط که بالغ و عاقل باشند.
- ✓ عفو کردن جانی توسط سفیه و مفلس جایز است.
- ✓ سفیه و مفلس می توانند با جانی بر گرفتن دیه مصالحه کنند، اما مال به دست آنان داده نمی شود.
- ✓ وکیل گرفتن به منظور اجرای قصاص جایز می باشد، زیرا قصاص از امور قابل نیابت می باشد، یعنی قائم به شخص نیست.
- ✓ زن باردار تا زمان زایمان کردن نباید قصاص شود و ادعای او در مورد باردار بودن قبول می شود، هرچند قبله ها به آن شهادت ندهند.

الدیات

دیات

مورد الدیة

مورد پرداخت دیه

إِنَّمَا تَنْبُتُ الدِّيَةُ بِالْأَصَالَةِ فِي الْخَطَا الْمَحْضِ وَ شَبْهِهِ وَ هُوَ الْعَمْدُ الَّذِي يُشَبِّهُ الْخَطَا

دیه در اصل برای جنایتی است که به طور خطای محض و شبهه خطا، یعنی جنایت عمدی که شبیه خطا است ثابت می شود.
قَالَ أَوَّلُ وَ هُوَ الْخَطَا الْمَحْضُ مِثْلُ أَنْ يَرْمِيَ حَيَوَانًا فَيُصِيبُ إِنْسَانًا أَوْ إِنْسَانًا مُعَيَّنًا فَيُصِيبُ غَيْرَهُ وَ مَرْجِعُهُ إِلَى عَدَمِ قَصْدِ الْإِنْسَانِ أَوْ الشَّخْصِ

مورد اول، یعنی خطای محض این است که مثلاً به طرف حیوانی تیر می اندازد و به انسانی برخورد می کند، یا به طرف انسانی معین پرتاب می کند، ولی به شخص دیگری می خورد و مرجع خطای محض به این است که قاتل قصد قتل انسان (در مثال اول) یا قصد قتل شخصی معین (در مثال دوم) را نداشته باشد.

وَ الثَّانِي وَ هُوَ الْخَطَا الشَّيْبِي بِالْعَمْدِ وَ بِالْعَكْسِ أَنْ يَقْصِدَهُمَا بِمَا لَا يَقْتُلُ غَالِبًا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ عُدْوَانًا مِثْلُ أَنْ يَضْرِبَ لِلتَّأْدِيبِ ضَرْبًا لَا يَقْتُلُ عَادَةً فَيَمُوتُ الْمَضْرُوبُ

مورد دوم، یعنی خطای شبیه به عمد و عمد شبیه به خطا این است انسان و شخص خاصی را قصد کند، اما با وسیله ای که غالباً کشنده نیست به ایشان جنایت وارد کند، اگرچه از روی عدوان نباشد، مانند این که برای تأدیب به گونه ای بزند که عادتاً کشنده نیست و آن شخص بر حسب اتفاق بمیرد.

وَ الضَّابِطُ أَنَّ الْعَمْدَ هُوَ أَنْ يَتَعَمَّدَ الْفِعْلَ وَ الْقَصْدُ بِمَعْنَى أَنْ يَقْصِدَ قَتْلَ الشَّخْصِ الْمُعَيَّنِ وَ فِي حَكْمِهِ تَعَمَّدَ الْفِعْلَ دُونَ الْقَصْدِ إِذَا كَانَ الْفِعْلُ مِمَّا يَقْتُلُ غَالِبًا

ضابطه کلی این است که در قتل عمد، جانی هم در فعل خود و هم در قصد خود تعمد داشته باشد؛ به این معنا که جانی قصد کشتن شخص معینی را داشته باشد، انجام عمدی عمل بدون قصد قتل نیز در جایی که عمل از اموری که غالباً کشنده است در حکم قتل عمد است
وَ الْخَطَا الْمَحْضُ أَنْ لَا يَتَعَمَّدَ فِعْلًا وَ لَا قَصْدًا بِالْمَجْنِيِّ عَلَيْهِ وَ إِنْ قَصْدَ الْفِعْلِ فِي غَيْرِهِ

خطای محض این است که نه فعل را از روی عمد انجام دهد و نه نسبت به مجنی علیه تعمد داشته باشد دارد، اگر چه انجام فعل را نسبت به غیر مجنی علیه قصد کرده باشد

وَ الْخَطَا الشَّيْبَةُ بِالْعَمْدِ إِنْ يَتَعَمَّدَ الْفِعْلَ وَ يَقْصُدُ إِيقَاعَهُ بِالشَّخْصِ الْمُعَيَّنِ وَ يُخْطِئُ فِي الْقَصْدِ إِلَى الْقَتْلِ أَيْ لَا يَقْصُدُ مَعَ أَنَّ الْفِعْلَ لَا يَقْتُلُ غَالِبًا

خطای شبیه به عمد نیز این است که نسبت به فعل، تعمد داشته باشد و واقع ساختن فعل را بر شخص معینی قصد کرده باشد، ولی در قصد قتل خطا کرده باشد، یعنی قصد کشتن نداشته باشد و فعل نیز از اموری باشد که غالباً گشوده نیست

✓ **دیه:** عبارت است از مالی که بر جانی واجب ایت آن را به سبب جنایتی که بر انسان آزاد وارد کرده است پرداخت کند؛ خواه جنایت بر نفس بوده یا جنایت بر اعضا باشد.

✓ **قتل خطای محض:** قتلی است که قاتل در فعل و قصد و نتیجه خود نسبت به مجنی علیه هیچ کدام تعمد نداشته باشد، بلکه در اثر خطا منجر به قتل شخصی می گردد.

✓ **قتل شبه عمد:** قتلی است که قاتل در فعل خود تعمد دارد اما قصد کشتن ندارد.

✓ **قتل عمد:** قتلی است که قاتل در قصد و فعل خود تعمد داشته باشد.

ضمان الطیب

ضمان پزشک

الطَّبِيبُ يَضْمَنُ فِي مَالِهِ مَا يَتَلَفُ بِعِلَاجِهِ نَفْسًا وَ طَرَفًا، لِحُصُولِ التَّأْفِ الْمُسْتَنَدِ إِلَى فِعْلِهِ وَ لَا يُطَلَّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ، وَ لِأَنَّهُ قَاصِدٌ إِلَى الْفِعْلِ مُخْطِئٌ فِي الْقَصْدِ فَكَانَ فَعْلُهُ شَبِيهَ عَمْدٍ وَ إِنْ اخْتَاطَ وَ اجْتَنَهَدَ وَ أَذِنَ الْمَرِيضُ

پزشک از مال خودش ضامن خسارتی است که در اثر معالجه او به جان و عضو بیمار وارد می شود، زیرا تلف مستند به عمل او می باشد و خون انسان مسلمان هدر نمی رود، چون پزشک قصد انجام فعل را داشته بنابراین عمل او، شبیه به عمد است، اگرچه مراعات احتیاط را نموده و تلاش خود را به کار برده باشد و بیمار نیز اذن داده باشد

وَ لَوْ أَبْرَأَهُ الْمُعَالِجُ مِنَ الْجَنَائَةِ قَبْلَ وَفُوعِهَا فَأَلْأَقْرَبُ الصَّحَّةِ إِذْ لَا غَنَى عَنِ الْعِلَاجِ وَ إِذَا عَرَفَ الطَّبِيبُ أَنَّهُ لَا مَخْلَصَ لَهُ عَنْ الضَّمَّانِ تَوَقَّفَ عَنِ الْعَمَلِ مَعَ الضَّرُورَةِ إِلَيْهِ فَوَجَبَ فِي الْحِكْمَةِ شَرْعُ الْإِبْرَاءِ دَفْعًا لِلضَّرُورَةِ

هرگاه معالجه شونده، پیش از وقوع جنایت، پزشک را از مسئولیت ناشی از جنایت بری نماید، نظر درست تر صحیح بودن این عمل است؛ چرا که بیمار چاره ای از درمان ندارد و پزشک هم اگر بداند که در هر حال ضامن است، هر چند معالجه ضروری باشد به آن اقدام نمی کند؛ بنابراین حکمت اقتضا می کند که به منظور برطرف شدن این نیاز ضروری، ابراء پزشک توسط بیمار صحیح باشد

مسائل

چند مسئله

۱. النَّائِمُ يَضْمَنُ مَا يَجْنِيهِ فِي مَالِ الْعَاقِلَةِ لِأَنَّهُ مُخْطِئٌ فِي فِعْلِهِ وَ قَصْدِهِ فَيَكُونُ خَطَاً مَحْضًا

۱- شخص خواب ضامن جنایتی است که در حال خواب وارد کرده است و دیه آن از مال عاقله پرداخت می گردد. زیرا وی در فعل و قصد خود خطا کرده است، بنابراین عمل او خطای محض است

۲. حَامِلُ الْمَتَاعِ يَضْمَنُ لَوْ أَصَابَ بِهِ إِنْسَانًا فِي مَالِهِ أَمَّا أَصْلُ الضَّمَّانِ فَلَا سِتْنَادَ تَلَفِهِ إِلَى فَعْلِهِ وَ إِمَّا كَوْنَهُ فِي مَالِهِ فَلَقَصْدِهِ الْفِعْلُ الَّذِي هُوَ سَبَبُ الْجَنَائَةِ

۲ - حمل کننده کالا اگر موجب شود که کالا به انسانی برخورد کند (و موجب جنایتی شود)، از مال خودش ضامن است. اصل ضمان به این دلیل است که تلف، مستند به عمل او است و اینکه از مال خودش باید داده شود به این دلیل است که قصد انجام عملی را که سبب جنایت است داشته است

۳. الصَّائِحُ بِالطُّفْلِ أَوْ الْمَجْنُونِ أَوْ الْمَرِيضِ أَوْ الصَّحِيحِ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ يَضْمَنُ فِي مَالِهِ أَيْضًا لِأَنَّهُ خَطَأً مَقْصُودٌ

۳ - کسی که بر سر کودک، دیوانه، بیمار و یا انسان سالمی که بی خبر است فریاد می کشد، از مال خود ضامن است؛ زیرا خطایی است که نسبت به آن قصد وجود دارد.

۴. الصَّادِمُ لِغَيْرِهِ يَضْمَنُ فِي مَالِهِ دِيَةَ الْمَصْدُومِ لِاسْتِنَادِ التَّلَفِ إِلَيْهِ مَعَ قَصْدِ الْفِعْلِ وَ لَوْ مَاتَ الصَّادِمُ فَهَدَرٌ لِمَوْتِهِ بِفِعْلِ نَفْسِهِ

۴ - کسی که به دیگری برخورد می کند، از مال خود ضامن دیه کسی است که با آن برخورد نموده است؛ زیرا تلف مستند به او است و قصد فعل را نیز داشته است و اگر برخورد کننده بمیرد، خون او هدر است؛ زیرا با عمل خود، موجب مرگ خودش شده است
وَ لَوْ وَقَفَ الْمَصْدُومُ فِي مَوْضِعٍ لَيْسَ لَهُ الْوُقُوفُ فِيهِ فَمَاتَ الصَّادِمُ بِصَدْمِهِ ضَمِنَ الْمَصْدُومُ الصَّادِمَ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ أَيْ لِلصَّادِمِ مَنَدُوحَةٌ فِي الْعُدُولِ عَنْهُ كَالطَّرِيقِ الضَّيِّقِ

هرگاه شخصی که با او برخورد صورت گرفته است در مکانی باشد که مجاز به توقف در آنجا نیست و بر اثر برخورد با او، برخورد کننده بمیرد، آن شخص ضامن برخورد کننده است؛ البته به این شرط که برخورد کننده گریزی از برخورد نکردن با مصدوم نداشته باشد، مانند این که راه، باریک بوده باشد

وَ لَوْ تَصَادَمَ حُرَّانِ فَمَاتَا فَلِوَرَثَةِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا نِصْفُ دِيَّتِهِ وَيَسْفُطُ النِّصْفُ لِاسْتِنَادِ مَوْتِ كُلِّ مِنْهُمَا إِلَى سَبَبَيْنِ أَحَدُهُمَا مِنْ فَعْلِهِ وَ الْآخَرُ مِنْ غَيْرِهِ

هرگاه دو انسان آزاد با هم برخورد کرده بمیرند، ورثه هر کدام از آنها نصف دیه مورث خود را می گیرد و نصف دیگر ساقط می شود؛ زیرا مرگ هریک از آن دو مستند به دو سبب است که یکی از آن دو سبب، عمل خود شخص آزاد، و سبب دیگر، عملی است که شخص دیگر مرتکب شده است
وَ لَوْ كَانَا فَارِسَيْنِ بَلْ مُطْلَقَ الرَّاكِبِينَ كَانَ عَلَى كُلِّ مِنْهُمَا مُضَافًا إِلَى نِصْفِ الدِّيَةِ نِصْفُ قِيَمَةِ فَرَسِ الْآخَرِ إِنْ تَلَفَتْ بِالتَّصَادَمِ وَ يَقَعُ التَّقَاصُّ فِي الدِّيَةِ وَ الْقِيَمَةِ وَ يَرْجِعُ صَاحِبُ الْفَضْلِ

هرگاه دو برخورد کننده اسب سوار، و یا سوار بر هر وسیله دیگری باشند، اگر اسب آنان نیز تلف شود، هر یک از آن دو علاوه بر نصف دیه، باید نصف قیمت اسب طرف دیگر را نیز بدهد و میان دیه و قیمت تهاوتر می شود و کسی که طلبکار می شود به دیگری رجوع می کند
وَ لَوْ كَانَ أَحَدُهُمَا فَارِسًا وَ الْآخَرُ رَاجِلًا ضَمِنَ الرَّاجِلُ نِصْفَ دِيَةِ الْفَارِسِ وَ نِصْفَ قِيَمَةِ فَرَسِهِ وَ الْفَارِسُ نِصْفَ دِيَةِ الرَّاجِلِ
اما در فرضی که یکی از آن دو نفر برخورد کننده، سواره و نفر دیگر پیاده باشد در این حالت شخص پیاده، ضامن نصف قیمت دیه شخص سواره و نصف قیمت اسب او خواهد بود، و شخص سواره نیز ضامن نصف دیه شخص پیاده است
وَ لَوْ كَانَا صَبِيَّيْنِ وَ الرُّكُوبُ مِنْهُمَا فَنِصْفُ دِيَةِ كُلِّ عَلَى عَاقِلَةِ الْآخَرِ، لِأَنَّ فَعْلَهُمَا خَطَأٌ مُطْلَقًا، وَ كَذَا لَوْ أَرَكَبَهُمَا وَلِيُهُمَا. وَ لَوْ أَرَكَبَهُمَا أَجْنَبِيٌّ ضَمِنَ دِيَّتَهُمَا مَعًا

و چنانچه دو نفر برخورد کننده، صغیر بوده و خودشان سوار شده باشند در این حالت، نصف دیه هر یک از آن دو صغیر، بر عهده عاقله طرف مقابل می باشد، زیرا عمل آن دو صغیر خطای محض است مطلقاً (خواه با قصد و خواه بدون قصد)؛ و در صورتی که ولی آن دو صغیر، آنها را سوار کرده باشند همین حکم برقرار است، ولی اگر شخص اجنبی، آن دو کودک را سوار کرده باشد، اجنبی ضامن دیه هر دو کودک می باشد
وَ لَوْ قَالَ الرَّامِي: «حَذَارِ» فَلَا ضَمَانَ مَعَ سَمَاعِ الْمَجْنِيِّ عَلَيْهِ وَ لَوْ لَمْ يَقُلْ: «حَذَارِ» أَوْ قَالَهَا فِي وَقْتٍ لَا يَتِمَكَّنُ الْمَرْمِي مِنَ الْحَذَرِ أَوْ لَمْ يَسْمَعْ فَالْدِّيَةُ عَلَى عَاقِلَةِ الرَّامِي

اگر تیرانداز بگوید: «مراقب باشید»، در صورتی که مجنی علیه بشنود، ضامن نیست؛ اما اگر نگوید: «مراقب باشید»، یا در زمانی بگوید که شخص قادر به کنار رفتن نیست یا نشنود، دیه بر عهده عاقله تیرانداز می باشد.

۵. لَوْ وَقَعَ مِنْ غُلُوٍّ عَلَى غَيْرِهِ قَاصِدًا لِلْوُقُوعِ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَقْصِدِ الْقَتْلَ فَفُتِلَ فَهُوَ شَبِيهُ عَمْدٍ إِذَا كَانَ الْوُقُوعُ لَا يَقْتُلُ غَالِبًا، وَ إِلَّا فَهُوَ عَامِدٌ

۵ - هرگاه از جای بلندی بر روی دیگری بیفتد و قصد افتادن بر روی او را داشته باشد ولی قصد قتل نداشته باشد و آن شخص نیز فوت نماید، این قتل، شبه عمد است، به شرط آنکه افتادن از آن مکان غالباً کشنده نباشد، و در غیر این صورت قتل عمد مرتکب شده است
وَإِنْ وَقَعَ مُضْطَرًّا إِلَى الْوُقُوعِ أَوْ قَصَدَ الْوُقُوعَ عَلَى غَيْرِهِ أَوْ لِعَبْرٍ ذَلِكَ فَعَلَى الْعَاقِلَةِ لِأَنَّهُ خَطَأً مُحْضٌ أَمَا لَوْ أَلْقَتْهُ الرِّيحُ أَوْ زَلَقَ فَوْقَ بَعْضِ اخْتِيَارِهِ فَهَذَرُ جَنَائَتِهِ وَ نَفْسُهُ

اگر ناچار از افتادن باشد، یا قصد کند بر روی کسی دیگری بیفتد یا مانند آن، عاقله باید دیه بدهد؛ زیرا چنین قتلی خطای محض است. اما اگر باد او را بیندازد یا بلغزد و بدون اختیار خود بیفتد، جنایت و خون چنین فردی هدر است.
وَ قِيلَ: تَوْخَذَ دِيَةَ الْمَجْنُونِ عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ

و برخی از فقها گفته‌اند: دیه مجنونی علیه از بیت‌المال گرفته می‌شود

وَ لَوْ دُفِعَ ضَمَنُهُ الدَّافِعُ وَ مَا يَجْنِيهِ، لَكُونَهُ سَبَبًا فِي الْجَنَائِتَيْنِ. وَ قِيلَ: دِيَةُ الْأَسْفَلِ عَلَى الْوَاقِعِ وَ يَرْجِعُ بِهَا عَلَى الدَّافِعِ

هرگاه کسی (توسط شخص دیگری) به پائین پرت شود پرت‌کننده، ضامن فرد پرت‌شده و نیز ضامن جنایتی خواهد بود که فرد پرت‌شده به پائین، آن جنایت را به بار آورده است، به دلیل آن که شخص پرتاب‌کننده، سبب هر دو جنایت محسوب می‌شود؛ و برخی از فقها گفته‌اند دیه شخص زیرین بر عهده کسی است که روی افتاده است و شخص ضامن، باید دیه مذکور را از شخص پرتاب‌کننده دریافت کند.
۶. مَنْ دَعَا غَيْرَهُ لِيُلَا فَأَخْرَجَهُ مِنْ مَنْزِلِهِ بِغَيْرِ سُؤَالِهِ فَهُوَ ضَامِنٌ لَهُ إِنْ وَجَدَ مَقْتُولًا بِالدِّيَةِ عَلَى الْأَقْرَبِ

۶ - هرکس دیگری را شبانه از منزلش فرا بخواند بدون آنکه خود او بخواهد، چنانچه به صورت مقتول پیدا شود، بنابر نظر درست‌تر، دعوت‌کننده ضامن دیه او می‌باشد

لَوْ وَجِدَ مَيِّتًا فِي الضَّمَانِ نَظَرٌ وَ لَوْ كَانَ إِخْرَاجُهُ بِالتَّمَسُّكِ الدُّعَاءِ فَلَا ضَمَانَ لِزَوَالِ التُّهْمَةِ وَ أَصَالَةِ الْبَرَاءَةِ

و اگر به صورت مرده پیدا شود، ضامن محل تامل است؛ اما چنانچه بیرون آوردن وی به درخواست خود او باشد، ضمانی وجود ندارد؛ زیرا تهمت منتفی است و اصل نیز برائت است

۷. لَوْ انْقَلَبَتِ الطَّنُرُ غَيْرَ وَلَدِهَا فَفَتَلَتْ الْوَلَدَ بِانْقِلَابِهَا نَائِمَةً ضَمِنَتْهُ فِي مَالِهَا إِنْ كَانَ فَعَلَهَا الْمِطَاءَرَةُ وَقَعَ لِلْفَخْرِ بِهِ وَ إِنْ كَانَ لِلْحَاجَةِ وَ الضَّرُورَةِ إِلَيَّ الْأَجْرَةِ فَهُوَ أَيُّ الضَّمَانِ لِذِيَّتِهِ عَلَى عَاقِلَتِهَا

۷ - هرگاه دایه به روی بچه کس دیگری را که شیر می‌دهد بغلتد و در اثر غلتیدن او در خواب، کودک به قتل برسد، از مال خودش ضامن طفل است به شرط آن که عمل شیردادن برای کسب افتخار به این وسیله باشد؛ اما اگر به دلیل نیاز و احتیاج مبرم به اجرت آن باشد، ضامن دیه مقتول برعهده عاقله است

۸. يَضْمَنُ مُعَلِّمُ السَّبَّاحَةِ الصَّغِيرِ لَوْ جَنَى عَلَيْهِ بِهَا فِي مَالِهِ لِأَنَّهُ شَبِيهُ عَمْدٍ بِخِلَافِ الْبَالِغِ الرَّشِيدِ فَإِنَّهُ لَا يَضْمَنُهُ وَ إِنْ قَرِطَ لِأَنَّهُ فِي يَدِ نَفْسِهِ

۸ - مربی شنا از مال خودش ضامن جنایت وارد بر شنا گرد غیربالغ است؛ زیرا چنین جنایتی شبه عمد می‌باشد. برخلاف شخص بالغ و رشید؛ زیرا مربی شنا ضامن شخص بالغ نیست، اگرچه تفریط نموده باشد؛ چون اختیار بالغ به دست خودش است.

۹. يَضْمَنُ وَاضِعُ الْحَجَرِ فِي مَلِكٍ غَيْرِهِ مُطْلَقًا إِذَا حَصَلَ بِسَبَبِهِ جَنَايَةٌ أَوْ طَرِيقُ مَبَاحٍ عَبَثًا أَوْ لِمَصْلَحَةٍ نَفْسِهِ أَوْ لِيَتَضَرَّرَ بِهِ الْمَارَّةُ

۹ - کسی که سنگی را در ملک دیگری قرار می‌دهد، اگر در اثر آن جنایتی وارد آید، در هر صورت ضامن است و نیز کسی که سنگی را بی‌جهت یا برای تأمین مصلحت خود یا برای ضرر رساندن به عبورکنندگان در راه عمومی قرار می‌دهد.

۱۰. لَوْ وَقَعَ حَاطُطُهُ الْمَائِلُ بَعْدَ عِلْمِهِ بِمَيْلِهِ إِلَى الطَّرِيقِ أَوْ مَلِكِ الْغَيْرِ وَ تَمَكُّنِهِ مِنْ إِصْلَاحِهِ بَعْدَ الْعِلْمِ وَ قَبْلَ الْوُقُوعِ أَوْ بَنَاهُ مَائِلًا إِلَى الطَّرِيقِ ابْتِدَاءً ضَمِنَ مَا يَتَلَفُ بِسَبَبِهِ مِنْ نَفْسٍ أَوْ مَالٍ

۱۰ - هرگاه دیوار کج کسی بعد از آگاهی از کج شدن آن به سمت راه و ملک دیگران و توانایی او بر اصلاح دیوار بعد از مطلع شدن و پیش از فرو ریختن، خراب گردد، یا از ابتدا دیوار را مایل به طرف راه مردم بنا کند، ضامن تلف جان یا مالی است که در اثر فرو ریختن آن به وجود می آید و لو وضع علیه إِنْاءً وَ نَحْوَهُ فَسَقَطَ فَأَتْلَفَ فَلَا ضَمَانَ إِذَا كَانَ الْمَوْضُوعُ مُسْتَقَرًّا عَلَى الْحَاطِطِ عَلَى الْعَادَةِ لِأَنَّ لَهُ التَّصَرُّفَ فِي مَلِكِهِ كَيْفَ شَاءَ فَلَا يَكُونُ عَادِيًّا

اگر بر روی دیوار، ظرفی یا چیزی مانند آن قرار دهد، و آن ظرف بیفتد و باعث اتلاف شود، چنانچه شیء مزبور به حسب عادت بر روی دیوار ثابت بوده است ضمان وجود ندارد زیرا مالک می تواند هرگونه که مایل است در ملک خویش تصرف نماید، از این جهت مرتکب عدوان نشده است و لو لم یکن مسقراً استقرار مثله، ضمن، للعدوان بتعريضه للوقوع على المارة و الجار، و مثله ما لو وضعه على سطحه أو شجرته الموضوع في ملكه أو مباح

اما اگر به شکلی که لازمه امثال آن ظرف است ثابت نکرده باشد ضامن است؛ زیرا با قرار دادن آن در معرض افتادن بر روی عابری و همسایه ها مرتکب عدوان شده است، و اگر چیزی را بر روی بام یا درخت خود یا در محلی مباح واقع شده است قرار دهد، همین حکم وجود دارد ۱۱. لَوْ وَقَعَ الْمِيزَابُ الْمُنْصُوبُ إِلَى الطَّرِيقِ وَ لَا تَقْرِيطَ بِأَنْ كَانَ مُثْبِتًا عَلَى عَادَتِ أُمْتَالِهِ فَلَا قَرَبُ عَدَمِ الضَّمَانِ لِلْإِذْنِ فِي وَضْعِ الْمِيزَابِ شَرْعًا كَذَلِكَ فَلَا يَتَعَقَّبُهُ الضَّمَانُ، وَ لأصالة البراءة

۱۱ - اگر ناودان نصب شده، به میان راه سقوط نماید و تقریطی در کار نباشد، یعنی به شکلی که مناسب چنین ناودانی است نصب شده باشد، قول درست تر عدم ضمان است؛ زیرا شرعاً اذن نصب ناودان ها به شکل مطمئن داده شده است؛ بنابراین ضمانی در پی ندارد و نیز اصل براءة است و کذا في الجناح و الروشن لا يضمن ما يتلف بسببهما، إلا مع التقريط

در مورد بالکن و نورگیر نیز همین حکم جاری است و شخص، ضامن تلف حاصل از آنها نیست، مگر این که تقریط کرده باشد ۱۲. لَوْ أَجَجَ نَارًا فِي مَلِكِهِ وَ لَوْ لِلْمَنْفَعَةِ فِي رِيحٍ مُعْتَدِلَةٍ أَوْ سَاكِنَةٍ وَ لَمْ تَزِدْ النَّارِ عَنْ قَدْرِ الْحَاجَةِ إِلَيْهِ أَضْرَمَهَا لِأَجْلِهَا فَلَا ضَمَانَ، لِأَنَّ لَهُ التَّصَرُّفَ فِي مَلِكِهِ كَيْفَ يَشَاءُ، وَ إِنْ عَصَفَتِ الرِّيحُ بَعْدَ إِضْرَامِهَا بَعَثَةً، لَعَدَمِ التَّقْرِيطِ

۱۲ - هرگاه کسی در ملک خود آتشی بیفرورد، اگرچه مالک منافع ملک باشد، در حالی که باد ملایمی می وزد یا اصلاً بادی نمی وزد و آتش نیز از نیاز او که برای تأمین آن، آتش را برافروخته است بیشتر نباشد، ضامن نیست؛ زیرا او می تواند در ملک خود هر گونه که مایل است تصرف نماید، اگرچه بعد از افروختن آتش ناگهان باد تندی بوزد؛ زیرا تقریطی در کار نیست

وَ إِلَّا يَفْعَلُ كَذَلِكَ بَأْنِ كَانَتْ الرِّيحُ عَاصِفَةً حَالَةَ الْإِضْرَامِ عَلَى وَجْهِ يَوْجِبُ ظَنَّ التَّعَدِي إِلَى مَلِكِ الْغَيْرِ، أَوْ زَادَ عَلَى قَدْرِ الْحَاجَةِ وَ إِنْ كَانَتْ سَاكِنَةً، ضَمِنَ فَالضَّمَانُ عَلَى هَذَا مَشْرُوطٌ بِأَحَدِ الْأَمْرَيْنِ: الزِّيَادَةُ أَوْ عَصْفِ الرِّيحِ

اما اگر چنین نکند، یعنی در حال افروختن آتش، باد تندی در حال وزیدن باشد به گونه ای که گمان سرایت آن به ملک غیر برود، یا اگر بادی نمی وزد، بیشتر از میزان مورد نیاز آتش روشن کند ضامن است. بنابراین؛ ضمان مشروط به یکی از دو امر است: ۱ - زیاد بودن آتش از حد نیاز و ۲ - وزش باد

وَ لَوْ أَجَجَ نَارًا فِي مَوْضِعٍ لَيْسَ لَهُ ذَلِكَ فِيهِ كَمَلِكِ غَيْرِهِ ضَمِنَ الْإِنْفُسَ وَ الْأَمْوَالَ مَعَ تَعَدُّرِ التَّخْلُصِ فِي مَالِهِ وَ لَوْ قَصِدَ الْإِتْلَافَ فَهُوَ عَامِدٌ يُقَادُ فِي النَّفْسِ مَعَ ضَمَانِ الْمَالِ

اگر در مکان غیرمجاز، مانند ملک دیگری آتش روشن کند، از مال خودش ضامن جان ها و اموال است، به شرط آنکه مجنی علیه نتواند فرار کند و چنانچه قصد اتلاف داشته باشد افزون بر مال در برابر جان نیز قصاص می شود و لو أَجَجَهَا فِي الْمَبَاحِ فَالظَّاهِرُ أَنَّهُ كَالْمَلِكِ، لِجَوَازِ التَّصَرُّفِ فِيهِ

اما اگر در مکانی که جایز استسائش بیفروزد، ظاهراً حکم ملک را دارد؛ زیرا تصرف در آن جایز است
۱۳. لَوْ فَرَطَ فِي حِفْظِ دَابَّتِهِ فَدَخَلَتْ عَلَى أُخْرَى فَجَنَّتْ عَلَيْهَا ضَمِنَ جَنَائَتَهَا لِتَقْرِيطِهِ، وَ لَوْ جُنِيَ عَلَيْهَا فَهَدَرُ

۱۳ - هرگاه در حفظ چهارپای خود کوتاهی کند و در نتیجه آن حیوان با حیوان دیگری برخورد کرده، برآن جنایتی وارد آورد، ضامن جنایت حیوان است؛ زیرا در حفظ آن تقریط کرده است و اگر برخورد آن حیوان (که جنایت وارد کرده است) جنایتی وارد گردد، هدر است
وَ لَوْ لَمْ يَفِرِّطْ فِي حِفْظِ دَابَّتِهِ بَأَنِ انْتَقَلَتْ مِنَ الْإِصْطِلَالِ الْمَوْثُوقِ، أَوْ حَلَّهَا غَيْرُهُ فَلَا ضَمَانَ لِاصَالَةِ الْبِرَاءَةِ

اما اگر در حفظ چهارپای کوتاهی نکند بلکه مثلاً خود حیوان از اصطبل قابل اطمینانی فرار کند، یا دیگری طناب او را باز کند، ضامن نمی‌باشد زیرا اصل برائت است

وَ يَجِبُ حِفْظُ الْكَلْبِ الْعُقُورِ وَ شِبْهِهِ عَلَى مَالِكِهِ فَيَضْمَنُ مَا يَجْنِيهِ بِدُونِهِ إِذَا عِلِمَ بِحَالِهِ وَ أَهْمَلَ حِفْظَهُ

حفظ سگ درنده و مانند آن بر مالکش واجب است؛ بنابراین اگر از حال حیوان آگاه باشد و در حفظ آن کوتاهی کند به سبب عدم مواظبت ضامن است

وَ لَوْ جَهِلَ حَالُهُ أَوْ عِلْمٌ وَ لَمْ يَفِرِّطْ فَلَا ضَمَانَ

اما اگر از حال حیوان بی‌خبر باشد، یا از آن آگاهی داشته و لایط تقریط نکرده باشد، ضامن نیست
وَلَوْ دَافَعَهَا عَنْهُ إِنْسَانٌ فَأُذِيَ الدَّفْعُ إِلَى تَلْفِهَا أَوْ تَعْيِبَهَا فَلَا ضَمَانَ، لِحَوَازِ دَفْعِهَا عَنْ نَفْسِهِ فَلَا يَتَعَقَّبُهُ ضَمَانٌ، لَكِنْ يَجِبُ الْإِقْتِصَارُ عَلَى مَا يَنْدَفِعُ بِهِ فَإِنْ زَادَ عَنْهُ ضَمِنَ

اگر انسانی در برابر چهارپایی از خود دفاع نماید و این دفاع، منجر به مرگ یا معیوب شدن چهارپا گردد، ضمانی وجود ندارد؛ زیرا دفاع انسان از خودش در برابر چهارپا جایز است ولی باید به مقداری که باعث کنار رفتن حیوان می‌شود بسنده نماید و اگر از این مقدار تجاوز کند ضامن است.
وَ إِذَا أُذِنَ لَهُ قَوْمٌ فِي دُخُولِ دَارٍ فَعَقَرَهُ كَلْبُهَا ضَمْنُوهُ وَ إِنْ دَخَلَهَا بِغَيْرِ إِذْنِ الْمَالِكِ لَمْ يَضْمَنْ .

اگر گروهی به او اجازه دهند که وارد خانه ایشان شود و سگ خانه به او حمله کند، همه ضامن آن شخص خواهند بود و چنانچه بدون إذن مالک داخا خانه شود، مالک ضامن نمی‌باشد

يَضْمَنُ رَاكِبُ الدَّابَّةِ مَا تَجْنِيهِ بِيَدَيْهَا وَ رَأْسُهَا دُونَ رِجْلَيْهِ وَ الْقَائِدِ لَهَا كَذَلِكَ.

شخصی که سوار چهارپا می‌باشد، ضامن جنایت‌هایی است که چهارپا به وسیله دو دست و سر خود وارد می‌کند؛ اما ضامن جنایت‌هایی که چهارپا به وسیله پاهای خود وارد می‌کند نیست و کسی که با افسار حیوان از جلو آن حرکت می‌کند نیز همین حکم را دارد
وَ السَّائِقِ يَضْمَنُهَا مُطْلَقاً كَذَا يَضْمَنُ جَنَائَتَهَا مُطْلَقاً لَوْ وَقَفَ بِهَا الرَّاكِبُ أَوْ الْقَائِدِ

کسی که حیوان را از عقب حرکت می‌دهد، ضامن هر خسارتی است که حیوان وارد می‌آورد، همین‌طور است اگر سوار یا کسی که حیوان را از جلو هدایت می‌کند چهارپا را متوقف نماید ضامن تمام خسارت وارد شده توسط چهارپا است.

وَ لَوْ كَانَ صَاحِبُهَا مَعَ مُرَاعِيٍّ لَهَا فَلَا ضَمَانَ عَلَى الرَّاكِبِ وَ بَقِيَ فِي الْمَالِكِ بِاعْتِبَارِ كَوْنِهِ سَائِقاً أَوْ قَائِداً

هرگاه صاحب چهارپا همراه حیوان و مراقب آن باشد، سوار، ضامن نیست و مسئولیت مالک بسته به اینکه آن را از جلو حرکت می‌دهد یا از پشت و یضمنه مالکها الراكب أيضاً لو نفرها فالقته، لأن ألقته بغير سببه

همچنین اگر مالک حیوان، آن را رها دهد و در نتیجه حیوان نیز سوار را بیندازد، ضامن سوار نیز خواهد بود، اما اگر بدون دخالت او سوار را بیندازد مسؤولیتی ندارد

۱۴. يَضْمَنُ الْمُبَاشِرُ لَوْ جَامَعَهُ السَّبَبُ دُونَهُ لِأَنَّهُ أَقْوَى وَ أَقْرَبُ هَذَا مَعَ عِلْمِ الْمُبَاشِرِ بِالسَّبَبِ وَ لَوْ جَهِلَ الْمُبَاشِرُ ضَمِنَ السَّبَبُ

۱۴ - هرگاه سبب با مباشر جمع شود، مباشر ضامن است؛ نه سبب، زیرا مباشر قوی‌تر و (به انجام فعل) نزدیک‌تر است. این حکم در صورتی است که مباشر از سبب آگاه باشد؛ اما اگر مباشر جاهل باشد سبب ضامن است.

كالحافر للبر في غير ملكه و كالدافع فيها. فالضمان على الدافع دون الحافر، إلا أن تكون البر مغطاة و لا يعلم بها الدافع، فالضمان على الحافر، لضعف المباشر بالجهل

مانند حفرکننده چاه در غیر ملک خود و پرتاب کننده شخص در چاه. در اینجا ضمان بر عهده پرت کننده است؛ نه حفرکننده چاه، مگر این که روی چاه پوشیده باشد و پرت کننده از این امر آگاه نباشد که در این صورت حفرکننده ضامن است؛ زیرا نقش مباشر به دلیل ناآگاهی ضعیف است
و يَضْمَنُ أَسْبَقُ السَّبَبَيْنِ لَوْ اجْتَمَعَا كَوَاضِعِ الْحَجَرِ وَ حَافِرُ الْبُئْرِ فَيَعْتَزُّ بِالْحَجَرِ فَيَقَعُ فِي الْبُئْرِ فَيَضْمَنُ وَ اضِيعُ الْحَجَرِ فَلَوْ كَانَ فَعَلُ أَحَدُهُمَا فِي مَلِكِهِ فَالضَّمَانُ عَلَى الْآخَرِ لِاخْتِصَاصِهِ بِالْعُدْوَانِ

هرگاه دوسبب باهم جمع شوند، از میان دو سبب کسی که جلوتر است ضامن می باشد، مثل کسی که سنگی را قرار می دهد و کسی که چاهی را حفر می کند و فردی نیز به سنگ برخورد کرده، درون چاه می افتد که در این جا قراردهنده سنگ ضامن است، اما اگر کار یکی از آن دو در ملک خودش باشد، دیگری ضامن است؛ زیرا فقط او مرتکب عدوان شده است.

۱۵. لو وقع واحد في الزبية فتعلق الواقع بئان و الثاني بئال و الثالث برابع فوقعوا جميعاً فافتترسهم الأسد أن الأول فريسة الأسد و لا يلزم أحداً و يغرم أهله ثلث الدية للثاني و يغرم الثاني للثالث ثلثي الدية و يغرم الثالث للرابع الدية كاملة

۱۵ - اگر کسی در گودال شیر بیفتد و به دومی آویزان شود و دومی به سومی و سومی نیز به چهارمی آویزان شده باشد و در نتیجه همگی به درون دام بیفتند و شیر همه را بدرد، نفر اول، طعمه شیر است و کسی ملزم به دادن دیه او نیست و خویشان او $\frac{1}{4}$ دیه را به نفر دوم می پردازند، و نفر دوم $\frac{2}{3}$ دیه را به نفر سوم و نفر سوم یک دیه کامل به نفر چهارم می پردازد

و في رواية أخرى للأول ربع الدية، و للثاني ثلث الدية، و للثالث نصف ديته، و للرابع الدية كاملة و جعل ذلك كله على عاقلة المزجمين

و در روایت دیگری نیز آمده است که برای اولی $\frac{1}{4}$ و برای دومی $\frac{1}{3}$ دیه، و برای سومی $\frac{1}{4}$ دیه، و برای چهارمی یک دیه کامل است و تمام آنها را نیز بر عهده عاقله کسانی قرار داده است که در دام افتاده اند
و ردّها المصنف أيضاً بأن الجناية إما عمد أو شبهه، و كلاهما يمنع تعلّق العاقلة به، و حيث يطرح الخبران فالمتّجه ضمان كل دية من أمسكه أجمع، لاستقلاله بإتلافه

شهید اول (ره) این روایت را به این دلیل رد کرده است که جنایت، یا عمد است یا شبه عمد و در هر دو حال مانع از این می شود که عاقله مسؤول پرداخت دیه شوند، پس از کنار گذاشتن این دو روایت قول صحیح این است که هر یک ضامن دیه کسی شود او را گرفته و به دورن گودال انداخته است، زیرا تنها خود او باعث اتلاف شده است

التقديرات

مقارهای ديه

دية النفس

ديه نفس

دية العمد أحد أمور ستة ينخير الجاني في دفع ما شاء منها، و هي: ۱. مائة من مسان الإبل و هي الثنايا فصاعداً؛ ۲. مائتا بقرة؛ ۳. مائتا حلة، كل حلة ثوبان من برود اليمين؛ ۴. ألف شاة؛ ۵. ألف دينار؛ ۶. عشرة آلاف درهم

دیه قتل عمد یکی از این امور شش گانه است که جانی مخیر است هر کدام از آنها را که می خواهد پرداخت کند؛ این عبارت اند از: ۱. یکصد شتر مُسْن، یعنی پنج ساله و بالاتر؛ ۲. دویست گاو ماده؛ ۳. دویست دست خُله یمنی که هر خُله، دو جامه از بُرد یمانی است؛ ۴. هزار گوسفند؛ ۵. هزار دینار؛ ۶. ده هزار درهم

و تُسْتَادِي دِيَّةُ الْعَمْدِ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ لَا يَجُوزُ تَأْخِيرُهَا عَنْهَا بِغَيْرِ رَضِي الْمُسْتَحِقِّ وَ هِيَ مِنْ مَالِ الْجَانِي حَيْثُ يَطْلُبُهَا الْوَلِيُّ
دیه قتل عمد در مدّت یک سال گرفته می شود و بدون رضایت مستحق، تأخیر آن از یک سال جایز نمی باشد و در مواردی که ولی دم آن را مطالبه می کند از مال جانی پرداخت می شود
و دِيَّةُ الشَّيْبَةِ لِلْعَمْدِ مِائَةٌ مِنَ الْإِبِلِ أَيْضاً إِلَّا أَنَّهَا دُونَهَا فِي السَّنِّ

دیه قتل شبیه به عمد نیز یکصد شتر است، با این تفاوت که سن آنها از سن از شتر دیه قتل عمد کمتر است
لأنها أَرْبَعٌ وَ ثَلَاثُونَ ثِيَّةً سَنُهَا خَمْسُ سِنِينَ فَصَاعِداً طَرَوْقَةُ الْفَحْلِ حَوَامِلَ

سی و چهار شتر ثنیّه، یعنی شتر پنج سال به بالا که جفت گیری کرده اند و آبستن هستند
و ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثُونَ بِنْتُ لَبُونٍ سَنُهَا سَنَتَانِ فَصَاعِداً

و نیز سی و سه بنت لبون یعنی ماده تر دو سال به بالا
و ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثُونَ حِقَّةً سَنُهَا ثَلَاثُ سِنِينَ فَصَاعِداً

و سی و سه حقه، یعنی شتر سه سال به بالا
أَوْ أَحَدُ الْأُمُورِ الْخَمْسَةِ الْمَقْدَمَةِ وَ تُسْتَادِي فِي سَنَتَيْنِ مِنْ مَالِ الْجَانِي

و یا یکی از امور پنج گانه قبلی است. این دیه در مدت دو سال و از مال جانی گرفته می شود
و دِيَّةُ الْخَطَا عَشْرُونَ بِنْتُ مَخَاضٍ وَ عَشْرُونَ ابْنُ لَبُونٍ وَ ثَلَاثُونَ بِنْتُ لَبُونٍ وَ ثَلَاثُونَ حِقَّةً تُسْتَادِي فِي ثَلَاثِ سِنِينَ مِنْ مَالِ الْعَاقِلَةِ

دیه قتل خطایی بیست شتر بنت مخاض و بیست شتر ابن لبون و سی شتر بنت لبون و سی شتر حقه است که تا سه سال از مال عاقله گرفته می شود

و لَوْ قُتِلَ فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ وَ هُوَ أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ وَ الْمُحَرَّمِ وَ رَجَبٍ أَوْ فِي الْحَرَمِ الشَّرِيفِ الْمَكِّيِّ زَيْدٌ عَلَيْهِ ثَلَاثُ دِيَّةٍ تَغْلِيظاً

اگر در ماه حرام که عبارت از یکی چهارماه ذوالقعدة، ذوالحجه، محرم و رجب است، یا در حرم مکه مکرمه مرتکب قتل شود، برای مجازات بیشتر قاتل، ۳ بر مقدار دیه افزوده می شود

و الْخِيَارُ إِلَى الْجَانِي فِي السَّنَةِ فِي الْعَمْدِ وَ الشَّيْبَةِ وَ النَّخِيرُ إِلَى الْعَاقِلَةِ فِي الْخَطَا

در قتل عمد و شبه عمد، قاتل در انتخاب یکی از امور شش گانه فوق مخیر است و در قتل خطایی این اختیار با عاقله می باشد
و دِيَّةُ الْمَرْأَةِ النِّصْفُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ وَ الْخَنْثَى الْمَشْكُلُ ثَلَاثَةُ أَرْبَاعِهِ وَ دِيَّةُ الذَّمِّيِّ ثَمَانُ مِائَةٍ دِرْهَمٍ وَ الذَّمِّيَّةُ نِصْفُهَا

دیه زن نصف این موارد است و دیه خنثای مشکل، ۳/۴ دیه مرد است و دیه مرد ذمّی ۸۰۰ درهم و دیه زن ذمّی نصف آن است

✓ ثنیّه: به شتری گفته می شود که که سال پنجم را تمام کرده و وارد سال ششم شده باشد.

✓ بنت لبون: ماده شتری که مادرش صاحب شیر باشد و سن آن بین دو تا سه سال باشد.

✓ حقه: ماده شتری که سن آن بین سه تا چهار سال باشد و نوعاً شتران در این سن، صلاحیت باربری یا جفت گیری با شتر نر را دارند.

✓ بنت مخاض: شتر ماده ای که وارد دو سالگی شده است و مادرش برای حمل بعدی آماده باشد.

✓ ابن لبون: شتر نری که سن آن بین دو تا سه سال باشد.

دیه الشعر

دیه مو

فِي شَعْرِ الرَّأْسِ أَجْمَعِ الدِّيَةُ إِنْ لَمْ يَنْبُتْ، لِرَجُلٍ كَانَ أَمْ لِعَیْرِهِ؛ وَ كَذَا فِي شَعْرِ اللَّحْيَةِ لِلرَّجُلِ

دیه تمام موی سر، یک دیه کامل است، به شرطی که دیگر نروید، خواه مرد باشد یا غیرمرد؛ و نیز دیه ریش مردان یک دیه کامل است و لو نَبَتَا بَعْدَ الْجَنَائَةِ عَلَيْهِمَا فَأَلَارْشُ إِنْ لَمْ يَكُنْ شَعْرُ الرَّأْسِ لِمَرْأَةٍ؛ وَ لَوْ نَبَتَ شَعْرُ رَأْسِ الْمَرْأَةِ، فَفِيهِ مَهْرُ نِسَائِهَا

و اگر بعد از جنایت بر موی سر و صورت، موی سر و صورت دوباره بروید، به شرطی که موی سر زن نباشد، باید آرش داده شود و اگر موی سر زن بروید باید مهرالمثل پرداخت گردد

و فِي شَعْرِ الْحَاجِبَيْنِ خَمْسُ مِائَةِ دِينَارٍ وَ هِيَ نِصْفُ الدِّيَةِ، وَ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا نِصْفُ ذَلِكَ؛ هَذَا هُوَ الْمَشْهُورُ

دیه موی ابروها پانصد دینار، یعنی نصف دیه کامل است و دیه هر یک از دو ابرو نصف این مقدار است این حکم مطابق نظر مشهور است وَ فِي بَعْضِهِ أَيْ بَعْضُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الشُّعُورِ الْمَذْكُورَةِ بِالْحِسَابِ

و دیه قسمتی از ابرو، یعنی مقداری از موهای هر یک از دو ابرو به همان نسبت خواهد بود وَ فِي الْأَهْدَابِ وَ هُوَ شَعْرُ الْأَجْفَانِ الْأَرْشُ عَلَى قَوْلٍ وَ الدِّيَةُ عَلَى قَوْلٍ آخَرُ

در مژه‌ها که همان موی دو پلک است بنابر قولی ارش و بنابر قول دیگری دیه وجود دارد

دیه العين

دیه چشم

فِي الْعَيْنَيْنِ الدِّيَةُ وَ فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ النِّصْفُ

دیه دو چشم یک دیه کامل است و دیه هر چشم، نصف دیه کامل است صَحِيحَةٌ كَانَتْ الْعَيْنُ أَوْ حَوْلَاءَ أَوْ عَمَشَاءَ وَ هِيَ ضَعِيفَةُ الْبَصَرِ مَعَ سَيَلَانِ دَمْعِهَا فِي أَكْثَرِ أَوْقَاتِهَا أَوْ جَاحِظَةً

خواه آن چشم سالم بوده، یا لوچ بوده، و یا عمشاء باشد، یعنی چشمی که بینایی ضعیفی داشته و علاوه بر آن در بیشتر اوقات اشک از آن سرازیر است؛ و خواه چشمی باشد که مردمک درشت داشته باشد

وَ لَوْ نَقَصَ، نَقَصَ مِنَ الدِّيَةِ بِحَسَبِهِ، وَ يُرْجَى، فِيهِ إِلَى رَأْيِ الْحَاكِمِ

اگر قوه بینایی چشم ناقص باش، به همان مقدار از میزان دیه کاسته می‌شود، در این مورد به رأی حاکم مراجعه شود وَ فِي الْأَجْفَانِ الْأَرْبَعَةِ الدِّيَةُ وَ فِي كُلِّ وَاحِدٍ الرُّبْعُ

دیه پلک‌های چهارگانه یک دیه کامل است و دیه هر پلک، $\frac{1}{4}$ دیه کامل است

وَ لَا فَرْقَ بَيْنَ أَجْفَانِ صَحِيحِ الْعَيْنِ وَ غَيْرِهِ حَتَّى الْأَعْمَى؛ وَ لَا بَيْنَ مَا عَلَيْهِ هُدْبٌ وَ غَيْرِهِ

در این حکم، بین پلک‌های چشم سالم و چشم غیر سالم، حتی چشم کور تفاوتی وجود ندارد، همان طور که بین پلکی که دارای مژه است و بین پلکی که مژه ندارد تفاوتی نیست

وَ لَا تَتَدَاخَلُ دِيَةُ الْأَجْفَانِ مَعَ الْعَيْنَيْنِ لَوْ قَلَعَهُمَا مَعًا بَلْ تَجِبُ عَلَيْهِ الدَّيْتَانِ لِأَصَالَةِ عَدَمِ التَّدَاخُلِ

هرگاه دو چشم را با دو پلک از بین ببرد، دیه پلک‌ها با دیه دو چشم تداخل نمی‌کند و جانی باید دو دیه کامل بدهد؛ زیرا اصل، عدم تداخل است وَ فِي عَيْنٍ ذِي الْوَاحِدَةِ كَمَالُ الدِّيَةِ إِذَا كَانَ الْعَوْرُ خِلْفَةً أَوْ بَاقَةً مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ

شخص یک چشم دیه کامل دارد، به شرط آنکه یک چشم بودن او مادرزادی بوده، یا به آفتی سماوی مستند باشد وَ لَوْ اسْتَحَقَّ دِيَّتَهَا وَ إِنْ لَمْ يَأْخُذْهَا أَوْ ذَهَبَتْ فِي قِصَاصٍ فَالْنِّصْفُ فِي الصَّحِيحَةِ

اما اگر استحقاق دیه کوری یک چشم را داشته باشد، اگرچه آن را نگرفته باشد، یا چشم خود را در اثر قصاص از دست داده باشد، در این صورتها دیه چشمی که سالم است، نصف دیه کامل است
وَفِي حَسْفِ الْعَيْنِ الْعُورَاءِ وَ هِيَ هُنَا الْفَاسِدَةُ ثَلَاثُ دِيَّتِهَا حَالَةً كَوْنِهَا صَحِيحَةً عَلَى الْأَشْهُرِ
همچنین بنابر قول مشهورتر، دیه از بین بردن چشم نابینا، $\frac{1}{3}$ دیه آن در حال سالم بودن است

دیه الأذن

دیه گوش

فِي الْأَذْنَيْنِ الدِّيَةُ وَ فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ النِّصْفُ

دیه دو گوش، یک دیه کامل است و دیه هر گوش، نصف دیه کامل است
سَمِيعَةً كَانَتْ أَمْ صَمَاءَ وَ فِي قَطْعِ الْبَعْضِ مِنْهَا بِحِسَابِهِ

خواه شنوا باشد یا ناشنوا، و دیه بریدن قسمتی از گوش متناسب با آن قسمت است
وَ فِي شَحْمَتِهَا ثَلَاثُ دِيَّتِهَا عَلَى الْمَشْهُورِ ؛ وَ فِي شَحْمَتِهَا ثَلَاثُ دِيَّتِهَا

طبق نظر مشهور فقها دیه از بین بردن نرمه گوش، $\frac{1}{3}$ دیه گوش است؛ و دیه سوراخ کردن گوش $\frac{1}{3}$ دیه گوش است
دیه الأنف

دیه بینی

فِي الْأَنْفِ الدِّيَةُ سِوَاءَ قَطْعِ مُسْتَأْصَلًا أَوْ قَطْعِ مَارِنِهِ خَاصَّةً. وَ لَوْ قُطِعَ بَعْضُهُ فَبِحِسَابِهِ مِنَ الْمَارِنِ

دیه بینی یک دیه کامل است، خواه از بیخ کنده شود، یا فقط نرمه آن بریده شود و چنانچه قسمی از بینی بریده شود، به اندازه نسبت آن به تمام نرمه بینی از دیه کامل گرفته می شود
وَ كَذَا لَوْ كُسِرَ فَفَسَدَ وَ لَوْ جُبِرَ عَلَى صَحَّةٍ فَمَنْهُ دِينَارٌ

و نیز اگر نرمه بینی شکسته شده و از بین برود همین حکم را دارد (دیه کامل ثابت است) و اگر معالجه و خوب شود، دیه آن یکصد دینار است
وَ فِي شَلْلِهِ ثَلَاثُ دِيَّتِهِ صَحِيحًا وَ فِي قَطْعِهِ أَشَلُّ الثَّلَاثِ

همچنین دیه فلج کردن بینی (به طوری که بویایی را احساس نکند) $\frac{2}{3}$ دیه بینی سالم است و دیه بریدن بینی فلج، $\frac{1}{3}$ دیه است
وَ فِي رَوْتِهِ وَ هِيَ الْحَاجِزُ بَيْنَ الْمُنْخَرَيْنِ الثَّلَاثُ وَ فِي كُلِّ مَنْخَرٍ ثَلَاثُ الدِّيَةِ عَلَى الْأَشْهُرِ

و دیه پرده بین دو سوراخ بینی، $\frac{1}{3}$ و بنابر نظر مشهورتر دیه هر سوراخ بینی $\frac{1}{3}$ دیه کامل است

دیه الشفتین

دیه لبها

فِي كُلِّ مِنَ الشَّفَتَيْنِ نِصْفُ الدِّيَةِ وَ قِيلَ: فِي السُّفْلَى الثَّلَاثَانِ وَ فِي بَعْضِهَا بِالنِّسْبَةِ مِسَاحَةً

دیه هر یک از دو لب، نصف دیه کامل است و برخی از فقها گفته اند: که دیه لب پایین $\frac{2}{3}$ دیه کامل می باشد و دیه قسمتی از آن، به نسبت مساحت آن است

وَ لَوْ اسْتَرْخَا قُلْتُأُ أَدِيَتْ وَ لَوْ تَقَلَّصْنَا عَلَى وَجْهِهِ لَا يَنْطَبِقَانِ عَلَى الْأَسْنَانِ ضِدَّ الْإِسْتِرْخَاءِ فَالْحُكُومَةُ

دیه سست شدن لبها $\frac{2}{3}$ دیه کامل است و اگر لبها جمع شوند به گونه ای که برعکس حالت سست شدن، دندانها را نپوشانند، حاکم (آرش) ثابت است

دیه اللسان

دیه زبان

فِي اسْتِئْصَالِ اللِّسَانِ بِالْقَطْعِ بِأَنْ لَا يَبْقِيَ شَيْءٌ مِنْهُ الدِّيَةُ

دیه کندن زبان از بیخ به وسیله بریدن آن، به گونه‌ای که چیزی از زبان باقی نماند، یک دیه کامل است
وَ كَذَا فِيمَا يَذْهَبُ بِهِ الْحُرُوفُ أَجْمَعُ وَ هِيَ ثَمَانِيهِ وَ عِشْرُونَ حَرْفًا

و نیز دیه کندن مقداری از زبان که باعث عدم تلفظ تمام حروف گردد که عبارت از ۲۸ حرف است همین مقدار می‌باشد
وَ فِي إِذْهَابِ الْبَعْضِ بِحِسَابِ الذَّاهِبِ مِنَ الْحُرُوفِ

دیه تلفظ نشدن بخشی از حروف، برحسب همان حروف از دست‌رفته می‌باشد
وَ فِي لِسَانِ الْأَخْرَسِ ثُلُثُ الدِّيَةِ وَ فِي بَعْضِهِ بِحِسَابِهِ

و دیه بریدن زبان شخص لال $\frac{1}{3}$ دیه کامل است؛ و دیه بریدن قسمتی از زبان لال متناسب با همان مقدار است

دیه الأسنان

دیه دندان‌ها

فِي الْأَسْنَانِ الدِّيَةُ وَ هِيَ ثَمَانُ وَ عِشْرُونَ سِنًا

دیه همه دندان‌ها، یک دیه کامل است و تعداد آنها ۲۸ دندان است
فِي الْمَقَادِيمِ الْإِثْنَيْ عَشَرَ سِتُّ مِائَةِ دِينَارٍ فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ خَمْسُونَ

دیه دندان‌های جلو که ۱۲ عدد است ۶۰۰ دینار و هر دندان ۵۰ دینار می‌باشد
وَ فِي الْمَآخِرِ أَرْبَعُ مِائَةٍ فِي كُلِّ وَاحِدٍ خَمْسَةٌ وَ عِشْرُونَ

دیه دندان‌های عقب ۴۰۰ دینار و هر دندان ۲۵ دینار می‌باشد
وَ يَسْتَوِي فِي ذَلِكَ الْبَيْضَاءُ وَ السُّودَاءُ وَ الصُّفْرَاءُ خِلْقَةً

و دندان‌هایی که به حسب آفرینش، سفید، سیاه، و زرد باشند در این حکم یکسان‌اند
وَ فِي الزَّائِدَةِ عَنِ الْعَدَدِ الْمَذْكُورِ ثُلُثُ الْأَصْلِيَّةِ إِنْ قُلِعَتْ مُنْفَرِدَةً وَ لَا شَيْءَ فِيهَا لَوْ قُلِعَتْ مُنْضَمَّةً

دیه دندان اضافه بر تعداد مذکور اگر به تنهایی کنده شود، $\frac{1}{3}$ دندان اصلی است و اگر با بقیه دندان‌ها کنده شود دیه ندارد
وَ لَوْ اسْوَدَّتِ السِّنُّ بِالْجَنَائَةِ وَ لَمَّا تَسْفُطُ فَنُلْنَا دِيَّتَهَا لِذَلَالَتِهِ عَلَى فَسَادِهَا

هرگاه دندان در اثر جنایت سیاه گردد، اما نیفتد، دیه آن $\frac{2}{3}$ دیه همان دندان است؛ زیرا سیاه شدن نشانه فاسد شدن دندان است
وَ كَذَا يَجِبُ الثُّلُثَانِ فِي انْصِدَاعِهَا

همین‌طور است اگر دندان لق شود پرداخت $\frac{2}{3}$ دیه لازم است
وَ قِيلَ فِي انْصِدَاعِهَا: الْحُكْمُ، لَعَدَمِ دَلِيلِ صَالِحٍ عَلَى التَّقْدِيرِ

و برخی از فقها گفته‌اند که لق شدن دندان آرش دارد، زیرا دلیلی که شایستگی تعیین دیه را در این فرض داشته باشد نداریم
وَ سِنَّ الصَّبِيِّ يُنْتَظَرُ بِهَا مُدَّةٌ يُمْكِنُ أَنْ تَعُودَ فِيهَا عَادَةً فَإِنْ نَبَتَتْ فَأَلَارْشُ لِمُدَّةِ ذَهَابِهِ وَ إِلَّا فِدْيَةُ الْمُنْعَرِ

در مورد دندان کودک باید تا مدتی که معمولاً تا آن زمان دندان‌ها دوباره می‌روید صبرکنند؛ چنانچه روید آرش مدتی را که نبوده می‌گیرند؛ در غیر
این صورت، دیه دندان کسی را که دندان شیری او ریخته و دندان‌های اصلیش درآمده می‌گیرند

دیه اللحيين

دیه فکها

فِي اللَّحْيَيْنِ وَ هُمَا الْعِظْمَانِ اللَّذَانِ يُنْبِتَ عَلَى بَشْرَتِهِمَا اللَّحْيَةُ الدِّيَّةُ؛ وَ مَعَ الْأَسْنَانِ دِيَّتَانِ

دیه دو فک، یعنی دو استخوانی که بر روی پوست آنها موی صورت می‌روید یک دیه کامل است و اگر همراه با دندان باشد دو دیه تعلق می‌گیرد

دیه العنق

دیه گردن

فِي الْعُنُقِ إِذَا كُسِرَ فَصَارَ أَصَوْرَ أَيِّ مَائِلًا الدِّيَّةُ وَ كَذَا لَوْ مُنِعَ الْإِزْدِرَادُ وَلَوْ زَالَ الْفَسَادُ وَ رَجَعَ إِلَى الصَّلَاحِ فَالْأَرَشُ

دیه‌گردن در صورتی که شکسته و کج شود و نیز اگر مانع بلعیدن غذا شود یک دیه کامل است و چنانچه عیب آن برطرف گردد و دوباره سالم شود باید ارش داده شود

دیه اليد

دیه دست‌ها

فِي كُلِّ مِّنَ الْيَدَيْنِ نِصْفُ الدِّيَّةِ؛ وَ حُدَّهَا الْمِعْصَمُ، وَ هُوَ الْمَفْصِلُ الَّذِي بَيْنَ الْكَفِّ وَ الذَّرَاعِ، وَ تَدْخُلُ دِيَّةُ الْأَصَابِعِ فِي دِيَّتِهَا حَيْثُ يَجْتَمِعَانِ

دیه هر یک از دو دست نصف دیه کامل است، انتهای دست، مچ دست است و آن مفصلی است که بین کف دست و ساعد قرار دارد و اگر دست و انگشتان با هم قطع شوند، دیه انگشتان در ضمن دیه دست محاسبه می‌شود. (و دیه جداگانه بابت انگشتان دریافت نمی‌شود) و فی الأصابع حيثُ تُفَطَّعُ وَ حُدَّهَا دِيَّتُهَا وَ هِيَ دِيَّةُ الْيَدِ فَلَوْ قُطِعَ آخَرُ بَقِيَّةُ الْيَدِ فَالْحُكُومَةُ خَاصَّةً

دیه انگشتان دست اگر به تنهایی بریده شوند دیه دست است و اگر شخص دیگری باقیمانده دست را قطع نماید فقط می‌تواند ارش بگیرد و لَوْ قُطِعَ مَعَهَا شَيْءٌ مِّنَ الزَّنْدِ فَحُكُومَةُ زَائِدَةٌ عَلَى دِيَّةِ الْيَدِ لِمَا قُطِعَ مِّنَ الزَّنْدِ

هرگاه علاوه بر دست قسمتی از ساعد نیز بریده شود، برای آن ارش اضافه بر دیه دست گرفته می‌شود أَمَّا لَوْ قُطِعَتْ مِّنَ الْمِرْفَقِ أَوْ الْمَنْكَبِ فِدِيَّةُ الْيَدِ خَاصَّةً وَ مِثْلُهُ مَا لَوْ قُطِعَتْ مِّنَ بَعْضِ الْعُضْدِ

اما اگر از آرنج یا از شانه بریده شود، فقط باید دیه دست را بدهد؛ همین طور اگر قسمتی از بازو قطع گردد وَ فِي الْعُضْدَيْنِ الدِّيَّةُ وَ كَذَا فِي الذَّرَاعَيْنِ

دیه دو بازو یک دیه کامل است و دیه هر دو ساعد نیز همین‌طور است أَمَّا لَوْ قُطِعَتْ الْيَدُ مِنَ الْمِرْفَقِ أَوْ الْكَتِفِ فَالْمَشْهُورُ أَنَّ فِيهِ دِيَّةَ الْيَدِ

اما اگر دست از آرنج یا از کتف بریده شود، دیه آن مطابق نظر مشهور، دیه دست است (و سه دیه لازم نمی‌شود) وَ فِي الْيَدِ الزَّائِدَةِ الْحُكُومَةُ

بریدن دست زاید نیز ارش دارد

دیه الإصبع

دیه انگشتان

وَ فِي الْإِصْبَعِ عَشْرُ الدِّيَّةِ

دیه هر انگشت $\frac{1}{10}$ دیه کامل است

لِيَدٍ كَانَتْ أَم لِرَجُلٍ، إِبْهَامًا كَانَتْ أَم غَيْرَهَا عَلَى الْأَقْوَى

خواه انگشت دست باشد یا انگشت پا و با بر نظر قوی تر خواه انگشت شست باشد یا غیر شست
وَ فِي الْإِصْبَعِ الزَّائِدَةِ ثَلَاثُ دِيَّةٍ الْأَصْلِيَّةِ وَ فِي شَلْلِهَا ثَلَاثُ دِيَّتَيْهَا وَ فِي قَطْعِ الشَّلَاءِ الثَّلَاثُ الْبَاقِي

و دیه انگشت زاید $\frac{1}{3}$ دیه انگشت اصلی است همچنین دیه فلج کردن انگشت $\frac{2}{3}$ دیه آن است و دیه بریدن انگشت فلج، $\frac{1}{3}$ باقیمانده دیه انگشت سالم است

وَ فِي الظَّهْرِ إِذَا لَمْ يَنْبُتْ أَوْ نَبَتَ أَسْوَدَ عَشْرَةَ دَنَانِيرَ وَ لَوْ نَبَتَ أَبْيَضَ فَخَمْسَةَ دَنَانِيرَ عَلَى الْمَشْهُورِ

بنابر نظر مشهور فقها، دیه ناخن نیز در صورتی که نروید یا سیاه بروید، ۱۰ دینار است. اما اگر سفید بروید ۵ دینار است

دیه الظهر

دیه ستون فقرات

فِي الظَّهْرِ إِذَا كُسِرَ الدِّيَّةُ وَ كَذَا لَوْ أَحْدَوْدَبَ وَ لَوْ صَلَحَ فُتِلَتْ الدِّيَّةُ هَذَا هُوَ الْمَشْهُورُ

دیه شکستن ستون فقرات و نیز خمیده شدن کمر، یک دیه کامل است و اگر بهبود یابد $\frac{1}{3}$ دیه کامل لازم می شود این حکم نظر مشهور فقها است
وَ لَوْ كُسِرَ فَشَلَّتِ الرَّجُلَانِ دِيَّةٌ لِكُسْرِهِ وَ ثَلَاثُ دِيَّةٍ لِلرَّجُلَيْنِ وَ لَوْ كُسِرَ الصُّلْبُ وَ هُوَ الظَّهْرُ فَذَهَبَ مَشْيُهُ وَ جَمَاعُهُ فِدِيَّتَانِ وَ فِي النُّخَاعِ الدِّيَّةُ كَامِلَةٌ

هرگاه ستون فقرات شکسته و باعث فلج شدن هر دو پا گردد یک دیه کامل برای شکستن ستون فقرات و $\frac{2}{3}$ دیه برای دو پا خواهد بود و اگر ستون فقرات بشکند و قدرت راه رفتن و آمیزش را از دست بدهد، جانی باید دو دیه بدهد. دیه قطع نخاع نیز یک دیه کامل است.

دیه الثدي

دیه پستان

الثَّدْيَانِ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا نِصْفُ دِيَّةِ الْمَرْأَةِ وَ فِي انْقِطَاعِ اللَّبَنِ عَنْهُمَا الْحَكُومَةُ وَ كَذَا لَوْ تَعَدَّرَ نَزُولُهُ

قطع کردن هریک از دو پستان زن، نصف دیه زن می باشد و در صورت شیردار نشدن پستان ها ارش تعیین می شود و نیز عدم خروج شیر از آن نیز همین حکم را دارد

وَ فِي الْحَلَمَتَيْنِ الدِّيَّةُ عِنْدَ الشَّيْخِ وَ كَذَا حَلَمَتَا الرَّجُلِ فِيهِمَا الدِّيَّةُ

دیه حلمه پستان (سر دو پستان) به نظر شیخ طوسی یک دیه کامل زن است و سر دو پستان مرد نیز همین طور است و یک دیه کامل مرد را دارد

دیه الذکر و الخصیة

دیه آلت تناسلی مرد و بیضه

فِي الذَّكَرِ مُسْتَأْصَلًا أَوْ الْحَشْفَةَ فَمَا زَادَ الدِّيَّةُ وَ لَوْ كَانَ مَسْلُولَ الْخُصْيَتَيْنِ

دیه کندن آلت از بیخ یا از ختنه گاه و بیشتر، یک دیه کامل است، اگرچه بیضه های مجانی علیه کشیده شده باشد
وَ فِي بَعْضِ الْحَشْفَةِ بِحَسَابِهِ وَ فِي ذِكْرِ الْعَيْنِ ثَلَاثُ الدِّيَّةِ

دیه قسمتی از ختنه گاه، متناسب با قسمت بریده شده است و دیه آلت تناسلی مردی که عتین است $\frac{1}{3}$ دیه کامل می باشد
وَ فِي الْخُصْيَتَيْنِ مَعَ الدِّيَّةِ وَ فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ نِصْفُ

دیه دو بیضه باهم یک دیه کامل است و دیه هر کدام نصف دیه است
وَ فِي أُذُنَيْهِمَا وَ هِيَ انْتِفَاحُهُمَا أَرْبَعُمِائَةِ دِينَارٍ فَإِنْ فَحَجَّ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْمَشْيِ فَتَمَانِمِائَةِ دِينَارٍ عَلَى الْمَشْهُورِ

همچنین دیه متوزم شدن بیضه‌ها ۴۰۰ دینار است و اگر موجب شود پاشنه‌های پا را دور از هم و انگشت‌ها را نزدیک هم بر زمین بگذارد و قادر بر راه رفتن نباشد، دیه‌اش بنابر نظر مشهور ۸۰۰ دینار است

✓ **حشفه:** به سر آلت تناسلی مرد گفته می‌شود که محدوده ختنه گاه است.

✓ **عنین:** به مردی گفته می‌شود که مبتلا به بیماری عنن باشد، یعنی توان مقاربت با همسر خود را نداشته باشد.

دیه الإفضاء

دیه إفضاء

فِي الْإِفْضَاءِ الدِّيَةُ وَهُوَ تَصْيِيرُ مَسْلُكِ الْبُولِ وَالْحَيْضِ وَاحِدًا

افضاء یک دیه کامل دارد و آن، یکی کردن مجرای ادرار و حیض است و قيل مسلک الحيض والغائط هو أقوى في تحققه

و از نظر برخی از فقها به معنای یکی کردن مجرای حیض و مدفوع است، و (از نظر شهید ثانی) این معنای یکی کردن حیض و مدفوع، برای تحقق افضاء قوی‌تر است

و تَسْفُطُ عَنِ الزَّوْجِ إِذَا كَانَ بَعْدَ الْبُلُوغِ وَ لَوْ كَانَ قَبْلَهُ ضَمِنَ مَعَ الْمَهْرِ دِيَّتَهَا وَ أَنْفَقَ الزَّوْجُ عَلَيْهَا حَتَّى يَمُوتَ أَحَدُهُمَا

اگر افضای زن پس از بلوغ وی باشد دیه از عهده شوهر ساقط است؛ اما اگر پیش از بلوغ افضاء گردد، علاوه بر مهر، ضامن دیه نیز هست و شوهر باید نفقه او را بدهد تا یکی از ایشان از دنیا برود

✓ **افضاء:** ایجاد عیبی خاص در داخل فرج زن، که باعث یکی شدن مجرای بول و حیض، یا یکی شدن مجرای حیض و غائط می‌گردد، با توجه با اختلافی که در تفسیر افضاء وجود دارد.

دیه الإلین

دیه کفل‌ها

و فِي الْإِلَيْنِ الدِّيَةُ وَ فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ النِّصْفُ

دیه دوکفل، یک دیه کامل و دیه هر کدام، نصف دیه است

دیه الرجل

دیه پاها

الرَّجُلَانِ فِيهِمَا الدِّيَةُ؛ وَ فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ النِّصْفُ وَ حَدُّهُمَا مَفْصِلُ السَّاقِ وَ إِنْ اشْتَمَلَتْ عَلَى الْأَصَابِعِ

دیه دو پا، یک دیه کامل است و دیه هر پا، نصف دیه است و انتهای پا، مفصل ساق پا می‌باشد اگر چه شامل انگشتان نیز می‌شود و فِي الْأَصَابِعِ مُنْفَرِدَةً الدِّيَةُ وَ فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ عَشْرٌ وَ دِيَّةُ كُلِّ إِصْبَعٍ مَقْسُومَةٌ عَلَى ثَلَاثِ أَنْامِلٍ بِالسَّوِيَّةِ وَ دِيَّةُ الْإِبْهَامِ مَقْسُومَةٌ عَلَى اثْنَيْنِ بِالسَّوِيَّةِ أَيْضًا

دیه قطع انگشتان پا بدون قطع خود پا، یک دیه کامل و دیه هر انگشت پا ۱/۳ دیه است، دیه هر انگشت بر بندهای سه‌گانه آن و دیه انگشت شست

نیز به دو قسمت مساوی تقسیم می‌گردد

وَ فِي السَّاقَيْنِ وَ حَدُّهُمَا الرُّكْبَةُ الدِّيَةُ، وَ كَذَا فِي الْفَخَذَيْنِ لِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِمَّا فِي الْإِنْسَانِ مِنْهُ اثْنَانِ

دو ساق یک دیه کامل دارند و حد آن تا زانو است و دو ران نیز همین طور هستند؛ زیرا هر یک از ساقها و رانها جزء اعضای جفت بدن به شمار می آیند

دیه الترقوة

دیه ترقوه

و فِي التَّرْقُوتِ إِذَا كُسِرَتْ فَجُبِرَتْ عَلَى غَيْرِ عَيْبٍ أَرْبَعُونَ دِينَارًا وَ تَرْقُوتُ الْمَرْأَةِ كَالرَّجُلِ

اگر ترقوه بشکند و بدون هیچ عیبی جوش بخورد، دیه آن ۴۰ دینار است. ترقوه زن مانند ترقوه مرد است

دیه العظم

دیه استخوان

فِي كَسْرِ عَظْمٍ مِنْ عَضْوٍ خُمُسُ دِيَةِ ذَلِكَ الْعَضْوِ فَإِنْ صَلَحَ عَلَى صِحَّتِهِ فَأَرْبَعَةُ أَخْمَاسِ دِيَةِ كَسَرِهِ

دیه شکستن استخوان هر عضو، $\frac{1}{5}$ دیه آن عضو است و چنانچه بی عیب درمان شود، دیه آن $\frac{4}{5}$ دیه شکستن آن است و فی موضحته ربع دیه کسره و فی رضه ثلث دیه ذلك العضو

اگر جراحت وارد به استخوان، موضحه باشد، دیه آن $\frac{1}{5}$ دیه شکستن استخوان است و چنانچه باعث کوبیده شدن استخوان گردد، $\frac{1}{5}$ دیه همان عضو می باشد

فَإِنْ صَلَحَ الْمَرْضُوضُ عَلَى صِحَّةٍ فَأَرْبَعَةُ أَخْمَاسِ دِيَةِ رَضِهِ

اگر استخوان کوفته، بدون عیب خوب شود، دیه آن $\frac{4}{5}$ دیه کوفتگی آن است و فِي فَكِّهِ بِحَيْثُ يَتَعَطَّلُ الْعَضْوُ ثُلَاثًا دِيَّتِهِ

همچنین دیه جدا کردن استخوان به گونه ای که آن عضو قادر به کاری نباشد، $\frac{2}{5}$ دیه آن عضو است فَإِنْ صَلَحَ عَلَى صِحَّةٍ فَأَرْبَعَةُ أَخْمَاسِ دِيَةِ فَكِّهِ، وَ لَوْ لَمْ يَتَعَطَّلْ فَالْحَكُومَةُ؛ هَذَا هُوَ الْمَشْهُورُ

اگر بدون عیب بهبود یابد، دیه آن $\frac{4}{5}$ دیه جدا شدن آن است. اما اگر عضو بدون استفاده نماند، آرش گرفته می شود، احکام یادشده مطابق نظر مشهور فقها است

دیه الأضلاع

دیه دندهها

فِي كُلِّ ضِلْعٍ مِمَّا يَلِي الْقُلْبَ مِنَ الْجَانِبِ الَّذِي فِيهِ الْقُلْبُ إِذَا كُسِرَتْ خَمْسَةٌ وَ عِشْرُونَ دِينَارًا

دیه شکستن هر دنده ای که کنار قلب قرار دارد از همان طرف که قلب در آن طرف است ۲۵ دینار می باشد وَ إِذَا كُسِرَتْ تِلْكَ الضِّلْعُ مِمَّا يَلِي الْعَضُدَ عَشْرَةُ دَنَانِيرَ

و اگر همان دنده از طرفی که نزدیک بازو است بشکند، ۱۰ دینار دیه دارد

وَ لَوْ كُسِرَ عَصْعَصُهُ أَيْ عَجَبُ الذَّنْبِ فَلَمْ يَمْلِكْ غَائِطُهُ وَ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى إِمْسَاكِهِ فَقِيَّةُ الدِّيَةِ

هرگاه «عصص» استخوان بالای معقد، یعنی استخوان بالای نشیمنگاه (دنبالچه) بشکند و شخص اختیار مدفوع خود را از دست بدهد و قادر به نگه داشتن آن نباشد، جانی باید یک دیه کامل بپردازد

وَ لَوْ ضُرِبَ عِجَانُهُ وَ هُوَ مَا بَيْنَ الْخُصِيَةِ وَ الْفَقْحَةِ فَلَمْ يَمْلِكْ غَائِطُهُ وَ لَا بَوْلَهُ فَقِيَّةُ الدِّيَةِ

اگر جنایت بر «عجان» یعنی حد فاصل میان بیضه ها و معقد وارد آید و در نتیجه شخص نتواند ادرار و مدفوع خود را نگه دارد، یک دیه کامل دارد.

دیه الافتضاض

دیه ازاله بکارت

مِنْ افْتَضَّ بَكَراً بِاصْبَعِهِ فَخَرَقَ مَثَانَتَهَا فَلَمْ تَمْلِكْ بَوْلَهَا فَدِيَّتُهَا لِحَرْقِ الْمَثَانَةِ وَ مَهْرٌ مِثْلُ نِسَانِهَا لِلْاِفْتَضَاضِ عَلَى الْأَشْهَرِ

هرکس با انگشت خود، بکارت دوشیزه‌ای را از بین ببرد و مثانه‌اش را پاره کند، به طوری که وی اختیار ادرار خود را از دست بدهد، باید یک دیه کامل به دلیل پاره کردن مثانه و طبق نظر مشهورتر مهرالمثل آن زن را به جهت ازاله بکارت بدهد

دیه العقل

دیه عقل

فِي ذَهَابِ الْعَقْلِ الدِّيَةُ كَامِلَةٌ وَ فِي بَعْضِهِ بِحِسَابِهِ بِحَسَبِ نَظَرِ الْحَاكِمِ

از بین رفتن عقل یک دیه کامل دارد و دیه از بین رفتن قسمتی از عقل، متناسب با آن و بسته به نظر حاکم تعیین می‌شود
وَ لَوْ شَجَّهُ فَذَهَبَ عَقْلُهُ لَمْ تَدْخُلْ دِيَةُ الشَّجَةِ وَ دِيَةُ الْعَقْلِ، بَلْ تَجِبُ الدِّيَتَانِ، وَ إِنْ كَانَ بِضَرْبَةٍ وَاحِدَةٍ

هرگاه جراحتی بر سرشخصی وارد کند و عقل او زایل گردد، دیه زخم و دیه عقل با هم تداخل نمی‌نمایند و دو دیه واجب می‌شود، اگرچه با یک ضربه باشد.

وَ لَوْ عَادَ الْعَقْلُ بَعْدَ ذَهَابِهِ وَ أَخَذَ دِيَّتُهُ لَمْ تُسْتَعَدِ الدِّيَةُ إِنْ حَكَمَ أَهْلُ الْخِبَرَةِ بِذَهَابِهِ بِالْكَلِيَةِ؛ أَمَّا مَعَ الشَّكِّ فِي ذَهَابِهِ فَالْحُكُومَةُ
در صورتی که عقل مجننی علیه بعد از زایل شدن و گرفتن دیه آن دوباره برگردد، به شرط آنکه کارشناسان به از بین رفتن تمام عقل حکم کرده باشند، دیه بازگردانده نمی‌شود و اگر زوال عقل مشکوک باشد، ارش گرفته می‌شود

دیه السَّمْعِ

دیه شنوایی

فِيهِ الدِّيَةُ إِذَا ذَهَبَ مِنَ الْأُذُنَيْنِ مَعًا مَعَ الْيَأْسِ مِنْ عَوْدِهِ

دیه شنوایی هر دو گوش در صورتی که امیدی به بازگشت آن نباشد، یک دیه کامل است
وَ لَوْ رَجِيَ أَهْلُ الْخِبَرَةِ عَوْدَهُ وَ لَوْ بَعْدَ مُدَّةٍ انْتَضَرَ فَإِنْ لَمْ يَعُْدْ فَالدِّيَةُ كَامِلَةٌ وَ إِنْ عَادَ فَلَا أَرَشَ لِنَقْصِهِ زَمَنَ فَوَاتِهِ

اما اگر کارشناسان، امید به بازگشت آن داشته باشند، اگرچه پس از سپری شدن مدتی باشد، انتظار کشیده می‌شود؛ چنانچه شنوایی باز نگردد، باید یک دیه کامل بدهد و اگر برگردد، باید برای نقصان شنوایی در زمانی که از دست رفته بود ارش دهد.
وَ لَوْ تَنَازَعَ فِي ذَهَابِهِ فَأَدَّاهُ الْمَجْنِيُّ عَلَيْهِ وَ أَنْكَرَهُ الْجَانِي اِغْتَبَرَ حَالُهُ عِنْدَ الصَّوْتِ الْعَظِيمِ وَ الرَّعْدِ الْقَوِيِّ وَ الصَّيْحَةِ عِنْدَ غَفْلَتِهِ فَإِنْ تَحَقَّقَ الْأَمْرُ بِالذَّهَابِ وَ عَدَمِهِ حَكَمَ بِمُوجِبِهِ وَ إِلَّا خَلَفَ الْقِسَامَةُ

چنانچه در از دست دادن شنوایی با هم اختلاف کنند و مجننی علیه آن را ادعا کند و جانی منکر آن باشد، حال مجننی علیه به هنگام برخاستن صدایی بلند و رعدی قوی و فریاد در وقت غفلت او آزمایش می‌شود، اگر معلوم شود که شنوایی از بین رفته یا نرفته است، به نحو مناسب و بر طبق اثر هر کدام حکم می‌شود و در غیر این صورت، نوبت به قسامه می‌رسد

وَ فِي ذَهَابِ سَمْعِ إِحْدِي الْأُذُنَيْنِ أَجْمَعَ النَّصْفَ وَ لَوْ نَقَصَ سَمْعُهَا قَيْسَ إِلَى الْأُخْرَى وَ لَوْ نَقَصَا مَعًا قَيْسَ إِلَى أَبْنَاءِ سِنِّهِ

دیه از بین رفتن شنوایی کامل یکی از دو گوش، نصف دیه است و اگر شنوایی یک گوش کاسته گردد، میزان آن با شنوایی گوش دیگر مقایسه (و دیه آن تعیین) می‌شود و اگر شنوایی هر دو گوش با هم کاسته شود، با افراد هم سنّ او سنجیده می‌شود

دیه البصر

دیه بینایی

فِي ذَهَابِ الْإِبْصَارِ مِنَ الْعَيْنَيْنِ مَعَ الدِّيَةِ؛ وَ فِي ضَوْءِ كُلِّ عَيْنٍ نِصْفُهَا سِوَاءً فَقَّ الْحَدَقَةُ أَمْ أَبْقَاهَا

دیه از بین رفتن قوه بینایی هر دو چشم باهم، یک دیه کامل است و دیه زایل شدن بینایی هر چشم نصف دیه است؛ خواه جانی حدقه را نیز درآورد یا باقی بگذارد

وَ إِنَّمَا يُحْكَمُ بِذَهَابِهِ إِذَا شَهِدَ بِهِ شَاهِدَانِ عَدْلَانِ أَوْ صَدَقَهُ الْجَانِي

تنها در صورتی حکم به از بین رفتن قوه بینایی می شود که دو شاهد عادل به این امر شهادت دهند، یا جانی او را تصدیق نماید و یکفوی فی إثباته شاهد و امرأتان إن كان ذهابه من غير عمد

و برای اثبات آن یک شاهد مرد و دو زن کافی است، به شرط آنکه از بین رفتن بینایی چشم عمدی نباشد و لو عدم الشهود حيث يفتقر إليهما و كان الضرب مما يُحتمل زوال النظر معه حلف المجني عليه القسامة إذا كانت العين قائمة و قضى له

چنانچه در هنگام نیاز، شهودی در کار نباشد و جنایت نیز از اموزی باشد که احتمال از بین رفتن بینایی با آن داده می شود، مجنی علیه با اجرای قسامه سوگند می خورد به شرط آنکه چشم او باقی باشد و به نفع او حکم صادر می گردد.

دیه الشم و الذوق

دیه بویایی و چشایی

فِي إِبْطَالِ الشَّمِّ مِنَ الْمُنْخَرَيْنِ مَعَ الدِّيَةِ وَ مِنْ أَحَدِهِمَا خَاصَّةً نِصْفُهَا

از بین بردن حس بویایی از هر دو مجرای بینی با هم، دیه کامل دارد و از بین بردن حس بویایی یک مجرا نصف دیه دارد و لو ادعى نقصه قيل: يحلف و يوجب له الحاكم شيئاً بحسب اجتهاده

هرگاه کسی مدعی نقص حس بویایی خود شود، برخی از فقها گفته اند که مجنی علیه سوگند می خورد و حاکم بر اساس نظر خود چیزی را تعیین می کند

وَ لَوْ قُطِعَ الْأَنْفُ فَذَهَبَ الشَّمُّ فِدْيَتَانِ أَحَدُهُمَا لِلْأَنْفِ وَ الْآخَرِي

اما چنانچه بینی بریده گردد و در نتیجه، حس بویایی از بین برود، دو دیه واجب می شود؛ یکی برای بینی و دیگری برای بویایی للشَّمِّ وَ الذَّوْقِ قِيلَ فِيهِ الدِّيَةُ كغیره مِنْ الْحَوَاسِّ

در مورد حس چشایی گفته شده است که از بین بردن آن، یک دیه کامل دارد، همان طور که در دیگر حواس چنین است

دیه تعذر الإنزال و سلس البول

دیه عدم انزال و دیه ریزش ادرار

وَ فِي تَعَذُّرِ الْإِنْزَالِ لِلْمَنِيِّ حَالَةُ الْجَمَاعِ الدِّيَةِ وَ فِي مَعْنَاهُ تَعَذُّرُهُ الْإِحْبَالُ وَ الْحَبْلُ؛ لَكِنْ فِي تَعَذُّرِ الْحَبْلِ دِيَةُ الْمَرْأَةِ

عدم امکان انزال منی در حال آمیزش، یک دیه کامل دارد و عدم امکان باردارکردن و باردارشدن نیز همین حکم را دارد؛ ولی در مورد غیرممکن شدن بارداری؛ دیه زن ملاک است

وَ فِي سَلْسِ الْبُولِ وَ هُوَ نَزْوِلُهُ مَتَرَشْحاً لِضَعْفِ الْقُوَّةِ الْمَاسِكَةِ الدِّيَةُ

دیه ریزش ادرار که مراد از آن، ریختن ادرار به دلیل ناتوانی قوه نگهداری کننده است یک دیه کامل می باشد

دیه الصوت

دیه صوت

فِي إِذْهَابِ الصَّوْتِ مَعَ بَقَاءِ اللِّسَانِ عَلَى اعْتِدَالِهِ وَ تَمَكُّنِهِ مِنَ التَّقْطِيعِ وَ التَّرْدِيدِ الدِّيَةُ

از بین بردن صوت با بودن زبان به حالت طبیعی آن و امکان ادای حروف به صورت تقطیع و تردید، یک دیه کامل دارد
لأنَّه مِنَ الْمَنَافِعِ الْمُتَّحِدَةِ فِي الْإِنْسَانِ وَ لَوْ أَذْهَبَ مَعَهُ حَرَكَةُ اللِّسَانِ فِدْيَةٌ وَ ثَلَاثَانِ لِأَنَّهُ فِي مَعْنَى شَلْلُهُ

زیرا صوت از منافع منحصر به فرد بدن آدمی است اگر افزون بر از بین بردن صدا، حرکت زبان را نیز از بین ببرد، دیه آن یک دیه کامل و ۲ دیه است؛ زیرا چنین زبانی مانند عضو فلج است

وَ تَدْخُلُ دِيَةُ النُّطْقِ بِالْحُرُوفِ فِي الصَّوْتِ، لِأَنَّ مَنَفْعَةَ الصَّوْتِ أَهْمُّهَا النُّطْقُ

اگر به واسطه جنایت، مجنی علیه؛ امکان تلفظ کردن حروف را نداشته باشد، دیه آن در دیه صدا تداخل می کند (و برای هر دو، یک دیه لازم می شود) زیرا مهم ترین فایده صوت، حرف زدن است

الشَّجَاجُ

جراحات سر و صورت (شجاج)

الشَّجَاجُ جَمْعُ «شَجَّةٍ» وَ هِيَ الْجَرْحُ الْمُخْتَصُّ بِالرَّأْسِ وَ الْوَجْهِ وَ هِيَ:

شجاج جمع «شَجَّة» به معنای جراحت مخصوص سر و صورت است؛ و شجاج عبارتند از:

۱. الْحَارِصَةُ؛ وَ هِيَ الْقَاسِرَةُ لِلْجُلْدِ وَ فِيهَا بَعِيرٌ

۱- حارصه؛ جراحتی است که پوست را خراش دهد و دیه آن یک شتر است

۲. الدَّامِيَةُ؛ وَ هِيَ الَّتِي تَقْطَعُ الْجُلْدَ وَ تَأْخُذُ فِي اللَّحْمِ يَسِيرًا وَ فِيهَا بَعِيرَانِ

۲- دامیه؛ جراحتی است که پوست را ببرد و اندکی در گوشت فرو برود و دیه آن دو شتر است

۳. الْبَاضِعَةُ؛ وَ هِيَ الْآخِذَةُ كَثِيرًا فِي اللَّحْمِ وَ لَا يَبْلُغُ سِمْحَاقَ الْعِظَمِ وَ فِيهَا ثَلَاثَةُ أَبْعَرَةٍ وَ هِيَ الْمُتَلَاخِمَةُ

۳- باضعه؛ جراحتی است که زیاد در گوشت فرو رود، ولی به پوست نازک روی استخوان نرسد و دیه آن سه شتر است. این جراحت را متلاخمه نیز می نامند.

۴. السِّمْحَاقُ؛ وَ هِيَ الَّتِي تَبْلُغُ السِّمْحَاقَةَ وَ هِيَ الْجِلْدَةُ الرَّقِيقَةُ الْمُغْشِيَةُ لِلْعِظَمِ وَ لَا تَقْشَرُهَا وَ فِيهَا أَرْبَعَةُ أَبْعَرَةٍ

۴- سیمحاق؛ جراحتی است که به سیمحاقه که پوست نازک روی استخوان است برسد بدون آنکه آن را بشکافد و دیه آن چهار شتر است

۵. الْمَوْضِحَةُ؛ وَ هِيَ الَّتِي تَكْشِفُ عَنْ وَضَحِ الْعِظَمِ وَ هُوَ بَيَاضُهُ وَ تَقْشَرُ السِّمْحَاقَةَ وَ فِيهَا خَمْسَةُ أَبْعَرَةٍ

۵- موضحه؛ جراحتی است که روی استخوان را که همان سفیدی استخوان است نمایان سازد و پوست نازک روی آن را بشکافد و دیه آن پنج شتر است

۶. الْهَاشِمَةُ؛ وَ هِيَ الَّتِي تَهْشِمُ الْعِظَمَ وَ إِنْ لَمْ يَسْبِقْ بِجَرْحٍ وَ فِيهَا عَشْرَةُ أَبْعَرَةٍ أَرْبَاعًا إِنْ كَانَ خَطَأً وَ أَثَلَاثًا إِنْ كَانَ شَبِيهًا

۶- هاشمه؛ عملی است که استخوان را بشکند، اگرچه همراه با جراحت نباشد و دیه آن در صورت خطایی بودن جنایت، ده شتر از چهار قسم

شتر مذکور در دیه کامل و در صورت شبه عمد بودن، ده شتر از سه قسم شتر یاد شده است

۷. الْمَنْقَلَةُ؛ وَ هِيَ الَّتِي تَحُوجُّ إِلَى نَقْلِ الْعِظَمِ وَ فِيهَا خَمْسَةُ عَشَرَ بَعِيرًا

۷- منقله؛ عملی است که باعث جابجایی استخوان گردد و دیه آن پانزده شتر است

۸. الْمَأْمُومَةُ؛ وَ هِيَ الَّتِي تَبْلُغُ أَمَّ الرَّأْسِ أَعْنِي الْخَرِيطَةَ الَّتِي تَجْمَعُ الدَّمَاعُ وَ فِيهَا ثَلَاثَةُ وَ ثَلَاثُونَ بَعِيرًا

۸- مأمومه؛ جراحی است که به «أَمُّ الرَّأْسِ»، یعنی محفظه‌ای که مغز در آن قرار دارد، برسد و دیه آن سی و سه شتر است
 ۹- الدامغه؛ وَ هِيَ الَّتِي تَفْتَقُّ الْخَرِيْطَةَ الْجَامِعَةَ لِلدَّمَاعِ وَ تَبْعُدُ مَعَهَا السَّلَامَةَ مِنَ الْمَوْتِ؛ فَإِنْ مَاتَ بِهَا فَالْدِّيَّةُ وَ إِنْ فُرِضَ أَنَّهُ سَلِمَ قِيلَ: زِيدَتْ حَكُومَةُ عَلَى الْمَأْمُومَةِ

۹- دامغه؛ جراحی است که کاسه محافظ مغز را بشکافد که با وجود آن، سالم ماندن از مرگ بعید باشد که؛ اگر شخص در اثر آن فوت کند، باید دیه کامل پرداخت شود، و اگر به فرض، مجنی علیه زنده بماند، گفته شده است که باید به دیه مأمومه، ارش نیز افزوده گردد.

✓ شجاج: جراحتهایی است که به سر، و طبق نظر برخی از فقها به صورت نیز وارد می شود، و در برابر «جراح» است که به زخم های سایر نقاط بدن گفته می شود.

✓ انواع شجاج به شرح ذیل است:

✓ حارصه: به زخم وارد شده به سر می گویند که پوست سر را می شکافد بدون آن که خون بیاید.

✓ دامیه: به زخم وارد شده به سر می گویند که پوست را را می شکافد و کمی داخل سر فرو می رود.

✓ باضعه: به زخم وارد شده به سر می گویند که مقدار زیادی در گوشت فرو می رود ولی به پوست نازک روی استخوان نمی رسد، باضعه را «متلاحمه» نیز گفته اند.

✓ سِمحاق: به زخم وارد شده به سر می گویند گوشت را می شکافد و به پرده نازک روی استخوان می رسد، بدون این که آن پرده شکافته شود.

✓ موضحه: به زخم وارد شده به سر می گویند که سفیدی استخوان را آشکار سازد و علاوه بر آن، پرده روی استخوان را نیز پاره کند.

✓ هاشمه: به زخم وارد شده به سر می گویند که به استخوان رسیده و آن را شکسته باشد.

✓ منقله: زخمی که باعث جابجایی استخوان گردد.

✓ مأمومه: به زخم وارد شده به سر می گویند که به کیسه ای که مغز سر در آن قرار دارد می رسد، ولی کاسه سر را نمی شکافد.

✓ دامغه: به زخم وارد شده به سر می گویند که کاسه جمجه را که مغز در آن قرار دارد می شکافد و احتمال مرگ بسیار زیاد است.

توابع الشجاج

توابع جراحات سر و صورت

۱. الجائفة؛ وَ هِيَ الْوَاصِلَةُ إِلَى الْجَوْفِ وَ لَوْ مِنْ ثُغْرَةِ النَّحْرِ وَ فِيهَا ثُلُثُ الدِّيَّةِ

۱- جائفه: جراحی است که به درون شکم برسد، اگر چه از ناحیه گودی زیر گلو باشد و دیه آن ۱/۳ دیه کامل است

۲. فِي النَّافَةِ فِي الْأَنْفِ بَحِيْثٌ تَنْقُبُ الْمُنْخَرَيْنِ مَعًا وَ لَا تَنْسُدُ ثُلُثَ الدِّيَّةِ فَإِنْ صَلَحَتْ وَ انْسَدَّتْ فَخُمْسُ الدِّيَّةِ

۲- جراحی که در بینی نفوذ کند و هر دو مجرای آن را سوراخ نماید و سوراخ ها بهبود نیابد، ۱/۳ دیه کامل دارد؛ اما اگر بهبود یابد و سوراخ ها بسته شود، باید ۱/۴ دیه کامل داده شود

۳. فِي النَّافَةِ فِي أَحَدِ الْمُنْخَرَيْنِ خَاصَّةً عَشْرُ الدِّيَّةِ إِنْ صَلَحَتْ وَ إِلَّا فَسُدُسُ الدِّيَّةِ لِأَنَّهَا عَلَى النِّصْفِ فِيهِمَا

۳- جراحی که تنها در یکی از دو مجرای بینی نفوذ می کند، اگر بهبود یابد، ۱/۳ دیه کامل را دارد در غیر این صورت باید ۱/۴ دیه پرداخت گردد؛ زیرا

دیه جنایت وارد به یک مجرای بینی در دو فرض بهبودی و عدم بهبودی، نصف (دیه وارد به هر دو مجرا) است

۴. فِي شِقِّ الشَّفَتَيْنِ حَتَّى تَبْدُوَ الْأَسْنَانُ ثُلُثُ دِيَّتِهِمَا وَ لَوْ بَرَأَتْ الْجِرَاحَةُ فَخُمْسُ دِيَّتِهِمَا فِي شِقِّ إِحْدَاهُمَا ثُلُثُ دِيَّتِهَا إِنْ لَمْ تَبْرَأْ فَإِنْ بَرَأَتْ فَخُمْسُهَا

۴- شکافتن هر دو لب به گونه ای که دندان ها نمایان شود، ۱/۳ دیه دو لب را دارد؛ و اگر جراحات بهبود یابد، دیه آن ۱/۴ دیه دو لب است و دیه شکافتن یکی از دو لب در صورتی که بهبود نیابد ۱/۳ دیه آن لب است

۵. فِي احْمَرِّ اَلْوَجْهِ بِالْجَنَایَةِ دِينَارٌ وَ نِصْفُ وَ فِي اخْضَرِّ اَرِهِ ثَلَاثَةُ دَنَانِیْرٍ، وَ فِي اسْوَدَادِهِ سِتَّةٌ وَ هَذِهِ الْجَنَایَاتُ الثَّلَاثُ فِي الْبَدَنِ عَلَى النِّصْفِ

۵ - دیه جنایتی که موجب به سرخ شدن صورت شود یک و نیم دینار است و اگر منجر به کبودی آن گردد سه دینار می باشد و چنانچه باعث سیاه شدن شود شش دینار است و دیه این جنایات سه گانه در سایر نقاط بدن نصف دیه صورت می باشد.

وَ دِیَةُ الشَّجَاجِ الْمَقْدَمَةُ فِي الْوَجْهِ وَ الرَّأْسِ سَوَاءٌ وَ فِي الْبَدَنِ بِنِسْبَةِ دِیَةِ الْعَضْوِ إِلَى الرَّأْسِ

و دیه جراحات شجاج که گفته شد، نسبت به صورت و سر یکسان است و چنانچه به سایر اندام وارد شود، دیه آن، متناسب با دیه آن عضو نسبت به سر است

وَ فِي النَّافِذَةِ فِي شَيْءٍ مِنْ اطْرَافِ الرَّجْلِ مِائَةُ دِينَارٍ

دیه جراحی که در سایر اعضای مرد فرو رود یکصد دینار است

✓ **جائفه:** به زخمی گفته می شود که به عمق سر و صورت برسد، هر چند از گودی گلو باشد.

✓ **جراح:** به زخم هایی گفته می شود که به غیر ناحیه سر و صورت وارد می شود و در مقابل «شجاج» قرار دارد.

دیه الجنین

دیه جنین

فِي النُّطْفَةِ إِذَا اسْتَقَرَّتْ فِي الرَّحِمِ عَشْرُونَ دِينَاراً وَ يَكْفِي مُجَرَّدُ الْإِلْقَاءِ فِي الرَّحِمِ مَعَ تَحَقُّقِ الْإِسْتِقْرَارِ

دیه نطفه ای که در رحم مستقر شده است بیست دینار است و در این مورد، ریختن منی و قرار گرفتن آن در رحم کافی است.
وَ لَوْ أَفْرَعَهُ مُفْرَعٌ فَعَزَلَ فَعَشْرَةُ دَنَانِیْرٍ بَيْنَ الزَّوْجِیْنِ أَثَلَاثاً

اگر شخصی مرد را به هراس انداخته باعث شود تا منی خود را بیرون از فرج بریزد، باید ده دینار دیه بدهد که $\frac{2}{3}$ آن به مرد و $\frac{1}{3}$ آن به زن می رسد
وَ لَوْ كَانَ الْمُفْرَعُ الْمَرْأَةَ فَلَا شَيْءَ لَهَا وَ لَوْ انْعَكَسَ انْعَكَسَ لَكِنِ الْأَقْوَى عَدَمُهُ وَ جَوَازُ الْفِعْلِ

و اگر زن سبب این کار باشد، از دیه سهمی نخواهد داشت و چنانچه مرد، زن را به هراس اندازد، حکم یادشده نیز برعکس می شود (یعنی مرد باید دیه بدهد، بدون آن که از آن سهمی داشته باشد) ولی قول قوی تر، عدم دیه و جواز عزل است.

وَ فِي الْعَلَقَةِ أَرْبَعُونَ دِينَاراً؛ وَ فِي الْمُضْغَةِ سِتُّونَ دِينَاراً؛ وَ فِي الْعَظْمِ ثَمَانُونَ دِينَاراً؛ وَ فِي النَّامِ الْخَلْقَةِ قَبْلَ وُلُوجِ الرُّوحِ فِيهِ مِائَةُ دِينَارٍ، ذَكَراً كَانَ الْجَنینُ أَوْ أُنْثَى،

دیه علقه، چهل دینار است؛ و دیه مُضْغَه شصت دینار و دیه جنینی که دارای استخوان است هشتاد دینار و دیه جنینی که اندام او تکمیل شده است پیش از دمیده شدن روح یکصد دینار می باشد، خواه جنین، مذکر باشد یا مونث

وَ لَا كَفَّارَةَ هُنَا أَى فِي قَتْلِ الْجَنینِ فِي جَمِیعِ أَحْوَالِهِ، لِأَنَّ وَجوبَهَا مشروطٌ بِحَیَاةِ الْقَتْلِ

یعنی در کشتن جنین در تمام حالات مذکور، کفاره ای وجود ندارد؛ زیرا وجوب کفاره قتل مشروط به زنده بودن مقتول است
وَ لَوْ وَلَجَتْهُ الرُّوحُ فَدِیَةُ كَامِلَةٍ لِلذَّكَرِ، وَ نِصْفُ لِلْأُنْثَى

اگر روح در جنین دمیده شده باشد، مذکر آن دیه کامل و مونث نصف دیه دارد
وَ تَحِبُّ الْكَفَّارَةُ بِقَتْلِ الْجَنینِ حَيْثُ تَلَجَّهَ الرُّوحُ كَالْمَوْلُودِ مَعَ الْمُبَاشَرَةِ لِقَتْلِهِ لَا مَعَ التَّسْبِیْبِ كَغَیْرِهِ

و در صورت مباشرت در قتل جنین؛ برای کشتن جنینی که روح در آن دمیده شده است، همچون جنینی که به دنیا آمده است کفاره واجب می گردد. اما اگر سبب در قتل جنین باشد، مانند قتل غیرجنین کفاره ای ثابت نمی شود

وَ فِي أَعْضَائِهِ وَ جَرَاحَاتِهِ بِالنِّسْبَةِ

دیه جنایات وارد بر اعضای جنین به نسبت دیه خود جنین محاسبه می شود
و يَرِثُهُ وَاِثُ الْمَالِ الْاَقْرَبُ فَالْاَقْرَبُ

و دیه جنین را به ترتیب، نزدیک ترین خویشاوندان او به ارث می برند وارث مال، با رعایت الاقرب فالاقرب دیه جنین را به ارث می برد
و هِيَ اَيُّ دِيَةِ الْجَنِينِ فِي الْمَالِ الْجَانِي اِنْ كَانَ الْقَتْلُ عَمْدًا اَوْ شَبِيهَا بِالْعَمْدِ وَاِلَّا فَبِي مَالِ الْعَاقِلَةِ كَالْمَوْلُودِ

دیه جنین در صورتی که قتل، عمدیا شبه عمد باشد از مال جانی پرداخت می شود؛ در غیر این صورت مانند دیه نوزاد برعهده عاقله است

الجنایة علی المیت

جنایت بر مرده

فِي قَطْعِ رَأْسِ الْمَيِّتِ الْمُسْلِمِ مِائَةُ دِينَارٍ

دیه بریدن سر مرده مسلمان، یکصد دینار است
فِي ذَلِكَ الرَّجُلِ وَ الْمَرْأَةِ وَ الصَّغِيرِ وَ الْكَبِيرِ

و زن و مرد و کوچک و بزرگ در این حکم مساوی هستند
و فِي شِجَاجِهِ وَ جِرَاحِهِ بِنِسْبَتِهِ فِي يَدِهِ خَمْسُونَ دِينَارًا وَ هَكَذَا

و دیه جراحت وارد بر سر و صورت مرده و سایر اعضای او به نسبت دیه خود مرده خواهد بود، بنابراین دیه بریدن دست مرده پنجاه دینار است و به همین ترتیب

و هذه الدية ليست لورثته، بل تصرف في وجوه القرب عن الميت للأخبار

این دیه به ورثه نمی رسد؛ بلکه به دلیل روایات، از طرف میت در راه رضای خدا خرج می شود

العاقلة

عاقله

هُمْ مَنْ تَقَرَّبَ إِلَى الْقَاتِلِ بِالْأَبِ كَالْإِخْوَةِ وَ الْأَعْمَامِ وَ أَوْلَادِهِمَا وَ إِنْ لَمْ يَكُونُوا وَارِثِينَ فِي الْحَالِ

عاقله کسانی هستند که از طریق پدر، خویشاوند قاتل محسوب می شوند مانند برادران و عمو و دایی و فرزندان آنها اگر چه هنگام پرداخت دیه وارث نباشند

و لَا تَعْقِلُ الْمَرْأَةُ وَ الصَّبِيُّ وَ الْمَجْنُونُ وَ الْفَقِيرُ عِنْدَ الْمُطَالَبَةِ

زن، کودک و کسی که در سررسید دیه، دیوانه یا فقیر است عاقله محسوب نمی شود
وَيَدْخُلُ فِي الْعَقْلِ الْعُمُودَانِ الْآبَاءُ وَ الْأَوْلَادُ وَ إِنْ عَلَوْا أَوْ سَقَلُوا

پدران هر قدر بالا روند و پسران هر قدر پایین روند عاقله می باشند
و مَعَ عَدَمِ الْقَرَابَةِ فَالْمُعْتَقُ ثُمَّ ضَامِنُ الْجَرِيرَةِ ثُمَّ الْإِمَامُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ

و در صورت نداشتن اقربا، عاقله، شخص معتق است و پس از آن ضامن جریره و پس از آن امام (ع) است که دیه را از بیت المال پرداخت می کند
و لَا تَعْقِلُ الْعَاقِلَةُ عَمْدًا مَحْضًا، وَ لَا شَبِيهَا بِهِ

عاقله در جنایت عمد و شبه عمد مسئولیتی ندارد
وَ إِنَّمَا تَعْقِلُ الْخَطَأَ الْمَحْضَ وَ كَذَا لَا يَعْقِلُ بِهِيمَةً إِذَا جَنَتْ عَلَى إِنْسَانٍ وَ إِنْ كَانَتْ جَنَائِثُهَا مَضْمُونَةً عَلَى الْمَالِكِ عَلَى تَقْدِيرِ تَقْرِيطِهِ

بلکه تنها مسئول پرداخت دیه در خطای محض است و نیز در مورد جنایت وارد شده به وسیله حیوان به انسان ضامن نمی‌باشد، اگرچه ممکن است مالک به جهت تقریط ضامن باشد

✓ **عاقله:** به افرادی اطلاق می‌شود که پرداخت دیه قتل و جراحت خطائی وارده توسط جانی به عهده آنان است، و طبق نظر برخی از فقها، عاقله کسانی هستند که از طرف پدر، خویشاوند قاتل محسوب می‌شوند اگر چه بالفعل وارث نباشند؛ برخی نیز این گروه را کسانی می‌دانند که در صورت فوت قاتل؛ دیه او را به ارث می‌برند؛ و طبق نظر برخی دیگر از فقها، مردان عاقلی هستند که مستحق ارث قاتل بوده و قاتل از طرف پدر و مادر با آنان خویشاوند است.

✓ **عمودان:** منظور پدران، هر قدر بالا روند (اجداد) و فرزندان، هر قدر پایین روند (اولاد) می‌باشند.

الكفارة

كفاره

الكفارة اللّازمة للقاتل بسبب القتل مطلقاً لا تجب مع التّسبیب

كفاره‌ای که قاتل باید در اثر ارتکاب هر نوع قتلی بدهد، در فرض تسبیب واجب نیست، وَ تَجِبُ بِقَتْلِ الصَّبِيِّ وَ الْمَجْنُونِ لَا بِقَتْلِ الْكَافِرِ

با کشتن کودک و دیوانه، كفاره واجب می‌شود، ولی با کشتن کافر، واجب نمی‌گردد وَ عَلَى الْمَشْرُكَيْنِ فِي الْقَتْلِ وَ إِنْ كَثُرُوا كُلِّ وَاحِدٍ كَفَارَةٌ

هریک از شرکای در قتل اگر چه بسیار باشند، باید كفاره‌ای جداگانه بدهد

وَ لَوْ قَتَلَ الْقَاتِلُ قَبْلَ التَّكْفِيرِ فِي الْعَمْدِ أَوْ مَاتَ قَبْلَ التَّكْفِيرِ أُخْرِجَتْ الْكَفَّارَاتُ الثَّلَاثُ مِنْ أَصْلِ مَالِهِ إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ

چنانچه قاتل در قتل عمد، پیش از ادای كفاره کشته شود یا فوت نماید و مالی داشته باشد، كفارات سه‌گانه (عتق، اطعام و صوم) از اصل مال او خارج می‌شود

✓ **كفاره:** نوعی از کیفرهای اسلامی است که جنبه عبادی جزائی دارد و اغلب در مورد ارتکاب معاصی برای محو آثار نامطلوب گناه، قانون‌گذاری شده است.

الجنایة على الحيوان

جنایت بر حیوان

مَنْ أَتْلَفَ مَا تَفَعُّ عَلَيْهِ الذِّكَاةُ سَوَاءٌ كَانَ مَأْكُولًا أَمْ لَا، بِالتَّذْكِيَةِ بَغَيْرِ إِذْنِ مَالِكِهِ فَعَلَيْهِ أَرْضُهُ وَ هُوَ تَفَاوُتُ مَا بَيْنَ قِيمَتِهِ حَيًّا وَ مُذَكِّيٍّ مَعَ تَحَقُّقِ النُّقْصَانِ

هرکس حیوان قابل تذکیه‌ای را بدون اذن مالک آن و با ذبح شرعی تلف نماید، خواه حلال گوشت باشد یا نباشد باید از عهده آرش آن برآید. مراد از آرش نیز تفاوت قیمت زنده حیوان و ذبح شده آن است، به شرط آنکه با تذکیه (ذبح)، نقصان قیمت پیدا شده باشد لَا قِيمَتُهُ لِأَنَّ التَّذْكِيَةَ لَا تُعَدُّ إِتْلَافًا مُحْضًا لِبَقَاءِ الْمَالِيَّةِ غَالِبًا

لازم نیست قیمت حیوان پرداخت شود؛ زیرا ذبح حیوان اتلاف کامل به شمار نمی‌آید، چه آنکه بیشتر مالیت حیوان ذبح شده باقی می‌ماند. وَ لَيْسَ لِلْمَالِكِ مُطَالَبَتُهُ بِالْقِيمَةِ كَمَلًا وَ دَفَعَهُ إِلَيْهِ عَلَى الْأَقْرَبِ لِأَصَالَةِ بَرَاءَةِ ذِمَّةِ الْجَانِي مِمَّا زَادَ عَلَى الْأَرْضِ وَ لِأَنَّهُ بَاقٍ عَلَى مِلْكِ مَالِكِهِ

مالک حق مطالبه قیمت کامل حیوان را از تلف کننده ندارد و بنابر نظر درست تر، باید حیوان تذکیه شده نیز به مالک آن داده شود، زیرا اصل، براءت ذمه جانی از مبلغی زاید بر ارزش است و حیوان نیز همچنان در ملکیت مالک باقی است
وَلَوْ أَتْلَفَهُ لَا بِهَا فَعَلَيْهِ قِيمَتُهُ يَوْمَ تَلْفِهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ غَاصِبًا

اما اگر حیوان را بدون ذبح شرعی تلف کند، چنانچه تلف کننده غاصب نباشد، باید قیمت روز تلف کردن حیوان را بپردازد
وَيُوضَعُ مِنْهَا مَالُهُ قِيمَةً مِنَ الْمَيْتَةِ كَالشَّعْرِ وَالصُّوفِ

البته قیمت چیزهایی از مردار حیوان که دارای ارزش است مانند مو و پشم آن. از قیمت کاسته می شود
وَلَوْ تَعَيَّبَ بِفَعْلِهِ مِنْ دُونِ أَنْ يَتْلَفَ فَلِمَالِكِهِ الْأَرْضِ إِنْ كَانَتْ حَيَاتِهِ مُسْتَقَرَّةً

فردی با عمل خود، حیوانی را معيوب سازد، بدون آن که حیوان را تلف نماید. در صورتی که حیوان زنده بماند، مالک حق دریافت ارزش را دارد

وَإِمَّا لَوْ أَتْلَفَ مَا لَا تَفْعُ عَلَيْهِ الذَّكَاءُ فِي كَلْبِ الصَّيِّدِ أَرْبَعُونَ دِرْهَمًا وَفِي كَلْبِ الْغَنَمِ كَبِشٌ وَفِي كَلْبِ الْحَائِطِ وَهُوَ الْبُسْتَانِ عِشْرُونَ دِرْهَمًا وَفِي كَلْبِ الزَّرْعِ قَفِيزٌ مِنْ طَعَامٍ وَلَا تَقْدِيرٌ لِمَا عَذَاهَا وَلَا ضَمَانٌ عَلَى قَاتِلِهَا

اگر حیوان غیرقابل تذکیه ای را تلف کند، چنانچه سگ شکاری باشد، باید چهل درهم بپردازد و اگر سگ گله باشد، باید یک قوچ بدهد و در مورد سگ باغ، ده درهم و در مورد سگ مزرعه، یک پیمانه طعام داده می شود. در مورد سایر حیوانات غیرقابل تذکیه، اندازه معینی در شرع تعیین نشده است، و قاتل این حیوانات نیز ضامن نمی باشد.

✓ **تذکيه (ذکاه):** به شرایطی که برای پاک و حلال کردن گوشت حیوانات در اسلام قرار داده شده می گویند.

✓ **طعام:** در اصطلاح فقها به معنای گندم و جو به کار می رود.

نکات مهم مبحث دیات:

✓ ديه در اصل در قتل خطای محض و شبیه به خطا ثابت می باشد.

✓ ملاک قتل خطای محض این است که قاتل، فعل را از روی عمد انجام ندهد و نسبت به مجنی علیه قصد نداشته باشد، گرچه در مورد شخص دیگری قصد داشته باشد.

✓ قتل خطای شبیه به عمد آن است که قاتل قصد وقوع فعل نسبت به فرد معینی را دارد، اما در قصد قتل اشتباه می کند.

✓ پزشک نسبت به تلفی که در جان یا عضو بیمار حاصل می شود از مال خود ضامن است، اگر چه بیمار إذن درمان داده باشد و احتیاط لازم را به عمل آورده باشد.

✓ جنایتهایی که توسط شخص خواب وارد می شود، ديه آن توسط عاقله پرداخت می گردد.

✓ شخص باربر از مال خود ضامن جنایتهایی است که در اثر برخورد با انسانی ایجاد می کند.

✓ فردی که با دیگران برخورد می کند ضامن ديه کسی است که با او برخورد کرده است و خون برخوردکننده هدر است.

✓ در صورتی که دو انسان آزاد با یکدیگر برخورد کنند و بمیرند، ورثه هر کدام نصف ديه موزن خود را گرفته و نصف دیگر ساقط می شود.

✓ شخصی که از جای بلندی روی شخص دیگری بیفتد و قصد قتل او را نداشته باشد، قتل شبهه عمد است، به شرط این که افتادن از آن مکان غالباً کشنده نباشد.

✓ در صورتی که صاحب حیوان در نگهداری حیوان خود تقصیر کند، ضامن جنایت وارد شده توسط حیوان است.

✓ اگر دفاع در مقابل حیوان به مرگ یا معيوب شدن حیوان منتهی شود، ضمانی وجود ندارد.

✓ فرد سوار بر چهار پا ضامن جنایتهایی است که حیوان به وسیله سر یا دست خود وارد می کند، اما ضامن جنایتهای وارد شده به واسطه پاهای حیوان نیست.

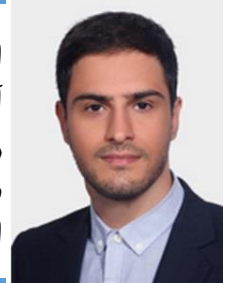
- ✓ فردی که حیوان را از عقب به جلو هدایت می کند، ضامن تمام جنایت‌هایی است که حیوان وارد می کند.
- ✓ اگر صاحب حیوان آن را رم داده و حیوان، سوار خود را ببیند مالک، ضامن است.
- ✓ اگر صاحب حیوان همراه و مراقب حیوان باشد، شخص سوار بر حیوان ضامن نیست.
- ✓ دیه جنایت دایه در حالت خواب به واسطه غلتیدن روی کودک از مال خود دایه پرداخت می شود، به شرط آن که شیر دادن طفل به قصد کسب افتخار بوده باشد.
- ✓ مربی شنا ضامن جنایت وارد بر شناگر صغیر از مال خودش است.
- ✓ هر فردی که در ملک دیگری سنگی را قرار دهد و در اثر آن جنایتی وارد شود مطلقاً ضامن است.
- ✓ سقوط ظرف و امثال آن از روی دیوار چنانچه عادتاً ثابت بوده باشد، ضمانی ندارد.
- ✓ جنایتی که به واسطه بالکن و نورگیر ایجاد می شود در صورتی عدم تفریط ضمانی برای صاحب آن ندارد.
- ✓ اگر شخصی در حال وزیدن باد آرام و یا در حال سکون هوا آتش روشن کند و بیشتر از مقدار نیاز او باشد ضامن جنایتی نخواهد بود.
- ✓ هر شخصی در محلی غیر مجاز آتش روشن کند، از مال خودش ضامن جان و مال تلف شده خواهد بود، به شرط آن که مجنی علیه امکان فرار نداشته باشد.
- ✓ در صورت اجتماع سبب و مباشر، مباشر ضامن است به شرط آن که مباشر از وجود سبب آگاه بوده باشد.
- ✓ در صورت اجتماع دو سبب، سببی که مقدم باشد؛ ضامن است.
- ✓ دیه قتل عمد ظرف مدت یک سال و از مال جانی پرداخت می شود.
- ✓ بر جانی واجب نیست که قبل از پایان یک سال، دیه قتل عمد را پرداخت کند.
- ✓ دیه قتل شبه عمد ظرف مدت دو سال و از مال جانی باید پرداخت شود.
- ✓ هرگاه کسی در ماه حرام و یا در حرم مکه مرتکب قتل گردد، یک سوم دیه تغلیظ می گردد.
- ✓ در قتل خطای محض اختیار پرداخت یکی از موارد شش گانه دیه با عاقله است.
- ✓ در مواردی که دیه کامل پرداخت می شود دیه زن نصف دیه مرد است.
- ✓ دیه خنثای مشکل $\frac{3}{4}$ دیه مرد می باشد.
- ✓ دیه مرد ذمی هشتصد درهم و دیه زن ذمی نصف این مقدار است.
- ✓ دیه تمام موی سر، و نیز موی ریش مردان به شرطی که نروید یک دیه کامل است.
- ✓ هرگاه پس از جنایت بر سر و موی مرد، دوباره موی بروید، آرش داده می شود.
- ✓ دیه موی هر دو ابرو، نصف دیه کامل است.
- ✓ هر دو چشم با هم دیه کامل دارد و دیه هر چشم نصف دیه کامل است.
- ✓ دیه هر یک از پلک‌ها $\frac{1}{4}$ دیه کامل است.
- ✓ دیه پلک‌ها و دیه چشم‌ها تداخل نمی کند و جانی باید دو دیه کامل بدهد.
- ✓ دیه چشم نابینا $\frac{1}{4}$ دیه چشم سالم است.
- ✓ هر دو گوش با هم دیه کامل دارد، فرقی نمی کند که شنوا باشد یا ناشنوا.
- ✓ دیه بریدن قسمتی از گوش متناسب با آن قسمت محاسبه می شود.
- ✓ بر اساس نظر مشهور فقها، دیه از بین بردن نرمه گوش، $\frac{1}{4}$ دیه آن گوش است.
- ✓ دیه فلج کردن بینی، $\frac{2}{3}$ دیه بینی سالم است.
- ✓ طبق نظر مشهورتر، دیه هر سوراخ بینی، $\frac{1}{4}$ دیه کامل می باشد.
- ✓ هر دو لب با هم دیه کامل دارد.
- ✓ در صورتی که جنایت باعث سست شدن لب‌ها شود؛ به گونه‌ای که دندان‌ها را نپوشاند حاکم شرع آرش تعیین می کند.

- ✓ دیه بریدن زبان شخص لال، $\frac{1}{3}$ دیه کامل است.
- ✓ دیه تمام دندان‌ها یک دیه کامل است.
- ✓ دیه دندان اضافی در صورتی که جدای از دندان اصلی گنده باشد، $\frac{1}{3}$ دیه دندان اصلی است.
- ✓ دندان اضافی در صورتی که همراه با دندان اصلی گنده شود، دیه ندارد.
- ✓ در صورتی که در اثر جنایت دندان سیاه شود، ولی نیفتد $\frac{2}{3}$ دیه همان دندان را دارد.
- ✓ هر دو فک با هم دیه کامل دارد، و اگر فک‌ها همراه با دندان‌ها از بین برود دو دیه کامل دارد.
- ✓ دیه گردن در صورت شکستگی یا کج شدن، یک دیه کامل است و در صورتی که عیب برطرف و سالم شود ارزش دارد.
- ✓ هر دو دست با هم دیه کامل دارد و یک دست نصف دیه دارد.
- ✓ دیه قطع کردن انگشتان دست به تنهایی و بدون قطع خود دست، دیه کامل دارد.
- ✓ اگر همراه دست، مقداری از ساعد نیز قطع شود علاوه بر دیه دست، ارزش نیز باید پرداخت شود.
- ✓ هر دو بازو با هم یک دیه کامل دارد.
- ✓ قطع هر یک از انگشتان $\frac{1}{3}$ دیه کامل دارد؛ فرقی نمی‌کند که انگشت دست باشد یا انگشت پا.
- ✓ قطع انگشت زائد، $\frac{1}{3}$ دیه انگشت اصلی می‌باشد.
- ✓ فلج کردن انگشت، $\frac{2}{3}$ دیه انگشت اصلی می‌باشد.
- ✓ دیه ناخن در صورت روئیدن، یا سیاه روئیدن ده دینار می‌باشد.
- ✓ شکستن ستون فقرات و خمیده شدن کمر، یک دیه کامل دارد.
- ✓ شکستن ستون فقرات و از بین رفتن قدرت راه رفتن و جماع، دو دیه کامل دارد.
- ✓ قطع کردن نخاع مجنی‌علیه یک دیه کامل دارد.
- ✓ دیه هر یک از دو پستان زن، نصف دیه زن می‌باشد.
- ✓ هرگاه آلت تناسلی از بیخ و یا از محل حشفه و بیشتر گنده شود دیه کامل دارد.
- ✓ دیه قطع کردن آلت تناسلی مرد عنین، $\frac{1}{3}$ دیه کامل است.
- ✓ هر دو بیضه با هم یک دیه کامل دارد.
- ✓ افضاء زن یک دیه کامل زن را دارد.
- ✓ در صورتی که افضاء زن پس از بلوغ باشد دیه از عهده شوهر ساقط است.
- ✓ هر دو کفل، یک دیه کامل دارد و دیه هر یک از آنها نصف دیه کامل است.
- ✓ دیه قطع کردن انگشتان پا بدون قطع کردن خود پا، یک دیه کامل دارد.
- ✓ هر دو ساق پا یک دیه کامل دارد.
- ✓ دیه شکستن استخوان هر عضو، $\frac{1}{6}$ دیه همان عضو می‌باشد.
- ✓ دیه جدا کردن استخوان هر عضو، به گونه‌ای که آن عضو قادر به کار کردن نباشد، $\frac{2}{3}$ دیه آن عضو را دارد.
- ✓ شکستن هر دنده‌ای که در کنار قلب قرار دارد، ۲۵ دینار است.
- ✓ هر کسی با انگشت خود، بکارت دوشیزه‌ای را زایل کند باید یک دیه کامل بپردازد و طبق نظر مشهورتر، مهرالمثل زن را نیز باید پرداخت کند.
- ✓ از بین رفتن عقل، یک دیه کامل دارد.
- ✓ دیه از بین بردن عقل و دیه وارد کردن جراحت بر سر مجنی‌علیه با یکدیگر تداخل نمی‌کند.
- ✓ دیه از بین بردن حس شنوایی گوش‌ها در صورتی که امید به بازگشت آن نباشد، یک دیه کامل می‌باشد.
- ✓ دیه از بین بردن حس بینایی هر دو چشم با هم یک دیه کامل می‌باشد.
- ✓ از بین بردن حس بویایی هر دو سوراخ بینی، یک دیه کامل دارد و از بین بردن حس بویایی یکی از دو سوراخ بینی، نصف دیه کامل است.

- ✓ عدم امکان انزال منی در حال آمیزش، یک دیه کامل دارد.
- ✓ دیه از بین بردن صدا به گونه‌ای که زبان به حالت طبیعی خود باقی بماند یک دیه کامل است.
- ✓ دیه شکافتن هر دو لب مجنی علیه به گونه‌ای که دندان‌های او پیدا شود ۱/۳ دیه دو لب است.
- ✓ هرگاه صورت مجنی علیه در اثر جنایت سرخ شود دیه آن ۱/۵ دینار است.
- ✓ دیه جراحت‌های شجاج نسبت به صورت و سر یکسان می‌باشد.
- ✓ دیه زخمی که در یکی از اعضای مرد نفوذ می‌کند ۱۰۰ دینار است.
- ✓ دیه نطفه در صورتی که در رحم استقرار یافته باشد ۲۰ دینار است.
- ✓ دیه علقه، ۴۰ دینار و دیه مضغه، ۶۰ دینار است.
- ✓ چنانچه روح در جنین دمیده باشد در صورت مذکر بودن یک دیه کامل و در صورت مؤنث بودن نصف دیه بر عهده جانی است.
- ✓ دیه جنایت وارده بر اعضای جنین به نسبت دیه خود جنین محاسبه می‌شود.
- ✓ خویشاوندان جنین به ترتیب خویشاوندی، دیه جنین را به ارث می‌برند.
- ✓ دیه جنین در صورت عمدی یا شبه عمدی بودن قتل از مال خود جانی باید پرداخت گردد.
- ✓ دیه قطع کردن سر میت مسلمان ۱۰۰ دینار است.
- ✓ دیه‌ای که بابت جنایت بر میت گرفته می‌شود به ارث نمی‌رسد بلکه در راه خیر مصرف می‌شود.
- ✓ عاقله کسانی هستند که از طرف پدر، خویشاوند قاتل باشند؛ اگر چه هنگام پرداخت دیه، وارث او نباشند.
- ✓ زن، نابالغ و کسی که به هنگام زمان پرداخت دیه، مجنون یا فقیر باشد جزء عاقله محسوب نمی‌گردد.
- ✓ پدران و فرزندان (عمودان)، جزء عاقله محسوب می‌شوند.
- ✓ عاقله در جنایت عمد و شبه عمد، مسؤولیتی ندارد.
- ✓ هرگاه حیوان به انسان جنایتی وارد کند عاقله مالک حیوان ضامن نمی‌باشد.
- ✓ کفاره قتل در صورت تسبیب واجب نیست.
- ✓ در صورتی که چند نفر مشترکاً کسی را به قتل برسانند هر یک باید کفاره جداگانه پرداخت کند.
- ✓ هرگاه قاتل عمدی قبل از پرداختن کفاره کشته شده یا فوت کند کفاره قتل از اصل مال او خارج می‌شود.
- ✓ هر شخصی که حیوان قابل تذکیه‌ای را بدون اذن مالک آن و با ذبح شرعی تلف کند باید ارزش آن را به مالک بدهد و مالک حق مطالبه قیمت کامل حیوان را ندارد.
- ✓ هر شخصی که حیوان قابل تذکیه‌ای را بدون ذبح شرعی تلف کند در صورتی که غاصب نباشد باید قیمت حیوان در روز تلف کردن را به مالک آن پرداخت کند.
- ✓ هر کسی با عمل خود حیوانی را معیوب سازد بدون آن که حیوان تلف شود باید ارزش آن را بدهد.
- ✓ در صورتی که جانی، سگ شکاری را تلف کند باید ۴۰ درهم، و اگر سگ گله را تلف کند باید یک قوچ بدهد.
- ✓ قاتل حیوانات غیرقابل تذکیه ضمانی ندارد

اگر در حین مطالعه با موارد سهو قلم که ما از آن غافل مانده‌ایم، مواجه شدید؛ از طریق ایمیل mollakarimi.omid@gmail.com یا شماره ۰۹۳۵۲۲۱۳۱۷۵ با ما در میان بگذارید تا اصلاح نماییم. در نگارش بعضی از قسمت‌های این جزوه از کتاب «متون فقه، آقای مسجدرایی» و کتاب «فقه استدلالی، آقای دادمزی» کمک گرفته‌ایم. به‌روزرسانی جزوه: پاییز ۱۳۹۹ **اینستاگرام نویسنده: @omid_mollakarimi**

امید ملاکریمی هستیم؛ به حواسِ پرتِ متولد دهه ۶۰! ارزش اصلی من در زندگی، کمک به دیگران و تأثیرگذاری بر زندگی آنهاست. به یادگیری و اشتراک گذاشتن آموخته‌هایم با دیگران علاقه‌ی زیادی دارم. البته همه تلاشم را می‌کنم تا روش‌هایی را که به افزایش کیفیت یادگیری کمک می‌کنند یاد بگیرم و بعد از افزودن تجربیات خودم، آنها را به دیگران هم انتقال بدهم. در حوزه آموزش و نویسندگی در رشته حقوق با روش «ساده‌نویسی» و «به کار بردن مثال‌های روان» متفاوتم! من به این جمله ایمان دارم: «اگر موفقیت بیشتری می‌خواهی باید به دیگران کمک کنی تا به موفقیت بیشتری دست یابند.»



داستان نویسنده: بعد از اینکه لیسانسم رو گرفتم مثل خیلی از دانش آموخته‌های حقوق وارد دوره کارشناسی ارشد شدم؛ البته باید بگم که به کار ثابت هم داشتم که ماهانه به حقوق ثابت از اوون می‌گرفتم. رفته رفته به این نتیجه رسیدم که اگه بخوام اینجوری ادامه بدم دست آخر بعد از دریافت مدرک کارشناسی ارشد و یا حتی دکتری در بهترین حالت می‌خوام به کارمند سطح بالا توو به اداره بشم که نهایتاً به حقوق خوب دریافت کنم. شاید برای خیلی‌ها رسیدن به به حقوق کارمندی خوب نقطه اوج آرزوهاشون محسوب بشه اما من رسیدن به به حقوق ثابت خوب رو مطلوب نمی‌دیدم. همیشه دوست داشتم مثل قهرمانای این فیلما به آدمایی که توو موقعیت‌های بد قرار گرفتن کمک کنم و با کلی غرور و کمال رضایت از مفید بودن خودم به نفس عمیق بکشم و بگم «تونستم!». از این فیلما که بگذریم ذات زندگی آدمیزاد اینه که باید بجنگه و از «یه جا نشستن» یا همون «صبح به صبح کارت زدن توو به محیط اداری» فراری باشد. خلاصه اواخر اسفند ماه بود که تصمیم گرفتم عطای حقوق ثابت را به لقایش ببخشم و از اوّل فروردین شروع کنم به خوندن! البته این اشتیاق سوزان باید اوّل اوّل توو خود آدم ایجاد بشه و حتی اگه دوستان و اطرافیان با تمسخر بهت بگن: «تو که کار ثابت داری، می‌خوای بشینی و بخونی که چی!»، یا بگن: «صد و ده هزار تا شرکت می‌کنن و نهایتاً سه هزار تا وَر می‌دارن و تو بدون سهمیه عمراً شانس نداری!»، اطمینان نداشتم که به موفقیت برسم اما با خودم عهد کردم که اوّل فروردین «بسمه‌الله» بگم و با همه توانم پیش برم؛ البته قبلش از خانواده‌ام خواستم که توو این مسیر کمک کن و این هشت ماه به کم توقع و انتظارشون رو از من کم کن. من ریسک شیرین بلندپروازانه‌ای رو آغاز کرده بودم؛ خلاصش کنم برات: «با وجود تمام ترسی که از شکست داشتم، از تصمیم‌ام راضی بودم!». جمله یه بنده‌ی خدا اوومد توو ذهنم که می‌گفت اگر آرزوت اینه که یه ماشین بخری، اوّل برو به جاسوییچی برای ماشینی که توو رویاته تهیه کن و یقین داشته باش که به ماشینه می‌رسی! منم بدون معطلی، رفتم یک سنجاق سینه کوچولو که رووش آرم کانون رو داره و وکیل‌های کانون همیشه روی گت یا مانتوشون می‌زنن تهیه کردم. تا شروع کردم کمک‌های خدا رو دیدم که یکی یکی برام می‌اومد. مثلاً با مسوول یه کتابخونه صحبت کردم و با وجود اینکه ساعت کار اوونجا تا ۶ بعد از ظهر بود بهم گفت: می‌تونی با نگرهبان مجموعه هماهنگ کنی و تا ۱۱ شب هم از کتابخونه استفاده کنی! خلاصه اینکه ایمان داشتم اگر امروز زحمت بکشم فردا از نتیجه و میوه شیرین اوون زحمات بهره‌مند می‌شم؛ به فرموده قرآن: «فان مع العسر، یُسرا». خوشحالم از اینکه که امروز که این متن رو نوشتم در وضعیتی هستم که در تمامی آزمون‌های حقوقی (وکالت، قضاوت، ارشد، دکتری) قبول شدم و به عضویت «هیأت علمی» رسیدم و می‌خوام متنم رو با یه جمله تموم کنم: «تووی سکوت تلاش کن و اجازه بده صدای موفقیت همه جا پیچه!»

چشم‌انتظار خواندن داستان موفقیت‌تان هستیم. به امید موفقیت تو؛ امید ملاکریمی (پایان گفتار ما: حمد و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است.)

Telegram Channel: @OmidMollakarimi E-mail: mollakarimi.omid@gmail.com

Instagram: @vekalatyar web: mollakarimi.ir

به شماره ۰۹۳۵۲۲۱۳۱۷۵ واتساپ بدین تا لینک جزوات تضمین‌کننده قبولی در آزمون‌های وکالت و قضاوت را برایتان به رایگان بفرستم!